

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

---

[روصم نارەت، Tihṙān-i Muṣavvar (۴۸۰), Tihṙan-i musavvar (480)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166710>

---

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR

# تجدید افکار

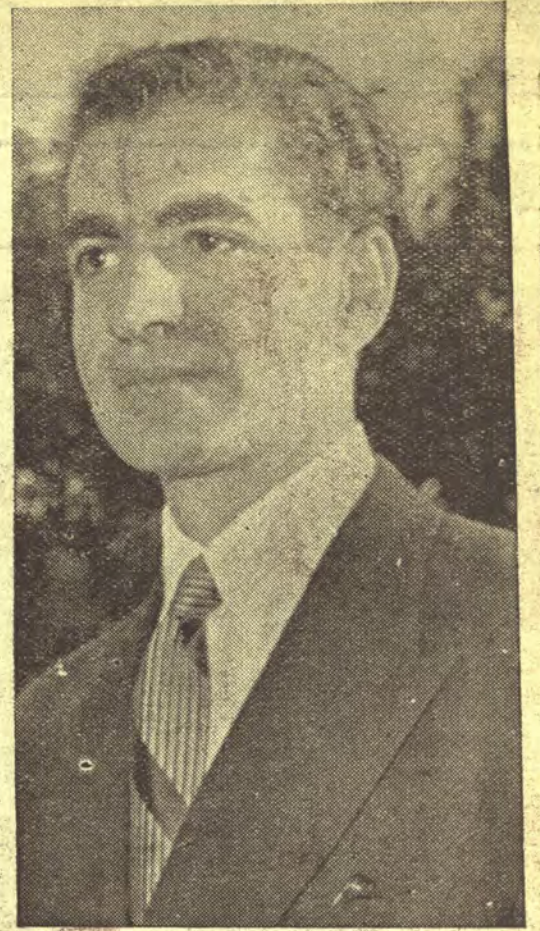
تک شماره ۶ ریال

جمعه ۵ و ۶ آبان ماه ۱۳۲۱

شماره ۴۸۰

## دنیای غرب نگران نصیم ایران است





روز یکشنبه چهارم آبان مصادف با سی و سومین سال میلاد شاهنشاه است. شهریار ماطلی سی و سه سال زندگی پرافتخار خود، جز خدمت بیلت و مملکت و تلاش و فداکاری در راه آزادی و استقلال ایران کادی نکردند. ما سی و سومین سال میلاد مسعود شاهنشاه را با علیحضرت هیاوونی و ملت ایران تبریک گفته و امیدواریم در دوران سلطنت شاهنشاه، ملت قهرمان ایران با آرمانهای بزرگ ملی خود برسد و از مواهب آزادی و استقلال کامل برخوردار گردد، و قش خویش را در میان ملل زنده دنیا بهترین و جوی انجام دهد.

نزدیکی تهران و مسکو

موضوع مسافرت دکتر مصدق بسکو، در این هفته از مطبوعات داخلی تجاوز کرد و بمطبوعات خارجی نیز سرایت نمود. بقراریکه از واشنگتن گزارش رسیده موضوع امکان مسافرت نخست وزیر ایران بیاینتخت شوروی، در محافل وابسته به کاخ سفید انعکاس فوق العاده می بخشیده است.

از جمله گفته میشود اداره امور خاورمیانه و وزارت خارجه امریکا طی گزارشی که در این باره تهیه نموده، دولت امریکا را از عواقب نزدیکی تهران و مسکو بر حذر داشته است.

وزارت خارجه امریکا نیز این موضوع را با وزارت خارجه انگلیس در میان نهاده و متذکر شده است که مشغول خارج شدن ایران از حلقه اتحاد دولتهای باختری فقط نفع طلبی انگلستان میباشد.

ترومن و نفت ایران

خبرنگار تهران مصور از قول يك مقام رسمی خارجی اظهار میدارد که مذاکره در اطراف مسئله نفت در واشنگتن تسابایان انتخابات امریکا بتوقی خواهد افتاد، زیرا اکنون تمام جواس این دولت متوجه انتخابات ریاست جمهوری است. گفته میشود پس از پایان انتخابات ریاست جمهوری انتظار میرود ترومن ضمن مسافرت بایران و کشورهای خاور میانه بشنود اطلاع از نتیجه اقدامات اصل چهار، برای حل مسئله نفت نیز با اولیای امور دولت ایران وارد مذاکره شود، و پس از آنکه از نزدیک بامنیویات دولت و ملت ایران آشنا شد از نفوذ خود در امریکا و انگلستان استفاده کرده و راهی برای حل این مسئله بیابد. علاوه بر این ممکنست دولت ایران نیز پوسیله نماینده خود در سازمان ملل متحد، از تضییقات و فشار انگلستان شکایت نموده و تقاضا نماید که سازمان از تجاوزات دولت انگلیس جلوگیری بعمل آورد.

اصلاح طرح مربوط به ادغام اختصاصی

در جلسه اخیر فراکسیون نهضت ملی تصمیم گرفته شده که يك طرح دو فوریتی مبنی بر تشکیل دادگاه اختصاصی برای رسیدگی بچراغ مسبین و مسئولین و مباشرین واقعه ۳۰ تیر تهیه و بجلس تقدیم شود. عده می از قضات عالی مقام و نمایندگان نهضت ملی معتقدند که این طرح ناقص است و با قانون اخیر دائر باضلال دادگهای اختصاصی که بتصویب دکتر مصدق رسیده منافات دارد و از این رو ممکنست که طرح مزبور اصلاح شود.

در زیر



ذره بین

شاه و قطع رابطه

بقرار يك خبر خصوصی، روز پنجشنبه هفته پیش پس از آنکه دکتر مصدق نطق خود را درباره قطع رابطه با انگلستان ایراد کرد، هندرسن سفیر کبیر امریکا و میدلتن کلرادو سفارت انگلیس در صدد برآمدند بشاه متوسل شده و از اعلیحضرت تقاضا نمایند که از نفوذ خود استفاده کرده و مانع قطع رابطه ایران و انگلیس شود ولی يك مقام عالی رتبه دولتی که هندرسن و میدلتن برای انجام این منظور با او مشورت کرده بودند بآنها اظهار داشت که شاهنشاه حتی بیکدم برخلاف منویات ملت و مصلحت مملکت برنمیآید، علاوه نخست وزیر پیش از آنکه نطق خود را در دادیو ایراد کند، مدت دو ساعت نزد اعلیحضرت بود و پس از موافقت و جلب نظر شاه باینکار مبادرت ورزید.

بحرین مسلح میشود!

گزارشی که هفته پیش از بحرین برای ما رسید و خلاصه آن در تهران بصورت منتشر شد حاکی بود که یکی از اصحاب نصیبان عالی مقام انگلیس باتفاق خانم خود وارد بحرین شده و در مجلس مهمانی که بافتخار او ترتیب داده شده بود مطالب زنده می درباره ایرانیان گفته شد. اینک معلوم شده است که این شخص «دوک اف کنت» برادر پادشاه سابق انگلیس بوده است. مشارالیه در ملاقاتهای متعددی که با شیخ بحرین کرد باو اطمینان داد که انگلستان همواره مراقب اوضاع بحرین میباشد، با وجود این شیخ بحرین از تهدیدات دولت ایران اظهار نگرانی کرد و متذکر شد که اگر ایران از کار رفت فراغت یافت بلافاصله موضوع بحرین را پیش خواهد کشید، باینجهت خوبست انگلستان چند مستشار نظامی برای تربیت خلبان، و چند کشتی و هواپیمای جنگی و مقداری اسلحه و مهمات ببحرین ارسال دارد. دوک اف کنت وعده داده که پس از بازگشت بانگلستان با جرجیل در این باره صحبت خواهد کرد و ترتیبی برای مسلح شدن بحرین خواهد داد.

وعده سفارت به میدلتن

در این هفته موضوعی که مدتها پیش توسط مقامات سفارت انگلیس پنهان نگاهداشته شده بود فاش گردید، موضوع این بود که وزارت امور خارجه انگلیس به میدلتن کلرادو خود در تهران وعده داده بود چنانچه موقی بحل مسئله نفت گردد پست سفارت کبرا و همچنین سه ماه مرخصی باو داده خواهد شد، همین امر سبب شد که میدلتن در مدتی که امور سفارت انگلیس را بعهده داشت برای حل مسئله نفت کوشش زیادی نمود تا شاید بتواند در سن ۶۲ سالگی ببقام سفیر کبیری نائل شود، ولی این امید با قطع رابطه ایران و انگلیس بر باد رفت.

لایحه جدید استخدام کشوری

خبرنگار ما اطلاع میدهد که لایحه استخدام کشوری تا چند روز دیگر برای اظهار نظر در معرض افکار عمومی گذاشته خواهد شد. در این لایحه تغییرات اساسی در طرز استخدام کارمندان و ترفیع آنها داده شده و مقرر گردیده که ترفیعات و ارتقاء رتبه و درجه برخلاف آنچه که تاکنون مرسوم بوده بطرز صحیحی انجام گیرد و برای رتبهها ارزش بیشتری قائل شوند. همچنین در نظر گرفته شده که اشل حقوقها بالا رود، و استخدام کارمندان جدید ببا مسابقه انجام یابد، و برای مرخصی و امثال آن نیز طبق مقررات جدید اقدام شود.

دکتر مصدق ده میلیون دلار را رد کرد

روز چهارشنبه هفته قبل هندرسن سفیر کبیر امریکا باعلا وزیر دربار ملاقات کرد و مدتی واجع بقطع رابطه ایران و انگلیس با او مذاکره نمود، سفیر کبیر امریکا گفت نظر دولت متبوع من اینستکه بوسایلی از قطع رابطه با انگلیس جلوگیری شود و یا اقلا دولت ایران در این امر عجله نکند، چون دولت امریکا نظارش اینستکه لطمه مننوی این امر برای انگلستان و دنیای غرب بیش از لطمه مادی و اصل قضیه است، باینجهت دولت امریکا حاضر است برای کمک بایران و گشایش امور اقتصادی این کشور مبالغ ده میلیون دلار بلاعوض کمک کند، مشروط بر اینکه قطع رابطه بتوقی افتد.

گفته میشود در تعقیب این ملاقات علاه اذد کتر مصدق دیدن کرد و جریان را با اطلاع اورساند، ولی دکتر مصدق گفت: آنها تحت چه عنوانی ببا کمک خواهند کرد؟

پس از تماس تلفنی علاه با هندرسن و استعلام نظر او، سفر امریکا اظهار داشت که دولت امریکا برای اینکه این کمک بدون تظاهر صورت گیرد حاضر است ده میلیون دلار را بعنوان اعتبار اصل چهار رد اختیار اصل چهارم بگذازد تا با موافقت دولت ایران ببعارف لازم برسد، ولی دکتر مصدق این پیشنهاد را قبول نکرد و گفت اثر مننوی اخلاقی آن برای ملت ایران زیان بخش خواهد بود، و علاوه ما حق خود را می خواهیم و بدنبال حق خود میرویم و از قبول هر نوع کمکی که ممکن است بعد امنتفاء تحلیلاتی بملت ایران گردد چه آ خودداری خواهیم کرد.

ارمغانهای سداچیکف

گزارش محرمانه می که در این هفته از مسکو بامریکا مغایره شده و خلاصه آن در بعضی از مطبوعات آن کشور انتشار یافته حاکمیت که بعد از اعلام قطع رابطه ایران و انگلیس، وزارت خارجه شوروی تعالیم جدیدی به سداچیکف سفیر کبیر شوروی در تهران که ایام مرخصی خود را در مسکو میگذراند، داده است.

این گزارش ضمناً حاکمیت که سداچیکف با ارمغانهای نازمی به تهران وارد خواهد شد، این ارمغانها عبارت خواهد بود از واگذاری شیلات بایران، پس دادن طلاهای اماتنی، خرید نفت ایران، عقد قرار داد بازرگانی و دولتی، خرید نفت ایران، آزادی حزب توده، اخراج کارشناسان امریکائی، آزادی زندانیان سیاسی و مسائل دیگر.

انگلیسها بگیا میروند؟

چون بعد از قطع رابطه سیاسی ایران و انگلیس، بایستی کارمندان سفارت بفاصله بگرفته ایران اترک نمایند، لهذا وزارت خارجه انگلیس دستور داده است که کلیه آنها به «نیکوزیا» باینتخت جزیره قبرس عزیمت نمایند تا پس از آنکه احکام مربوطه و محل مأموریت هر يك تعیین شد بحل خدمت جدیدشان حرکت کنند.

سیاست خارجی جمهوریخواهان و دموکراتها

در محافل سیاسی تهران گفته میشود که پس از پایان انتخابات ریاست جمهوری امریکا در اوائل ماه نوامبر «اواسط آبان» در صورتیکه جمهوریخواهان زمام امور امریکا بدست گرفتند، تغییرات اساسی در سیاست خارجی آندولت بوجود خواهد آمد، درباره مسئله نفت نیز جمهوریخواهان تصمیمی بفتح ایران اتخاذ خواهند کرد. جمهوریخواهان مخالف این هستند که دولت امریکا بضاطر سیاست استعماری انگلیس و نفع طلبی آن کشور خود را بدنام کند. باین جهت گفته میشود که انگلیسها با وجود ضیق بودجه کوشش زیادی بکار میبرند تا مجدداً دموکراتها و «استیونسون» کاندیدای این حزب در انتخابات پیروز شود و انگلستان بتواند ببار دیگر از پشتیبانی کامل امریکا برخوردار گردد.

تعمیق در حرکت گشتهای نفتکش

طبق يك خبر خصوصی دولت امریکا و سران حزب دموکرات از جونی رئیس شرکت ستیز سرورس تقاضا کرده اند که حرکت کشتی های نفتکش را برای حمل نفت ایران تاخاتمه انتخابات امریکا بتوقی اندازد، زیرا دموکراتها حدس میزنند که ممکن است در انتخابات ریاست جمهوری امریکا انگلیسها تحریکاتی علیه حزب دموکرات و بر علیه حزب جمهوریخواه بنمایند. بقراریکه گفته میشود جونی بمناسبت ارتباط نزدیکی که با دموکراتها دارد توصیه سران حزب دموکرات را پذیرفته است.

چونوز و الایسگاه آبادان

در مصاحبه ای که اخیراً «جونز» بامخبر روزنامه نیویورک تایمز نمود اظهار داشت روزیکه من وارد ایران شدم ایران آماده برای کودتای کمونیستی بود، و اکنون که از ایران آمده ام با زبان احتمال وجود دارد من برخلاف تبلیغات انگلیسها، از حسن جریان و ترتیب کار با الایسگاه متمجب شدم و تعجب من هنگامی بنشنا درجه رسید که دیدم دستگانهای نفت بمراتب بهتر از زمانی که شرکت سابق در ایران بود کار میکنند.

۸۳ میلیون تومان بدهی سران عشایر

پس از قطع رابطه ایران و انگلستان طبق برنامه می که دولت تنظیم نموده، برای اجرای نقشه «اقتصاد بدون نفت» فنیالتهائی میشود. از جمله در نظر است علاوه بر وصول مالیاتهای معوقه هر چه زودتر مطالبات دولت از مسالک دیگر و همچنین طلب های دولت در داخل کشور وصول شود، طبق مدارکی که تنظیم شده دولت از ۱۰۳ نفر از خوانین ایلات و عشایر جنوب، جمماً مبلغ هشتاد و دو میلیون تومان طلبکار است. يك منبع رسمی اظهار داشت که اگر دولت تمام مطالبات خود را وصول کند در حدود بانصد میلیون تومان عاید دولت خواهد شد.

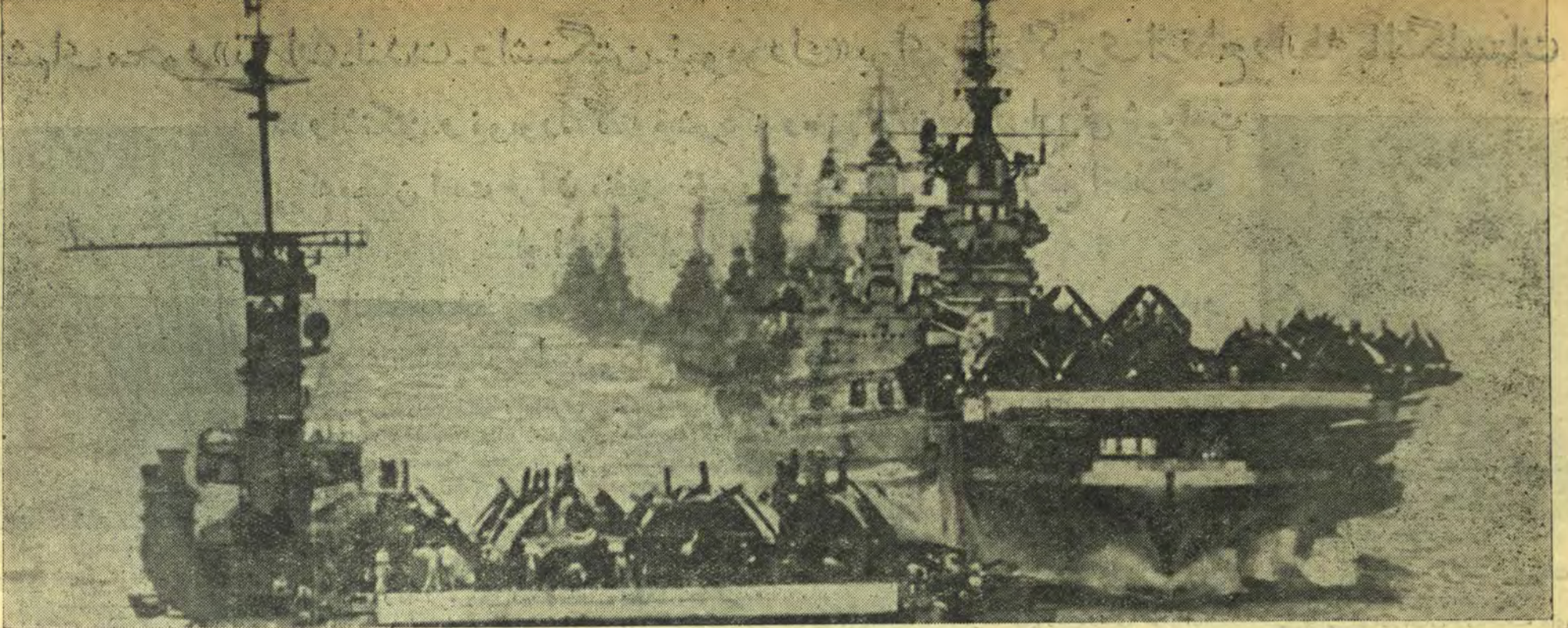
نقشه اسرار آمیز !!

در هفته گذشته، باردیگر فعالیتها می در منطقه مرزی آذربایجان مشاهده شد و افراد تازه می از خاک شوروی وارد ایران گردیدند، از جمله علاوه بر ۷ نفر مهاجری که سه هفته قبل بایران آمدند، در این هفته نیز ۱۵ نفر دیگر وارد خاک ایران شدند، علاوه در حدود سی نفر در نزدیکی آرداکنند که بهیچوجه باسگاه مرزی در آنجا وجود ندارد از مرز گذشته و داخل آذربایجان گردیدند.

يك مقام مطلع در این باب اظهار داشت که عبور دسته های متعدد مهاجر از مرز شوروی بایران کاری سهل و ساده نیست، زیرا با دقت و مراقبت فوق العاده می که از طرف مأمورین مرزی شوروی بعمل میآید، بسیار مشکل است که حتی یکنفر از خطوط مرزی بگذرد، چه رسد باینکه دسته دسته از مرز گذشته و وارد خاک ایران شوند و آسیبی بهچیک نرسد مقام مزبور اضافه کرد که ورود این مهاجرین طبق نقشه محرمانه و اسرار آمیزی صورت میگیرد و بدون شک در میان این افراد عده می از جاسوسان و عوامل خطرناک وجود دارند که برای انجام مأموریتها ی خاصی بایران آمده اند.

روی جلد

روز چهارشنبه، ۲ مهرماه دولت ایران رسماً روابط سیاسی خود را بادولت بریتانیا قطع کرد. این اقدام دولت ایران پس از یکسال و نیم کارشکنی و توطئه و اخلاص از طرف دولت انگلیس، امری اجتناب ناپذیر بود. دنیای غرب که قرن با سیاست استعماری و اعمال فشار و زور نسبت به ملل شرق عادت کرده، از این تصمیم شدید بکدولت رشید و عدالتخواه دچار حیرت و اجباب شده است (صفحه ۶ را بخوانید)



# مذاکرات محرمانه کابینه انگلستان ، برای حمله بخاک ایران

کشتیهای جنگی انگلیس بنا به پیشنهاد « مانوئل شینوا » و تصویب کابینه انگلیس بطرف آبهای خلیج فارس حرکت کردند

چرچیل گفت من با حمله ارتش بریتانیا بخاک ایران موافقم !...

«بوان» اظهار داشت تجاوز بخاک ایران کار خطرناکیست زیرا ممکن است ارتش سرخ نیز از مرزهای ایران گذشته، خود را بدخلیج فارس برساند چگونه گزارش ژنرال «برادلی» در شب انگلیسها را برای حمله بایران نقش بر آب کرد

روز پنجشنبه ۲۴ مهرماه ، وزیر امور خارجه ، در جلسه فراکسیون نهضت ملی ترجمه مقاله ای را بنمایندگان ارائه داد که مورد توجه عموم قرار گرفت . در این مقاله «راس» مدیرکل سابق پالایشگاه آبادان اعتراف کرده بود که سال گذشته ، وی از دولت بریتانیا تقاضای دو میلیون لیره برای بخش بین‌عده ای ماجراجو و اخلاقی ، جهت ایجاد بلوا و آشوب ، و همچنین اعزام دو لشکر برای اشغال خوزستان نموده بود که مورد موافقت قرار گرفت . اینک اطلاعات دقیق و گزارش بسیار مهمی را که در این باب بدست ما رسیده ، و پرده از روی خیانت و لوطه زرمی علیه ایران بر میدارد ، در زیر منتشر میکنم .



بوان با حمله بایران مخالفت نمود اقدامات «هارین» قرار شد که هیئتی از طرف دولت انگلیس بتهران بروند برای اینکه «استوکس» مهربار سلطنتی انتخاب شد استوکس بایران رفت و پس از مدتی بقیه در صفحه ۲۳

در یک چنین لحظات بحرانی که خزانه دولت خالیست و انگلستان در آستانه ورشکستگی قرار دارد ممکن نیست. ناچار بنا به پیشنهاد مورسین قرار شد بوسیله جنگ اعصاب و اعزام قوا دولت ایران را از ادامه روش خصومت آمیز نسبت به بریتانیا باز دارند. در همین موقع در اثر

کسانی در این ماجرا خالت دادند که موجب قتل نخست وزیر مقتدری مثل ژنرال رزم آرا شدند . . . . .

این خلاصه گزارشی بود که در خرداد ماه سال ۱۳۳۰ «راس» رئیس سابق پالایشگاه آبادان برای دولت انگلیس فرستاد. در آن موقع نهضت ملی ایران روز بروز عمیق تر و وسیع تر میشد، تا آنجا که تظاهرات دامنه داری در سراسر شهرها و نقاط دورافتاده ایران علیه انگلستان صورت گرفت ، و همین موضوع موجب شد که مأمورین و جاسوسان انگلیسی سخت تلاش اقتاده و بی دربی بتهیه گزارش راجع باوضاع وخیم و حساس ایران مبادرت ورزیدند . در همین ایام کشتیهای جنگی انگلیس در منطقه خلیج فارس، از کرانه های «راس»-التنوره» و «بحرین» و «کویت» آبهای ایران نزدیک شده و در برابر آبادان لشکر انداختند هواپیماهای انگلیسی نیز بلا قطع در نقاط مرزی و بر فراز پالایشگاههای آبادان پرواز میکردند. چهار هزار چتر باز انگلیسی هم از انگلستان بطرف شرق میانه عزیمت نمودند ولی بلافاصله قرار شد موقتاً در قبرس بناتند و در موقع لزوم از راه هوادر ایران فرود آیند . در این موقع دولت ایران بدون آنکه توجیهی باین اقدامات بکند، راهی را که برای نجات ایران در پیش گرفته بود همچنان ادامه میداد گزارش «راس» در کابینه کارگری مطرح شد و مورسین وزیر خارجه انگلیس از آن دفاع کرد . ولی «باتلر» وزیر دارایی اظهار داشت که پرداخت دو میلیون لیره

«اوضاع مناطق نفت خیز بیچوجه خوب نیست ، عزیمت هیئتی از تهران بآبادان برای «خلع بد» اوضاع را آشفته و متعشوش تر کرده است . نطق های تحریک آمیز بعضی از عناصر حادثه جو و انراطی از قبیل مکی ، مردم را برای انقلاب و عصیان تشویق نموده است . مساعی ما برای تجدید اوضاع گذشته بیچوجه سودی ندارد، زیرا دولت انگلستان تا اکنون توجیهی بپیشنهاد های مانده است . اگر وضع همین منوال دوام یابد دکتر مصدق و کاشانی موفق خواهند شد دست ما را برای همیشه از منابع نفت خوزستان کوتاه نمایند . احساسات مردم بر اثر تبلیغات دامنه دار عده ای از ماجراجویان که طرفدار دکتر مصدق و کاشانی هستند روز بروز بیشتر علیه ما تحریک میشود ، با اینحال ما نمیتوانیم بوسائلی جلوی این هرج و مرج را بگیریم . برای اینکه این به دو میلیون لیره احتیاج داریم . شاید این مبلغ بنظر کمی زیاد بیاید ، ولی با جنبشی که در همه شهرها و نقاط مشاهده میشود این مبلغ ضروریست ، علاوه باید توجه داشت که تقسیم این مبلغ بین بعضی از ایرانی هائی که برای همکاری با ما آماده اند و چرب کردن کف زبانت عده ای ولگرد ، موجب خواهد شد که قدرت و نفوذ ما در یکی از پربرکت ترین منابع نفت جهان باقی بماند . من بار دیگر آنچه مستر اتلی و مستر مد ریسون و سایر اعضاء کابینه را بحساسیت متوقع جلب میکند میگویم و متذکر میشوم که وضع یاغیان و آشوب طلبان !!! ایرانی غیر از دفعات سابق است ، زیرا



چرچیل با حمله بخاک ایران موافق بود



راس تقاضای اعزام دو لشکر کرد



ژنرال برادلی گفت اگر انگلستان بایران حمله کند امریکا بآن کشور کمک نخواهد کرد

# تلاشهای محور (تهران-لندن-واشنگتن-نیویورک) برای جلوگیری از قطع رابطه با انگلستان

درواشنگتن و نیویورک گفته میشود که وضع ایران با نبار باروتی شبیه است

که ممکن است هر آن منفجر شود، از این رو باید برای رفع اختلافات

ایران و انگلیس اقدام جدی بعمل آید

پس از قطع رابطه دو کشور، ممکنست موضوع بسازمان ملل متحد و شورای امنیت ارجاع شود، و تریگوهلی در حل مسئله نفت و سلطنت نماید



انتظام رئیس هیئت نمایندگان ایران

پس از استماع اعتراضات آنها توصیه های لازم را خواهد کرد و با اینکه برای اینجی-گری از شخصیت های برجسته دنیا دعوت خواهد نمود که در این کار دخالت نمایند، چنانکه در مورد فلسطین (کنت برنادوت) و پس از کشته شدن او «دکتر رالف بانچ» سیاستمدار معروف سیاه پوست آمریکائی معین شدند که درباره رفع بحران فلسطین اقدام نمایند، همچنین برای حل اختلاف هند و پاکستان در مورد مسئله کشمیر «دکتر گراهام» رئیس یکی از دانشگاه های معروف آمریکا انتخاب گردید، همینطور هم ممکن است سازمان ملل متحد هیئتی را برای رسیدگی بموضوع مورد اختلاف ایران و انگلیس تعیین نماید اکنون باید بد اقدامات کشورهای که ظاهراً خود را طرفدار حقوق کشوره ی ضعیف میدانند تاچه اندازه قریب موفقیت خواهد بود. در شرایط فعلی این موضوع بخوبی روشن است که دولت و ملت ایران از روش انگلستان شدیداً عصبانی است و برای نشان دادن این نگرانی و عصبانیت تصمیم به قطع رابطه گرفته است.

ولی موضوعی که شایان توجه است اینست که نخست وزیر در گزارش خود که از ادبوی تهران ابراد کرد، متذکر شده بود که چون انگلستان نخواست است از حسن نیت و گذشت دولت و ملت ایران استفاده نماید از اینرو دولت تصمیم بقطع رابطه با انگلستان گرفته است، با اینحال دولت انجام این تصمیم را مدتی بتعویق انداخت و این موضوع مورد تمجیح محافل مختلف داخلی و خارجی قرار گرفت.

یک مقام مطلع و نزدیک بنخست وزیر در این باره بخبر نگار ما اظهار داشت اکنون دولت منتظر نتیجه مذاکرات و فعالیتهائی است که در آمریکا برای حصول توافق بین ایران و انگلستان بعمل می آید.

این مقام سپس اظهار عقیده نمود که اگر این بار هم منظور لندن و واشنگتن امسرا و وقت و سرگرم کردن ایران باشد بدون شك امیدی بوقوع مذاکرات نخواهد بود. خبر دیگری که در این هفته مورد توجه قرار گرفت این بود که طبق اظهار یکی از نزدیکان نخست وزیر، اللهبیارسالغ سفیر کبیر ایران در واشنگتن بدکتر مصدق توصیه کرده است که از قطع رابطه فوری با انگلستان خودداری نمایند، و اینکه در صورتی انجام دهند که از حمایت سازمان ملل متحد و افکار عمومی ملت آمریکا برخوردار شوند. باینجهت با وساطتی که از طرف دولت آمریکا بعمل آمد، دولت ایران موافقت کرد چند روزی قطع رابطه بتأخیر افتد، تا نماینده ایران در واشنگتن با اولیای امور آمریکا تماس بگیرد و در صورتیکه با بنویات دولت ایران موافقت بعمل آمد در تصمیم خود تجدید نظر نماید.



پرسون، رئیس سازمان ملل متحد

روزیچشنبه هفته پیش، هنگامیکه چرچیل و ایدن نخست وزیر و وزیر خارجه انگلیس در جشن سفارت ترکیه در لندن با نخست وزیر و وزیر امور خارجه ترکیه که اخیراً بانگلستان رفته بودند گرم صحبت بودند، ناگهان یک مأمور عالی رتبه وزارت خارجه انگلیس وارد سالن شد و با عجله خود را بایدن رسانید و آهسته گزاشی را که از تهران جرج میدلتن کاردار سفارت انگلیس فرستاده بود باو داد، در این گزارش مختصراً جریان عدم تشکیل جلسه مجلس شورای ملی ایران، و خلاصه نطق دکترمصدق راجع به قطع رابطه با انگلیس که در ادبوی تهران ابراد کرد قید شده بود. این گزارش برای ایدن و چرچیل و دنیای غرب بهت آور بود.

خبر قطع رابطه بسرعت عجیبی در دنیامنتشر شد و تمام مسائل بین المللی روز و راتحت الشعاع خود قرارداد و کلیه محافل دنیای آزاد را نگران ساخت، زیرا صیحیح است که مسئله نفت ایران از نظر خصوصی با بلوک غرب ارتباط ندارد، مذاکلتی-توان انکار کرد که مدت نیم قرن اکثر کار-خاجات، هواییها، کشتی ها، صنایع هوتوری کشورهای انگلیس، استرالیا، ایتالیا، فرانسه، هندوستان با نفت ایران بچرکت در می آمد، و با قطع رابطه ایران با انگلیس اوضاع بفرنج منصفه خاور میانه بفرنج تر میشد.

دولت آمریکا که خود از مدتها پیش متوجه وضع حساس ایران شده است بخوبی می داند که ایران تاچه اندازه در حفظ صلح بین المللی مؤثر است از این رو از مدتها پیش کوشش کرد که در این ماجرا بعنوان میانجی دخالت کند، ولی متأسفانه طی عمل معلوم ند که وزارت امور خارجه آمریکا تحت تأثیر انگلستان قرار گرفته است، زیرا آمریکا هم کم و بیش همان راهی را طی میکرد که انگلستان می پیبود.

اکنون که دولت ایران میگوید من از دوستی و داشتن مراوده سیاسی با دولت انگلستان هیچ خبری ندیده ام و در صدد است با قطع رابطه و بستن در بزرگ آهنی سفارت انگلیس بتحریکات این دولت بزرگ استعماری در ایران خانه دهد یکبار دیگر دنیای غرب متوجه شده است که بریتانیا در ایران متوجه چه اشتباهی گردیده که کار بقطع رابطه کشیده است. بهرحال پس از انتشار خبر تصمیم ایران دائر بقطع رابطه، فعالیت شدیدی در محور «تهران-لندن-واشنگتن» آغاز گردید تا شاید بتوانند از این اقدام دولت ایران جلوگیری نمایند.

در چنین اوضاع و احوالی که صحبت قطع رابطه مورد مطالعه دموکراسی پاختری قرار گرفته و ابره های تیره اتواری آسان شرق میانه را پوشانده است، در

قدر مسلم اینستکه دنیا بخصوص آمریکا و سازمان ملل متحد که وظیفه اش حفظ صلح در سراسر دنیاست متوجه حساسیت وضع ایران میباشد و بخوبی میدانند که کشور ایران در حکم انبار باروتی است که ممکن است با جرقه ای منفجر شود و در اینصورت بدون شك این حادثه برای دنیا از آن تمام نخواهد شد، این همان مطلبی است که دکترمصدق بارها در نطق خود بدان اشاره کرد و در پیامی که اخیراً برای رئیس جمهوری آمریکا فرستاد از آن یاد کرد. در معارف سیاسی تهران و نزدیک بدولت گفته میشود در صورتیکه از فعالیت هایی که هم اکنون در واشنگتن و نیویورک صورت میگیرد نتیجه ای عاید دولت ایران نشود، دولت ایران بلا ناصله قطع رابطه خود را بادولت انگلیس اعلام میدارد و بانتظام رئیس هیئت نمایندگان ایران در سازمان ملل متحد دستور خواهد داد تا شکایت دولت ایران را از مظالم دولت استعمارگر بریتانیا و کارشکنی هایی که در امور داخلی ایران باتوطئه ها و آشوبها و محاربه اقتصادی و وارد آوردن تضییقات دیگر بمنماید از طریق سازمان ملل متحد بگوش جهانیان برساند و متذکر شود که دولت انگلیس با اقداماتی که علیه ایران می کند هلا بخرلاف هدف و آرمان سازمان ملل متحد، که حفظ و نگاهداری صلح و امنیت بین المللی و توسعه روابط روستانه بین کشور هاست گام برمیدارد، و از سازمان خواهد که برای خانه دادن باین بی عدالتی ها و بی-انصافی ها جداً دخالت نماید.

متحد و باشورای امنیت با چنین موضوعاتی که از نظر بین المللی واجد اهمیت است و با صلح دنیا اصطکاک دارد روبرو میشود، شورای امنیت اولن بار در سال ۱۹۴۶ بر اثر شکایت دولت ایران درباره حضور نیروهای شوروی در شمال ایران با این موضوع رسیدگی کرد، در آن سال نیروهای شوروی برخلاف تمهیدی که کرده بودند حاضر نبودند در موقع مقرر خاک ایران را ترک نمایند، ملت و دولت ایران که از این عمل خلاف دوستی نگران بودند شورای امنیت شکایت کردند و شورای امنیت نیز دولت شوروی را مجبور بتخلیه ایران کرد در فلسطین و کشمیر نیز سازمان ملل متحد میانجی گری کرد تا از ادامه جنگ در فلسطین و ازدیاد اختلاف در کشمیر که موجب بروز جنگ خواهد شد جلوگیری کند همچنین در اندونزی بر اثر میانجیگری سازمان ملل متحد متخاصمین یعنی دولت «هلند و مردم اندونزی» بجنک خانه دادند و موافقت شد که دولت جمهوری مستقل اندونزی بوجود آید و اکنون این دولت عضو سازمان ملل متحد است.

واشنگتن و نیویورک فعالیت هایی از طرف وزارت امور خارجه آمریکا و همچنین سازمان ملل متحد صورت میگیرد تا از این پیش آمد جلوگیری بعمل آورند و از عملی که مسلماً برای صلح دنیا گران تمام خواهد شد جلوگیری نمایند. باید دانست که سازمان ملل متحد خود رأساً در امور داخلی هیچیک از مسائل عضو سازمان، مداخله نمی نماید، مگر بنا بدخواست یکی از طرفین دعوا و بنا کشور ثالث عضو سازمان که طاق ماده ۳۵ منشور سازمان ملل متحد حق دارند موضوعی را در سازمان مطرح نمایند. بعلاوه طبق ماده ۹۹ دبیر کل سازمان ملل متحد نیز میتواند چنانچه حادثه می در یکی از کشورهای گیتی روی دهد که برای صلح دنیا زیان داشته باشد، آن را در شورای امنیت مطرح کند و از طرفین بخواهد که از اقدام خود نا قبل از توصیه شورای امنیت خودداری نمایند.

## ممکنست موضوع اختلاف ایران و انگلیس در جمع عمومی سازمان ملل متحد که در این کاخ عظیم تشکیل میشود مطرح گردد



تهران مصور

This content downloaded from 88.166.170.219 on Fri, 12 Jan 2024 15:48:23 +00:00 All use subject to https://about.jstor.org/terms

# دولت ایران روابط سیاسی خود را با دولت انگلستان قطع میکنند

۲۴ نجار شب و روز مشغول ساختن صندوقهای برای حمل اسناد

سفارت انگلیس هستند

ای مردم امرار آمیز امور جاسوسی انگلیسها را در ایران دیده داشت

۲۵۲ نفر از اتباع انگلیسی هنوز در ایران اقامت دارند

ایران مدت سه قرنست که با سوئد دارای روابط سیاسی و بازرگانی است

و چون دوستان زیادی در ایران داشت بوسیله آنها مدتی در تهران مشغول تحریک و اخلاص علیه دکتر مصدق بود

۴- «هیلیر فرای» که ظاهراً دبیر دوم سفارت و «دبیر شرقی» بود. او هم زبان فارسی را بخوبی میدانست و یکی از عناصر خطرناک انگلیسی در ایران بود. علاوه بر چهار نفر فوق الذکر «بایسن» وابسته سفارت انگلیس، «بولند» دبیر دوم سفارت، «میجر اسکادیت» آجودان وابسته نظامی سفارت انگلیس نیز اخیراً تهران را ترک گفته اند.

## کارکنان سفارت

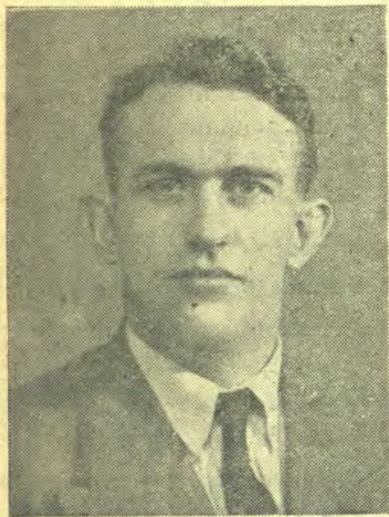
فلا در سفارت انگلیس ۱۶ نفر که جزو کادر سیاسی هستند و بدولت ایران معرفی شده اند ۵۱ نفر کارمند دفتری که جمعاً ۶۷ نفر زن و مرد میشوند مشغول جمع آوری اثاثه خود برای عزیمت از ایران هستند. در رأس این عده شصت و هفت نفری اشخاص ذیل قرار دارند:

- ۱- «جی. ایچ. میدلن» کار دار موقت سفارت انگلیس که روز ۱۵ نوامبر ۱۹۵۰ مأمور ایران شده است - ۲- کننل «دان» وابسته نظامی - ۳- سرکرد «لرل ویل» وابسته هوایی - ۴- «بارندر» وابسته هواپیمائی - ۵- «بیکر» دبیر اول سفارت - ۶- «اسکات» دبیر اول - ۷- «هوز» متصدی امور کنسولی - ۸- «توماس» دبیر اول متصدی امور سفارت - ۹- «دهاوس» دبیر دوم که فارسی را خوب میدانند - ۱۰- «فونلی» دبیر دوم - ۱۱- «بولاند» دبیر دوم که کمی فارسی میدانند - ۱۲- «دریجی» دبیر دوم - ۱۳- «شوتر» آجودان وابسته نظامی که جدیداً بوزارت امور خارجه معرفی شده است - ۱۴- «دربی شایر» دبیر سوم که فارسی را خوب میدانند - ۱۵- «فال» کنسول سابق انگلیس در شیراز که فارسی را خوب صحبت میکند - ۱۶- «مایکت» نایب کنسول سابق انگلیس در رشت - ۱۷- «فورتز» کنسول سابق انگلیس در بوشهر - ۱۸- «ماکینسون» کارمند دفتری. مجموع اعضاء سفارت انگلیس و اتباع بریتانیا مقیم ایران ۳۵۲ نفر است که از این عده ۶۷ نفر عضو سفارت و ۳۵ نفر زن و بچه آنها هستند که مجبورند خاک ایران را ترک کنند. علاوه بر این بقیه در صفحه ۲۳

دوبادیه وزیر مختار سوئد در تهران



کننل لودیل وابسته هوایی



فرنی دبیر اول سفارت



بالند دبیر دوم سفارت

بنگت اودنر



کردار سفارت سوئد در تهران

شماره ۴۸۰



میدلتن کار دار موقت

برخی از تجار جیره خوار ایرانی با انگلستان مینمودند و منافعی که بدست میآوردند، همه مامه مبلغی «ریال» برای امور جاسوسی و اخلاص بدست آورد.

۲- «میجر - و - جکسن» معاون وابسته تجارتی و بازرگانی که در روز ۱۳ فوریه ۱۹۴۷ از دستگاه اپنلینجس سرویس وارد کادر سیاسی سفارت انگلیس در تهران شد، این پیرمرد که در حدود چهل سال در ایران بسر میبرد، فارسی را خوب صحبت میکرد، و در زمان جنگ در شیراز نایب کنسول انگلیس و مأمور عشاير بود، وی موفق شد مایر آلمانی را از قشاقایها تحویل بگیرد و در ازاء اینکار يك تبضه تفنگ زمرد نشان بیکی از خوانین بدهد، جکسن با عده زیادی از تجار، روزنامه نگاران و اشخاص مختلف دوستی داشت و رابط بین انگلستان با بعضی از افراد بست و فرمایه ایرانی بود.

۳- دکتر «م - سی زینر» وابسته سفارت انگلیس در زمان جنگ در ایران بود، وی که فارسی را خوب صحبت میکرد، پس از ملی شدن نفت در تاریخ ده نوامبر ۱۹۵۱ از استادی آموزشگاه کبیر بیج تغییر سمت داد و مجدداً مأمور شد که در سفارت انگلیس در تهران انجام وظیفه کند

گونار هگلر سفیر سوئد در لندن



حافظ منافع ایران

تهران مصور

درها را رنگ میزنند!

از چهار هفته پیش که در محافل داخلی و خارجی از قطع رابطه ایران و انگلیس و تعطیل سفارت انگلیس در تهران سخن در میان بود، و دنیا با هیجان و علاقه مخصوصی منتظر اقدامات دکتر مصدق بود، اولیای سفارت انگلیس باخونسردی عجیبی مشغول رنگ و روغن زدن در سفارت و علامت مخصوص دولت پادشاهی انگلستان بودند و بدینوسیله میخواستند بگویند که «مارفتنی نیستیم» ولی رنگ و روغن زدن در و علامت سفارت انگلیس ساکنین پایتخت را بیاعتمادت نوساز بانک انگلیس میآورد. زیرا در آن روزهایی که امتیاز شصت ساله بانک تمام میشد، بانک انگلیس شروع بساختن عمارت مجلل و باشکوهی در میدان سبه که چند میلیون ریال خرج آن شد کرد، ولی عاقبت دیدیم که این بنای نوساز برای آنها آمد نکرد و برای همیشه این موسسه اقتصادی در ایران تعطیل شد.

## تهران را ترک گفتند

ایکماه قبل که زمزمه تعطیل سفارت و قطع ارتباط ایران با انگلیس در میان بود، اعضاء سفارت انگلیس طبق اختطاری که با آنها شد، کودکان و زنان باردار را روانه لندن کردند و با فروش اشیاء آزاد، خودشان نیز آماده حرکت شدند و در نتیجه تا امروز ۲۲ کودک و ۱۱ زن باردار و پیر که قادر به مسافرت فوری و پر مشقت نبودند تهران را ترک نمودند.

علاوه بر این چون اولیای سفارت میدانستند که برفرض اگر موضوع قطع رابطه عملی نشود، با اینحال دکتر مصدق عده ای از اعضاء سفارت را که در کارهای جاسوسی و اخلاص و تحریکات دخالت داشته اند تقاضای احضار آنها را خواهد کرد، لذا قبل از وقت باین عده دستور دادند که بعنوان مرخصی و خانه مأموریت ایران را ترک کنند، اینک در باره چند تن از این افراد که اخیراً تهران را ترک کرده یا قرار است ترک نمایند سخن میگوئیم:

۱- «م - ج - واکر» وابسته تجارتی انگلیس در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۸ با ایران آمد وی با ارتباطی که با بعضی از بازرگانان داشت، موفق شد قیمت ارز را همیشه در دست داشته باشد و در ازاء معاملاتی که

داری شایر دبیر سوم سفارت انگلیس که فارسی را خوب میدانند و قرار است



در تهران بماند



کننل دان وابسته نظامی



وودهاز دبیر اول سفارت



بیکر دبیر اول سفارت



واکر رایزن سابق بازرگانان

صفحه ۵

# کاش همه مردم ایران مثل تماشاچیهای يك صحنه تئاتر کشور سوئیس را امید دیدند

اقدامی که دولت در تعقیب این مقالات کرده است کافی نیست راجع بقالات گذشته همروزه، نامه های میرسد و ناگزیر از آنم میکند که باز هم دقیقه می چند وقت خوانندگان عزیز را بگیرم و بعضی آن نامه ها جواب بنویسم. درباره نامه های مشتاقانه و تشویق آمیز که غالباً از طرف آقایان و بانوان اروپا رفته و سرد و گرم چشیده یا از طرف مردم بصیر و وطن پرست میرسد جوابی جز تشکر ندارم و خوشوقتم که این نوشته ها بهین زودی ازدوجبه اتریششیده و مفید افتاده است :

یکی درباره محصلین ایرانی مقیم ممالک اروپا که تاکنون نه اولیا، آنان و نه اولیاء دولت و وزارت فرهنگ ب فکر بودند که این آقایان و دوشیزگان کوچک و بزرگ در اروپا در چه کارند و این مقالات و لوله می در میان آنان افکند و بفکرشان انداخت که قدری سخت بگیرند ، قدری رسیدگی کنند و سروصورتی باین کار بدهند البته کاری که در چند هفته اخیر درین خصوص از طرف دولت و وزارت فرهنگ شده است بنظر من که در وضع محصلین مقیم خارج مطالعه عمیق کرده ام بهیچوجه کافی نیست و اساسی ترین اقدام درین باره همانست که مکرر پیشنهاد کردم یعنی باید دولت با کمال دقت نه ازین کسانی که سرو دست می کشند تا خود را بهر بهانه که ممکن است بارو باینندازند و باخوش گذرانیهای آنجا تجدید عهد کنند بلکه ازین افراد با تقوی و باصلاحیت و فعال و مطلع که از هرجهت طرف اعتماد باشند يك سرپرست قوی انتهاب کند و وی به سلیقه خود انضاء هیئت سرپرستی را برگزیند و این سرپرست با هیئت خود به تمام مراکز که محصلین ایرانی در آن هستند سفری کند و به احوال و اوضاع فرد فرد محصلین با کمال دقت برسد و با کمال بیطرفی و بی غرضی بدمارا بازگرداند و برای خوبها وضع بهتری فراهم آورد و پس از آن این اداره سرپرستی با کمال دقت و اظاب جریان تحصیل و زندگی محصلینی که در اروپا باقی میمانند باشد و واقف آنان را سرپرستی کند .

این سرپرست هیچ محصلین را در حال هرزگی هیگرفت گویا در یکی از مقالات گذشته نوشتیم که بعد از زمانی که مرحوم مرآت سرپرست محصلین ایرانی در اروپا بود دیگر سرپرست به معنی واقعی آن به اروپا فرستاده نشده است ، مرحوم مرآت با جرارت و جدیت و وسواس عجیبی مراقب محصلین بود ، مثلاً با آنکه اردر پاریس اقامت داشت يك شب در گرنویل دو ساعت و نیم بعد از نیمه شب يك شب سرد و بارانی يك محصل ایرانی هنگامی که مست و خراب و تکیه کرده بشانه يك لکاه فرنگی میخواست وارد هتل خود شود مردی که پای دیوار کز کرده و پالانو خود را روی صورتش کشیده بود جلو او میجست و میگفت :

تا حالا کجا بودی ؟ جوان ایرانی يکه میخورد و مستانه میگفت : بنو چه مربوط است ا- مرآت میگفت : من مرآت هستم ، پس فردا ساعت ۹ صبح در فلان محل باش . جوان هرزه ناگزیر بود در ساعت مقرر به آنجا برود و در آن موقع مرآت بوی اعلام میداشت که جواز اقامت لنو شده است و باید اچهل و هشت ساعت دیگر بایران برگردی .

یکی از آقایان وزراء نقل میکرد که من در آن موقع در اروپا تحصیل میکردم . يك دفعه بايك زن در گردشگاهی میقتم و میخندیدم ناگهان مرآت جلو روی من سبز شد و مدت شش ماه بلایم بمرن آورد که آنسرش ناپیداست .

حالا هم اگر سرپرستی برای محصلین فرستاده میشود باید مردی از همین قبیل باشد که سهل انگاری و اغماض نداشته باشد و مثل يك چوپان واقعی این جوانان بی بند و بار را مراقبت کند . بقول یکی دیگر از رجال اروپا رفته که مکرر وزیر شده است در آن موقع چنان سرپرستی بود و اینهمه رسیدگی و دقت میکرد بسا وجود این بزرگوار در صد محصلین اعزامی باروپا خوب تحصیل می کردند و با سرمایه علمی به مملکت بر میگشتند و ای بامروز که این جوانان در نقاط مختلف اروپا و لوسر خودند و کسی نیست به آنان بگیرد بالای چشمتان ابرواست .

## باین مدارس خراب خودمان چه باید کرد ؟

در چندنامه انتقادی که رسیده است نویسندگان يك نکته حسابی و در عین حال اسف انگیز نوشته اند ، خلاصه آنکه باین دبیرستانهای خراب و نامرتب و مغشوش که غالب محصلین در آن چیزی جز فساد اخلاق و ماجراجویی و مشت گره کردن و عربده کشیدن و تلذری یاد نمیگیرند ، با این برنامه های غلط و بیفایده کسی که میخواهد بچه هایش باسواد و با معرفت باز آید اگر آنها را بفرنگ نفرستد چه کند ، و باین وضع دانشگاهها که نمیتواند بیش از ده پانزده صد فارغ التحصیلان متوسطه را بپذیرد و این عده هم غالباً با پارتنی بازی و هزار بازی دیگر انتخاب میشوند محصلین چه چاره جز آن دارند که بهر قیمت شده است خود را به اروپا بیندازند ؟

این ایراد اساساً وارد است . خیلی هم وارد است ؛ درباره فرهنگ در کشور ما تاکنون خیلی قصور و تقصیر شده است

مرآت هیچ محصلین را در حال هرزگی می گرفت . عقیده دو همراز وزیران که در فرنگ تحصیل کرده اند چگونگی نه باید فر هنگ ما و مدارس ما اصلاح شوند چند قصه شنیدنی از سوئیس و يك نکته عبرت انگیز در مقام مقایسه ایران با سوئیس

## حمینقلی مستعات

تا بعدی که دانشگاه رسماً اعلان میکند که بین فارغ التحصیلان متوسطه برای انگور داوطلب میشوند عده زیادی هستند که حتی سواد فارسی ندارند و ما خود زیاد می بینیم که بین فارغ التحصیلان دانشکده ها افرادی هستند که بقدر کسی که فقط چهار پنج سال واقفاً درس خواندند و مطالعه کرده باشند مایه علمی ندارند . اینها کاملاً صحیح است ولی این درد را رفتن به اروپا علاج نمیکند . آن آفا زاده که در دبیرستان هیچ درس نخوانده و از دانشکده هیچ استفاده نکرده است و در اروپا صد درجه بدتر خواهد شد تا در ایران زیرا مسلماً با مایه قلیلی که دارد در آنجا نخواهد توانست محصل حقیقی شود و در همان جریانات خواهد افتاد که در مقالات گذشته نوشتیم .

اگر دولت بفکر اصلاح وزارت فرهنگ بیفتد و در رأس آن يك نفر فرهنگی قوی و مطلع و صالح و با اطلاع برش دار و بی ملاحظه و شجاع بگذارد ، بوی اختیار و اقتدار بدهد ، در کار او مداخلات بیجا نکند ، وزارت فرهنگ سیاست دور بداند وزیر فرهنگ طبق قانون جدیدی با کمال دقت و بوسیله هیئتی از افراد بصیر برای مدت چهار پنج سال بر گزار شده شود و در هیچ کابینه قابل تغییر نباشد و او با کمال قدرت و

اطمینان با همکاری عده ای از صالح ترین و دلسوز ترین و مطلع ترین افراد خط بطلان روی نامه های غلط و کشنده و بی حاصل اکنون دبستانها و دبیرستانها و کتابهای غلط اندر غلط و گریج کننده بگشود و برنامه سهل و صحیح و مفیدی تهیه کند و عده می از دانشندان واقعی و برفسورهای کارگشته اروپا را برای تدریس در دانشکدهها استخدام کند و سطح علم و مقام معلم و ارزش مایه تحصیل را بالا برد دیگر کسی حاجت به عزیمت اروپا نخواهد داشت مگر پس از فراغت از تحصیل در ایران و برای مطالعه و کسب بعضی رشته های تخصصی آنها تحت نظر سرپرست های قوی و مراقب .

باید هر سال کوانی بارو ببرد يك اثر دیگر که نوشته های من بحکم نامه هایی که میرسد و چیزهایی که از زبان خوانندگان میشنوم بخشیده است اینست که شوق و آرزو و التهاب روز افزونی که در مردم برای رفتن بارو با وجود داشت و مثل يك بیماری مسری رفته رفته همه را فرا میگرفت و همه کس چنان ب فکر اروپا بود که مؤمنی ب فکر بهشت باشد فرو نشسته و بقول یکی از نویسندگان نامه ها اشتباهاتی که از تبلیغات خارجیها و از نوشته های بعضی اروپا رفته های هوسران و ظاهر بین در مردم بوجود آمده بود بر طرف شده است ، با وجود این ، من همانطور که نوشتم متقدم که از مملکت ما باید همه ساله کاروان هایی از افراد دقیق و بصیر و با تقوی و بی نیاز از هوسرانی بارو با عزیمت کنند و ارمغانهای بزرگ و فاخر برای مایبوارند زیرا در نقاط مختلف اروپا در و راه هوسرانی که هوسرانان و شهوت پرستان را بخود جلب و در خود غوطه ور میکند هزاران چیز هست که ما تا صدها سال دیگر هم نخواهیم داشت مگر اینکه برویم

و بینیم و متأثر بشویم و بفهمیم و یاد بگیریم و بممکت خود بر گردیم و از آنها همه پایه های جدیدی برای تأمین ترقی و تمدن و سعادت خود بسازیم . پس ازین مقدمه دنبال مطالب گذشته را بازگیریم .

چند قصه شنیدنی از سوئیس در مقاله گذشته شرحی راجع بسوئیس نوشته بودم . چندتن از سوئیس پرستان ایرانی که بقول خودشان صد ها هزار تومان در نرختگاهها و عشرتخانه های دلفریب سوئیس خرج کرده اند ، اینجاو آنجا بن گفتند که با سوئیس را خوب ندیده ام و یا در حق آن بی انصافی کرده ام .

البته این آقایان که بقول خود صدها هزار تومان و بلکه میلیون ها تومان پول مملکت را میبرند و در بلاها و هتلها و کازینوها و در کنار ماده ازدها های خوش خط و خال سوئیس خرج میکنند و در قمار خانه ها میبازند و ککشان هم نیکزد زیرا با یک دست در آنجا دلار و لیره میریزند و با يك دست دیگر در کشور خودمان گلوی مردم رنجور و بدبخت را میفشارند و جیششان و از دینار و ریال خالی میکنند . حق دارند انتقادات مرا غیر وارد بدانند و فی المثل خنده شیرین فلان فحاشه سوئیس یا فرانسوی را که عاشق پول ایشان و سفاهت ایشان هستند بحساب خوش اخلاقی و مهربانی و بقول خودشان «ژانسیس» مردم آن دیار بگذارند ولی برای کسی چون من که درین ممالک در میان مردم زندگی کردم و در روحیات و خلیقات آنان بطالعه پرداختم مطلب همان است که نوشتم و اتفاقاً در مورد این کشور مقداری از یادداشت هایم از قلم افتاد که حیف است ناگفته بماند :

ساعت هشت و نیم یا به بعد از ظهر بود که باقطار از فریبورگ وارد برن شدم . به مهمانخانه های درجه اول و دوم که لیستشان را همراه داشتم با پرداخت پول گراف تلفن کردم ، هیچک جا نداشتم ؛ در شهر برای اقتادم ، دو ساعت تمام نیمی از شهر را از زیر پا گذراندم و نتوانستم اطاقی پیدا کنم بهدایت يك راهگذر بکوچه باریک بیچاپچی که نصف آن سقف داشت و بی اندازه شبیه به کوچه های قدیم سنکلیج بود رفتم زیرا آن راهگذر گفته بود که در آنجا باناسیونی هست که جادارد ، رفتم جلو در بسته کسی رسیدم که بالای آن نوشته شده بود باناسیون . تا دست به زنگ بردم در باز شد ، مرد عینکی کوتاه قدی بی نهایت شبیه به میوه هایم جاسوس یهودی معروف که در ایران در زمان شاه فقید اعدام شد بیرون آمد و قدری مرا و زانداز کرد و چون دانست اطاق میخواهم بااستنطاق من پرداخت ؛ با تعجب از پرسش های او و باتنفر از تیب زشت منفور او حوصله بخرج دادم و بسؤالش جواب گفتم و چون دیدم مردداست خود را معرفی کردم ؛ گذرنامه مرا خواست و زیرو رو کرد و دیدو گفت ؛ صد دلار پیش من و دیده بگذرید تا اطاق بدهم ؛ که ان کردم با دیوانه سروکار دارم و برخاش کردم که این چه حرف است ، این رسم کجاست ؛ گفت این رسم من است ، رسم ماست ؛ شما ایرانی هستید ، در ایران هیچ چیز درست نیست ، در ایران همه چیز خیلی زود عوض میشود ؛ مثلاً اینجا نوشته است شماره زنانه نویس هستید ولی ممکن است الا نباشید ، همراه کتر مصدق بوده ام ولی تکلیف خود دکتر مصدق هم معلوم نیست . . .

البته آنچه لازم بود باین تیب خالص سوئیس ( بقول خودش ) گفتم بطوریکه زبانش بند آمد ، روز بعد از او سفارت ایران

ژنو از دیگر شهر های سوئیس از بسیاری جهات بهتر است زیرا هنوز زیاد سوئیس نیست و روح و ادب فرانسوی در آنجا بیشتر دیده میشود . این مجسمه ژان ژاک روسو در یکی از ساحل دریاچه ژنو است



تهران مصور



این مملکت جز نقش و نگار ظاهری هیچ ندارد ولی مردم آن در سایه کار و ابتکار و فعالیت همین نقش‌آفرینی را منبع ثروت خود ساخته‌اند. این گوشه‌ی ارزورین است که مخصوصاً در شب‌های مهتابی بهار زیبا و شاعرانه است.

هر جا کوهپایه‌ی یاساحل آبی است تا چشم کار میکند، امارت زیبا به استیلاهای مختلف ساخته شده است که هشتاد در صد آنها برای جلب سیاحان خارجی و افزوده بر ثروت مملکت است. این عکس از مونترو است که از شهرهای کم‌نظیر سوئیس و بلکه اروپاست

در سوئیس شکایت کردم؛ رفقا در آنجا بمن گفتند مردم اینجا غالباً اینطورند و چون خودشان همه باز و نادرستند بدین‌گران هم سوءظن دارند... دو روز بعد اتفاقاً دانستم که این آقا در پانسیون خود زن و دختر خوشگلی دارد که به‌درد مسافرتین میرسند و بهین جهت آقا در پانسیون خود فقط افرادی را میپذیرد که خیلی پول داشته باشند تا خدمتکاری‌های مادام و مادام‌وازل آجرچیزیل داشته باشد!

**فلاکت بچه‌ها**

یکی از چیزهایی که در سوئیس موجب حیرت من شد وضع بچه‌ها در این کشور بود. در اینجا باغچه‌های مخصوص کودکان خیلی کم و آنچه هست خیلی محقر و عریان است؛ اولین دفعه در یکی از این باغچه‌ها یک عده بچه‌ی لاغر زرد علیل و بی‌نشاط دیدم و بعد دریافتم که در اینجا نه فقط برخلاف همالک شمالی حتی برخلاف فرانسه بچه‌ها غالباً علیل و بی‌بیماری بین اطفال خیلی زیاد و مرگ و میر بین آنها فوق‌العاده است؛ دلیلش سخت‌و‌سالم و بل برستی بی‌اندازه سوئیس است که غالباً حتی به بچه خود نیز روان دارند.

**چال خرس‌ها!**

موضوع عجیب دیگری اینک در این کشور که آنهمه وسائل خوشگذرانی و هوسرانی و عیش و عشرت برای خارجی‌ان بولداد و برای خالی کردن جیب‌ها داد برای خود مردم اسباب تفریح خیلی کم است مقصود وسائل و گردشگاهها و بیزهای نشاط آور و بی ضرری است که مجاناً یا بقیعت بسیار کم در دسترس مردم باشد و ظاهراً آنها در انگلستان و فرانسه و آلمان و باژیک و پیش از آنها در هلند و دانمارک و سوئد خیلی زیاد است... در سوئیس مردمی که پول فراوان نداشته باشند از تفریح محرومند، عده‌ی از جوانان بایک کیلاس آجودری که در خور یک خمره شراب است مست‌بازی در می‌آورند و با دختر کلفت‌ها سروکول‌هم هنزنند و عده‌ی از افراد خانواده‌ها مثلاً در بیرامون «چال‌خرس‌ها» جمع میشوند. چال خرس‌ها یکی از نقاط معروف برن پایتخت سوئیس است که نام آنرا در اوراق تبلیغاتی با آب و تساب نوشته‌اند؛ وقتی به آنجا میرود می‌بینید دو گودال است بمقشش هفت متر و به‌شمار پنج شش متر که در هر یک دو سه تا خرس کثیف بدر ترکیب هست، مردم دور این گودال‌ها جمع میشوند، برای خرس‌ها هویج و اجیر خشک می‌اندازند، خرس‌ها اینها را می‌خورند و جلو چشم مردم جای خود را کثیف میکنند، بطوریکه من در عصر خود واقه‌آمنظره‌ی ازین نقرت آورم ندیده‌ام و این یکی از تفریحات اهالی برن است که «خرس» نزد آنها اهمیت و تقدسی دارد و نام شهرشان نیز از نام

«خرس» گرفته شده است. شنیدم هر سال یکدفعه دولت دهوتی از رجال و سفرا و غیره میکند و یکی ازین خرس‌ها را میکشد و با گوشتشان به این مهمانان ناهار میدهند.

**هر دیکه کبوترها را می‌خورند!**

نادرستی و تقلب و کلاهبرداری در حق خارجی‌ان در آنجا خیلی زیاد است... دزدیم در آنجا کیاب نیست؛ گداهای سبج با پزهای مختلف هم دارد، بقدری آزادی در آنجا هست که در وسط پایتخت دیوانه‌ی مستی را دیدم که وسط روز عریبه میکشید و شمر میخواند در خیابان‌ها جلوزنهای خوشگل را میگرفت و بطرز کلاسیک به‌اشقه میبرد و باطل میزد و میبوسید. در لندن در یکی از میدانهای بزرگ هزاران کبوتر آزادانه زندگی میکنند مردم خصوصاً بچه‌ها و دختران جوان دسته‌به‌دسته به آنجا میروند، برای آنها دانه می‌برند و کبوترها با لطف و انس طرب انگیزی روی سر و دست و شانه و دامن آنها می‌نشینند و دانه می‌چینند سوئیس هم خواسته است همچو چیزی داشته باشد، در گوشه‌ی از برن عده‌ی کبوتر هست؛ مدتی بود که دیده میشد کبوترها کم میشوند بعد معلوم شد که یکی دو نفر سوئیس خوش‌سلیقه روزی هفت هشت ده تا از این کبوترها را در ساعاتی که آن محل خلوتست میگیرند و خفه میکنند و در توبره می‌ریزند و می‌برند می‌خورند... البته اینها محاکمه و محکوم شدند.

چیزهایی که با این آرزوی منی (با این بگرییم با وجود این من عقیده دارم که باید از مملکت ما عده‌ی مخصوصاً به سوئیس بروند و خیلی چیزها را از سوئیس‌ها یاد بگیرند زیرا مملکت ما مسلماً در نقاط مختلف خود چهار برابر سوئیس بلکه بیشتر مناظر کوهستانی و مرغزاری و جنگلی زیبا و دلپذیر دارد که در بسیاری موارد بر آن مناظر سوئیس بدیع‌تر و عجیب‌تر و جذاب‌تر است؛ باید برویم از سوئیس‌ها طرق استفاده یاد بگیریم، سوئیس‌ها نه‌ممدن دارند، نه‌ذخایر طبیعی دارند، نه‌نفت دارند و نه‌هیچ چیز دیگری که بتوان نام ثروت روی آن گذاشت ولی آنها کوه‌ها و تپه‌ها و درخت‌ها و سبزه‌ها و کنار دریاچه‌ها و رودخانه‌های خود را برای خود بصورت منابع ثروت در آورده‌اند و مسافرتین و جهانگردان و خوشگذرانان جهان را با چیدن‌های پر پول با آنجا میکشاند... شبا وقتی به رامس و چالوس یا با بلسر خودمان که از بسیاری از نقاط سوئیس زیبا تر است بروید در هر کدام نقطه‌ی که مهمانخانه می‌بینید و وسائل اقامت و زندگی را در آنجا آقدر کم پیدا میکنید که از سفر خود پشیمان میشوید در صورتیکه اگر این نقاط

سازمانهایی داشت و ده‌ها و صد‌ها مهمانخانه و پانسیون بدرجات مختلف و بقرت‌های مختلف در آن تأسیس شده بود هزاران نفر در آنجا می‌توانستند از ریخت و پاش مسافرتین زندگی کنند و بانوجه بیشتری می‌توانستیم هر سال هزاران نفر خارجی را برای تفریح و تفرج و استفاده از آب و هوا و مناظر خوب بدانجا بکشانیم. ازین گونه نقاط در ایران خیلی زیاد است که صدها سال است بهار و تابستان بر آن می‌گذرد بی آنکه فائده‌ی از آن برای کسی حاصل شود جز آنکه درخت‌هایش را بدزدند و از لطف و صفای طبیعتش هم بتدریج بکهند.

**صدیک ایران هم نیست اما...**

کنار هر یک از دریاچه‌های سوئیس یا کوهپایه‌های سوئیس بایستید و در زیرامون خود تا آنجا که چشم کار میکند عمارات زیبا و رفیعی شکل‌های مختلف می‌بینید که هشتاد درصد آنها مهمانخانه و رستوران و کباب‌ره و پانسیون و تأسیسات مربوط آنهاست و یا و بلاهایی است که برای گرایه دادن به مسافرتین پولدار ساخته شده است. درآمد دولت و ملت سوئیس از این ساختن‌ها و از کارهای بدیع و عجیبی که برای استفاده از نقاط زیبا و مناظر طبیعی کرده است بحساب نمی‌گنجد. بی‌اغراق بیش از نصف مردم مملکت ازین امر زندگی میکنند و دماغ همه‌شان هم چاق است. من در سوئیس بیش از هر کشور دیگر با حزن و تأسف و بفرق فرو رفتم و مقایسه کردم؛ ثروت طبیعی و نعمت خدادادی این مملکت یکوجهی بی‌مبالغه صدیک ایران هم نیست ولی هر شهر کوچک آن که در دامن کوهی یا کنار دریاچه‌ی بنا شده است از نظر آبادانی و ثروت و جنب و جوش زندگی و درآمد مردم مملکت ما مثل تاشاچانی که در سالتی می‌نشینند و صحنه‌ی تاتاری را تاشا میکنند می‌توانستند در محلی جمع آیند، و چشم‌باین کشور کوچک که هیچ چیز جز یک نقش و نگار سطحی و ظاهری ندارد بدوزند و کار و ابتکار و عمران و راه و رسم کسب ثروت و جلب ثروت را یاد بگیرند.

**حکایتی که یک خانم سوئیس از زندگی خانواده خود گفت:**

در ژنو که محیط هنوز بیش از آنکه سوئیس باشد فرانسوی است بر حسب تصادف بعضی پیاده‌شدن از اتوموبیل وارد کوچه‌ی می‌شدم و در قدم‌های اول بر بنده عمارت پنج طبقه‌ی تابلوی بزرگی دیدم که بر آن نوشته بود پانسیون خانوادگی بایک اسم دراز که از یادم رفته است. وارد شدم و خانم مسن خیلی باوقار و خوشرویی بمن خوش آمدگفت و پس از

مختصر سؤال و جواب یک اطباق خیلی باکیزه و بزرگ و مجلل و آراسته به‌آناه و فرشته‌ها و تابلوهای گران‌قیمت در اختیار من گذاشت. البته این خانم هم از خشکی و پول پرستی و طماعی سوئیس بهره داشت و در صورت حساب هم غالباً به‌د اشتباه میکرد و سه چهار تایت و یکی بجای دوازده تا می‌نوشت ولی من او و خانواده‌اش را نبوده زنده‌ی از فعالیت و ابتکار و تحصیل ثروت دیدم. پس از یکی دو روز، بقول خودش با هم مانوس شدیم و برای من از زندگی خود حکایاتی گفت. او شوهر داشت، دو پسر و دو دختر و یک برادرزاده هم داشت. چند سال قبل یک طبقه این عمارت را که دارای هشت اطباق بالوازم دیگر بود خریداری کرده بودند، دو اطباق را برای خود نگاه داشته بودند و شش اطباق دیگر را به پانسیون اختصاص داده بودند و این اطباق‌ها تقریباً همیشه بر بود... خود این خانم با اتفاق یک خدمتکار گذشته از کارهای خانه خود تمام کارهای این شش اطباق را انجام میدادند و خیلی هم باکیزه بودند یعنی برخلاف اکثر مهمانخانه‌ها همه روز ملانه‌ها و دست پاک‌کن‌ها را عوض میکردند و اطباق‌ها را که همه بخوبی مبله و آراسته بود بی‌نیابت باکیزه نگاه میداشتند و با وجود این ساعات فراغتی هم داشتند که دختر خدمتکار بنشینند برای نامزدش بلوز بیافند و خام بنشینند بامن پرچانگی کند.

شوهر خانم در یک کوچه دیگر یک رستوران داشت که خود روزی شانزده ساعت پای بساط آن ایستاده بود... دختر بزرگش که خیلی زشت بود در یک باغ میوه یک تکه زمین بساحت صد و چهل متر اجاره کرده بود و در آن گل پرورش میداد و انواع نوظهور بوجود می‌آورد و قول مادرش در آمدش ازین راه از همه افراد خانواده بیشتر بود و دختر کوچکش در یک شهر دیگر یک دبستان خصوصی دایر کرده بود که سی و شش شاگرد از بچه‌های اعیان زادر آن پرورش میداد و از هر یک مبلغ گزاف‌ی میگرفت و همه کارهای این شبانه‌روزی را از تعلیم بچه‌ها گرفته تا شستشوی البسه و ظروف و طبخ غذا و غیره خود او بایک خدمتکار و یک دختر چه لال انجام میداد. و شوهر این دختر مهندس ساختمان بود و هر سال ساختمان سه چهار هتل عالی را کنتراست میکرد. یک پسرش صبح‌ها در یک مدرسه درس میداد و عصرها بایک اتوکار دو از ده نفری که داشت جهانگردان را بگردش میرد و خود در عیادتندگی به چهار زبان برای مسافرتین خود توضیح میداد؛ پسر کوچکش که نوزده سال بیش نداشت هم درس میخواند و هم با ساختن اسباب شکار و ماهیگیری و غیره در آمدی بیش از خرج زندگی و تحصیل

خود داشت، برادرزاده خانم هم دختری بود آتشپاره که کارش عکس گرفتن از مناظر مختلف و تهیه کارت پستال‌ها و آلبومها و تابلوهای کوچک و بزرگ برجسته و فروختن آنها بخارجی‌ها بود و دکان کوچکی در لوسرن داشت. خانم میگفت در تمام مدت سال این افراد فامیل ما فقط چند روز دور هم جمع میشوند و سر یک میز غذا می‌خورند، یعنی به عده افراد فامیل بملاوه یک توضیح خواستم و خانم گفت فقط در روزهای تولد هر یک ازین عده و نیز در روز اول سال‌ها به اینجا می‌آیند و یک روز دور هم هستیم باقی اوقات هر کس بدنبال کار خویش است.

اینرا با وضع هر خانواده ایرانی که دلتان می‌خواهد مقایسه کنید. هیچک ازین عده مستخدم دولت نیست و کار هیچکدامشان را هم هیچکس دیگر جز خودشان پیدا نکرده است.

**بدینگونه است، که مملکتی آباد و ملتی خوشبخت میشود.**

این نکته شایان کمال توجه است که در غالب این ممالک همه افراد از که چکی برای کار کردن تربیت میشوند و مسلماً شایان در هیچک ازین کشورها یک جوان چهارده پانزده ساله را نمیتوانید پیدا کنید که علاوه بر دروسی که میخواند با صنعت یا هنری آشنا نباشد... ماهه ششده‌م که در ممالک غرب مردم روزی هفت هشت ساعت بیشتر کار نمیکنند و تصور میکنم با نسی اوقات خود را به ولگردی و تفریح می‌گذرانند و هیچ وجه اینطور نیست، روزی هفت ساعت یا هشت ساعت صرف کار مرتبشان در فلان کارخانه یا مؤسسه میشود. بعد ضمن ساعات دیگر هر فرد طبق ذوق و سلیقه خود کار دیگری هم میکند و غالباً این کارها نه بخاطر پول بلکه برای این انجام میدهد که چیزی بداند. بدین ترتیب است که در هیچک از نقاط اروپا در اثنای روز خیلی بندرت افرادی زامی‌بینید که سلاسه‌سلاسه در خیابان‌ها قدم بزنند. مخصوصاً من میتوانم بجرأت بگویم که طی این مسافرت خود هرگز پیش از ظهرها در کوچه و بازار و خیابان‌ها و دخترانی را ندیدم که خود را فرق آرایش کرده و لباس‌های عجیب و غریب پوشیده و مست و ملنگ بخرامند و انتظار را بخود جلب کنند و در همه ساعات روز اگر زن و دختری دیدید مشاهده میکنید که آرایش ندارد با کمال سادگی لباس پوشیده است و بسرعت بدنبال کار خود می‌شتابد.

فقط مملکت بدبخت‌ماست که ولگردی و خوی‌نمائی بر نامه‌روزانة جماعتی از جوانان و زنان و دختران جوان آست.

This content downloaded from 38.166.170.219 on Fri, 12 Jan 2024 15:48:23 +00:00 All use subject to https://about.jstor.org/terms



# اسرار حمله سربازان فراری ارتش سرخ به قفقاز

چگونه هیتلر ارتش ((قفقاز آزاد)) را در آخرین روزهای زندگی از فرمان بدست روسها نجات داد؟ انگلیسها ۵۰۰ نفر از افراد ورزیده این ارتش را بر روسها تحویل دادند اسرار یک آتش سوزی عظیم در باکو که بدست جانشینان قفقاز آزاد صورت گرفت



سواره نظام قفقازی



ترکمن



تاتار وگا



آذربایجان شوروی



ارمنی



گرجی



قفقاز شمالی

در شماره گذشته تاریخچه تشکیل کاندراسیون قفقاز آزاد و هم چنین فعالیت‌هایی که تاکنون در این مورد شده است برای خوانندگان گرامی تشریح کردیم، بر اثر انتشار مقاله شماره گذشته، اطلاعات تازه تری بدست خبرنگار ما رسید که در این صفحه نظر خوانندگان مهربان:

به روسها بچنگ برداخت. لرنال خودش در جنگ علیه ارتش سرخ جان خود را فدا کرد ولی آلمانها، از مرکز وی کسی را مطلع نکردند، این بود که روسها وقتی به بران رسیدند دنبال وی می‌گشتند و این دنبال را از انگلیسها می‌خواستند، در حالیکه بعدها معلوم شد وی در سال ۱۹۴۵ کشته شده بود پس از پایان جنگ آمریکاها فکر افتادند از این اسرا و فراریان شوروی استفاده بیشتری ببرند، این بود که ابتدا اعلان نمودند، هر يك از اسرا که میخواهد بوطن خود مراجعت کند، می‌تواند، از سه میلیون نفر اسیر و فراری شوروی در آلمان غربی، پس از این اعلان، بشیر از دو یاسه هزار نفر بقیه حاضر به بازگشت بوطن خود نشدند. نه تنها این عده بوطن خود مراجعت نکردند، بلکه آن عده از اسرای ارتش سرخ هم که در قسمت اشفالی روسها بودند، دسته دسته فرار کرده و خود را با آمریکاها تسلیم میکردند.

قوای اشفالی امریکامجدداً این عده از اسرا را جمع آوری کرده و در نظر گرفت از این نیروی عظیم استفاده نماید. ناکفته نماند، کمیته قفقاز آزاد که از ۳۴ سال پیش تشکیل شده و بعات جنگ فعالیت آن موقوف شده بود بفکر افتاد، تشکیلات خود را وسیع تر نموده و مبارزه جدی تری را علیه اشغالگران روسی و دشمنان کمونیسم آغاز نماید. این بود که از قوای اشفالی امریکامخواست کرد آن عده از فراریان و اسرای ارتش سرخ را که دارای ملیت قفقازی میباشد، به آن کمیته معرفی نماید و اگر ممکن است اجازه داده شود، از همین عده، ارتشی بنام «ارتش قفقاز» تشکیل گردد.

آمریکاییها که از مدت‌پیش سیاست «کوئین روسها بدست روسها» پی برده و در نظر داشتند با تشکیل حکومتها و دولت‌های آزاد روسی، پایگاه‌های مطمئنی علیه شورویها تشکیل دهند با این امر موافقت کردند. در نتیجه کمیته قفقاز آزاد، تحت رهبری «محمد امین رسول‌زاده» که عکس او را در بالای همین صفحه می‌بینید، شروع بکار کرد و در مدت کم‌تر از یکسال توانست تشکیلات نظامی و معجز، از افراد قفقازی بوجود بیاورد. اما اشکال کار در اینجا بود که با شرایط فعلی این ارتش مجهز که در آلمان غربی انعام داشت، نیز تمهیل بودجه، هیچ سود دیگری نداشت و میبایست کمیته قفقاز آزاد دست روی دست بگذارد تا جنگ سوم شروع شود، آنوقت نیز معلوم نبود توان این ارتش برای نجات قفقاز استفاده نمود. زیرا بعد مسافت آلمان تا قفقاز خود هر گونه نقشه و طرح آزادی قفقاز را خنثی می‌کرد. این بود که با موافقت نیروی اشفالی امریکامخواست در آلمان طبق يك کنفرانس معرمانه که با حضور لیدر کاندراسیون قفقاز آزاد و سایر رهبران ملی تشکیل شده بود، تصمیم گرفته شد، این افراد را بصورت‌های مختلف به کشورهای همجوار قفقاز اعزام نماید.

بدینوسیله اعزام در حدود ۷۰ هزار نفر قفقازی بکشورهای هم‌جوار قفقاز مانند ایران، ترکیه، خالی از اشکال نبود، معذک کمیته تصمیم گرفت بتدریج داوطلبانی از میان این ارتش برگزیده و باین کشورها اعزام دارد. پس از اتضاح تصمیم و تصویب مهاجرت قفقازها به کشور های هم‌جوار قفقاز، سیل این مهاجرین بطرف مرزهای قفقاز سرازیر شد. عده ای مستقیماً از آلمان غربی تحت عنوان دکتر و مهندس و مکانسین و سوزسین به ترکیه اعزام شدند، عده دیگر به مصر و ماوراء اردن مهاجرت کردند.

تعداد افرادی که باین کشورها اعزام شده اند بطور دقیق در دست نیست اما بوجوب يك خبر خصوصی معلوم شده است که ۵ هزار نفر به ماوراء اردن و ۳ هزار نفر به مصر و بیش از ۲۰ هزار نفر بترکیه، مهاجرت کرده اند. به کسانی که راه ماوراء اردن و مصر را پیش گرفته بودند توصیه شده است پس از اقامت مختصری در آنجا بطرف ایران و ترکیه رهپار شوند تا روسها باین تاکتیک پی نبرند.

مسئله جالب و مهم در اینجا است که کاندراسیون قفقاز آزاد تنها با اعزام این قوا به مرزهای قفقاز اکتفا نکرد بلکه چندین هزار نفر از داوطلبان را به داخل قفقاز نیز کسب داشت.

عده ای از این قفقازها از راه ترکیه و ایران بدون اینکه دولت ایران متوجه مهاجرت این عده بشود خود را بطرف قفقاز رسانده و بعنوان فرار از

ارتش کاندراسیون قفقاز آزاد، سر از جنگ عالم سوخته بخرج آوردند. افراد این ارتش تماماً از کسانی بودند که در ارتش سرخ خدمت میکردند. این عده پس از اینکه به جبهه آلمان منتقل شدند، سعی نمودند بجه دسته جمعی وجه انفرادی، خود را به آلمانها تسلیم نموده و از شرکت و اشتغال شوروی خلاص شوند. بدینوسیله کسانی که فرار میکردند نقطه‌ای قه‌ز نبودند بلکه در جبهه جنگ کلیه سربازان آلمانی، بعضی آنها به اساس می‌نمودند میتوانند فرار کنند، بلافاصله تسلیم آلمانها شده و با کلیه سازو کار خود به ارتش آلمان پیوسته میشدند. کما اینکه در ۱۹۴۵ ارتش لرنال «ولادیمیر» یکی از فراریان معروف شوروی که در جبهه جنگ مشرق ماوراء جنگ با آلمانها بود با کلیه ابواب جمعی خود، تسلیم آلمانها شد. دولت آلمان کلیه این اسرای جنگی را بداخل آلمان اعزام داشت و در يك اردوگاه بزرگ از آنها نگهداری نمود. طبق يك آمار رسمی تعداد سربازان ارتش سرخ که خود را بآلمانها تسلیم کردند از سه میلیون نفر نیز تجاوز میکند، منها اشباه عظیم آلمان و هیتلر این بود که از این عده برای جنگ با روسها بوجوه استفاده نکرد و نتوانست از سیاست «کوئین روسها بدست روسها» استفاده نماید. هیتلر با اینکه تعداد معتدلی از سربازان معجز روسی در اختیار داشت و همین گروه را میتوانست بکار آنها را فرج نماید، بازم معلوم نیست چه دلیل آنها را بنیدان جنگ نفرستاد. هیتلر موعی به اشتباه خود پی برد و تصمیم گرفت از آنها استفاده کند که کار از کار گذشته و فشار امریکا و سایر متفقین از سر وی را بر او آورده بود. هیتلر در آخرین روزهای عمرش، به سرعت دستور داد از این پاهین فراری و اسیر شوروی ارتش‌های مجهزی درست کنند، طبق دستور وی لشکرهای جداگانه‌ای با برجه‌ها و شمارهای ملی او گردان، قفقاز، تاتار و غیره ترتیب دادند بمشاسبت هم‌دستور بود که کلیه افراد قفقازی جمع شدند و يك ارتش ۷۰ هزار نفری تشکیل گردید که تحت فرمان افسران قفقازی انجام وظیفه میکردند. هیتلر میل داشت این ارتش‌های ملی را کاملاً مجهز نموده و بچنگ روسها فرستد، اما خیلی دیر باین کار دست زد و بالاخره هم نتوانست از آنها استفاده نماید.

مسئله مهمی که اکنون قاش شده نشان میدهد هیتلر در آخرین روزهای شکست خود، موعی که روسها با سرعت زیاد بطرف این پیش‌براندند، بلکه این نیروها بودند و هتلمیکه حس کرد ممکن است این عده مجدداً بدست روسها افتاده و همه اعدام شوند فوراً دستور داد کلیه آنها را به جبهه غرب یعنی ناحیه ای که مورد حمله امریکاییها قرار گرفته بود، منتقل نماید.

اما وقتی متفقین یعنی ارتش‌های انگلیس و امریکامخواست وارد آلمان شدند و آلمان غربی تحت اشغال این سه دولت درآمد هفتاد هزار سرباز قفقازی و سه میلیون سرباز اسیر و فراری شوروی نیز بدست قوای این سه دولت افتادند ارتش امریکامخواست اعظم این اسرا را بمنطقه اشفالی خود منتقل کرد و با دادن غذا و لباس و سایر وسایل زندگی تصمیم گرفت مجدداً آنها را مجهز نماید. اما دولت انگلستان و همین آقای چرچیل که يك قسمت چند هزار نفری از اسرا و فراریان روسی بدست ارتش وی افتاده بودند، بنا بدخواست روسها موافقت کرد ۵۰۰ نفر از فراریان را به ارتش سرخ تسلیم نماید. می‌گویند وقتی انگلیسها این ۵۰۰ نفر سرباز فراری ارتش سرخ را بخواستند به روسها تحویل دهند آن‌ها التماس میکردند که حاضرند در همانجا اعدام شوند ولی بدست روسها نیافتند، اما انگلیسها بچنگ اذیت‌ها و تقاضایهای این عده توجه نکرد، و آنها را با قطار به ناحیه اشفالی روسها فرستادند. در قفقاز از آنجا که هیچك از آنها حاضر به بازگشت به جبهه سوزان شوروی نبودند، عده ای خودکشی کرده و عده دیگری خود را از قطار بدره و بیابان پرتاب کردند و بقرار اطلاع از ۵۰۰ نفر فقط ۱۵۰ یا ۲۰۰ نفر سالم بقصد رسیدند که آنها هم از طرف جلادان شوروی بلافاصله اعدام شدند.

در میان این عده ۵۰۰ نفری که از طرف انگلیسها تسلیم روسها شدند، چندتن از افراد برجسته نقاری نیز بودند که از آنجمله، سرهنگ اسرائیل-پنگلی، فرمانده يك قسمت از ارتش قفقاز روسها میباشد در نظر از این سمت لیستی نیز تهیه کرده و بدست انگلیسها دادند مبعی برای اینکه عده دیگری را تصویر روسها بدهند، در این لیست روسها اسم لرنال «خوش» را هم درج کرده بود. این لرنال یکی از صاحب‌نظران این جنبه شوروی بود که مانند لرنال و لاسف، هنگام جنگ خود را تسلیم آلمانها نموده و بادسته خود مجدداً

از انتظار شدم دیدگان سپید ای دوست  
 دریغ دیده که روی تو را ندیدای دوست  
 مگر که خواست دل من نیارا مه  
 کسی که چون تودل آرامی آفرید ای دوست  
 بزنگی است چه دل بستگی مرا دیگر  
 کنون که گفته دلم از تو ناامید ای دوست  
 یقین بچشمه آب حیات تن ندهد  
 به تیغ عشق تو آنکس که شد شهیدای دوست  
 یکی است بسته طلسمی دل پر پرویان  
 که شعر نغمه آن را بود کلید ای دوست  
 کجا زلتی هجران دگر سخن گوید  
 کسیکه زان لب شیرین سخن شنید ای دوست  
 نظام را چو گل سرخ چهره شد از عشق  
 ز بسکه خون دل از دیده اش چکیدای دوست  
 در باغچه دوست قدیم دکتر محمود پزشکیور

چرا برخی از خانمها، از بچه دار شدن پرهیز میکنند؟

خانمهایی که از بارداری جلو گیری میکنند بدست خود تیشه بریشه خویش میزنند!



سعادت زنان عاقل در بچه دار شدنست

اگر کسی از نزدیک بوضع زندگی زن و شوهر هائی که هنوز پس از يك يا چند سال ازدواج صاحب اولاد نشده اند توجه کند، و بدرد دل يك آنها گوش دهد خیلی زود به علت نسی از اختلافات آنها پی خواهد برد .  
 این مطالعه و تجربه دقیق از سالها پیش توسط عده ای از علمای اجتماعی و مریبان اخلاق بعمل آمده است و آمار قابل توجهی در این زمینه تهیه کرده اند که هر کس میتواند بدون هیچ اشکال از کیفیت آن مطلع شود . البته زن و شوهرهای بچه دار هم غالباً از مناقشه بی نصیب نیستند و در میان بعضی از آنها هم دائماً اختلافات کوچک و بزرگ وجود دارد ولی اختلافاتی که در میان زن و شوهر های بی اولاد دیده میشود عموماً درباره اولاد ، نداشتن آن ، جلوگیری از بچه دار شدن و مسائلی نظیر آن است . کمتر مردی دیده میشود که با دختری ازدواج کند ، یکی دو سال از ازدواج آنها بگذرد و وی میل به بچه دار شدن نداشته باشد و در همین موقع است که با مخالفت شدید خانمش که بچه را دشمن راحتی ، زیبایی ، گردش و تفریح و مزایای اجتماعی دیگر میدانند روبرو میشود ، خانم دوبا در يك كفش میکند و مانع بارداری شدن میشود و از همه بدتر اینکه در صورت بارداری شدن بفرسقط چنین میافته و این عمل را پنهان از شوهر و نامیل انجام میدهد .  
 بقیه در صفحه ۱۴

شیطان چگونه متولد میشود

از شما ا صادق فردا از ریاست آن مؤسسه مستعفی شد ولی روزنامه هامرگ اورا ول کردند آقدر یوشند و کاغذ پرانی کردند که خدمت دوت را موقتاً رها کرد . صادق مدتها خانه نشین شد تا روزی یکی از دوستان مدرسه ای او نخت وزیر گردید .

این شخص از اخلاق صادق و پاپوشی که برای او دوخته بودند بختوی اطلاع داشت و میدانست که بر اثر درستی و سختی و درستکاری قربانی آن دسیسه و صحنه سازی رئیس دفتر و ماشین نویسی شده است لذا قبلاً با او طی کرد که باید در روش خودش تغییرات محسوسی بدهد و چون صادق که نظم بی کاری و بی پولی را کشیده بود قول داد لذا فوراً اورا در کابینه داخل کرد و وزیر یکی از وزارتخانه هایش نمود .

صادق که يك كلمه دروغ نمیگفت طوری مؤدب شده بود که دیگر در پشه میز وزارت يك كلمه راست از دهانش بیرون نیامد . بجای آنکه ماشین نویسی ها را در اطاق وزارت پذیرانی کند آنها را در خانه رئیس دفترش میپذیرفت او را واسطه عیش و عشرت خود میکرد . هر کس کاری با او داشت میگفت به رئیس دفتر رجوع کنید و رئیس دفتر هم نرخ کار را با رباب رجوع میگفت و تا اورا سرکیه نمیکرد کارش را انجام نمیداد تمام دوایسر و ادارات مشغول اخذی بودند چون باید سهم صادق را بپردازند و او هم چون بوسیله رئیس دفتر خود از تمام خورد و بردها مطلع بود آنها نمی توانستند دیناری از سهم مقرر را کسر بگذارند کم کم صادق شروع به بخزیدن خانه زمین و باغ و ملک در تهران و اطراف تهران و بعد در قاط دور دست و مصفا و ییلاقی نمود همه مردم از او اظهار رضایت میکردند و اورا وزیر کار و يك دنده و صریح اللهجه میخواندند روز نامه ها هم هر روز بعنوانی از او تعریف میکردند .

يك روز اتفاقاً فرار شد تغییراتی در کادر آن وزارتخانه داده شود به پیشنهاد رئیس دفتر یکی از دختر های ماشین نویس را با ماشین و میز کارش آوردند و در گوشه اطاق صادق نشاندند . از قضا این دختر بسیار وجیه و نجیب پدر و مادر دار بود . همچو که اطاق خلوت شد صادق را وسوسه گرفت و با يك نیز خود را به پشت میز دختر رساند و سرش را در بغل گرفت و يك بوسه آبدار از لبانش برداشت دختر كه از جا یکدفعه پرید و با خجالت در گوشه ای ایستاد و گشت :

جناب وزیر اشتباه کرده اید مسن دختر نجیبی هستم ا ولی گوش صادق به این حرفها بدهکار نبود مجدداً جلورفت و او را در آغوش گرفت . دختر كه چیفتی کشید و خود را از آغوش صادق بیرون آورد .

رئیس دفتر و پیشخدمت و یکی دو نفر از رؤسای ادارات که در اطاق دفتر نشسته بودند به شنیدن صدای جیغ وارد اسحاق مقام وزارت شدند . دختر بدین آنها باداد و فریاد و سریه در حالیکه وزیر را نشان میداد گفت :

آخر مگر شما آدم نیستید این مرد میخواهد بناموس من تجاوز کند !  
 همه از شنیدن این حرف خنده ای کردند .

رئیس دفتر پیش آمد و يك جفت سیلی آبدار بیخ گوش دختر كه زد و باو گشت برویش آن کسانی که ترا تحريك کرده اند که چنین صحنه سازی هائی را بکنی و بگویی . این حناها دیگر ترنك ندارد ! و سپس رو به صادق کرد و با ادب گفت قربان به بخشید ایس ها همه تحريك معاندین است ! بنده الساعه این دختر كه را به کیفر خجالتش میرسانم ..... دختر كه را فوراً یكار نمودند و بر احتی پرونده ای درست کردند که به دیوان کیفر بفرستند نه تنها در وزارتخانه بلکه در هیچ جای دیگر هم بخی از این موضوع نشد بلکه این واقعه را هم رؤسای ادارات و کارمندان جزویکی از شتون و بزرگیهای صادق بحساب آوردند چند روز بعد طرفهای عصر همان دختر كه با صادق در خانه رئیس دفتر ملاقات کرد و خود را کاملاً تسلیم او نمود تا فردا صبح حکمش لغو گردید و مجدداً سر کارش حاضر شد و فهمید که هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد . «پایان»

صادق جوانی محبوب و بسیار مؤدب و پسر یکی از تجار نیکوکار بازار بود . پدرش چون به مدارس دولتی و ملی مملکت امیدی نداشت معلم سرخانه برایش گرفت و در طی چند سال ریاضت و زحمت اورا کاملاً باسواد کرد . معلم های صادق از میان یکده آخوند باسواد و درستکار انتخاب شده بودند که جز راستی و صداقت چیزی باو یاد نمیدادند .

باری . تحصیلات صادق تمام شد و برای تکمیل تحصیلات عازم اروپا گردید در آنجا هم بختوی درس خواند و فارغ التحصیل یکی از مدارس عالی گردید .  
 موقتی که صادق به ایران برگشت فقط الرجال بود و در ادارات دولتی بی آدم تحصیل کرده میگفتند . البته صادق را با نام و صلوات بردند و در رأس یکی از مؤسسات بزرگ مملکتی و حاس غذا شند و زاولی که صادق پشت میز عرض و طویل اطاق بزرگ و شیک خود نشست تمام اعضاء مؤدب و دست بسته آمدند و باو تعظیم کردند و پس از عرض تبریک عقب عقب از اطاق خارج شدند .

صادق باقریت خانوادگی که داشت و تعلیماتی که دیده بود نمی توانست کاری برخلاف قانون و خلاف وجدان انجام دهد و چون صدی لود و نه امور در ادارات ایستی برخلاف قانون و خلاف وجدان جریان پیدا میکرد تا همه راضی شوند این بود که کارهای اداره صادق تقریباً فلج شده بود و ارباب رجوع از عدم انجام کار خود و کارمندان از دریافت نداشتن حق البوق معمولی ناراضی گردیده بودند .

از طرفی چون هیچ عیبی هم نمی شد در صادق پیدا کرد و واقعاً فرد شایسته ای بود نمیتوانستند اورا تغییر دهند .  
 هر چه مردم به گوشه و کنایه از بالا و پایین اورا نصیحت کردند که مملکت درستی و پاسکی بر نمیدارد و ارباب رجوع حاضر و راضی هستند که پولی برای انجام کار خود بدهند بخرج صادق لمیرفت او میگفت عضو دولت حقوق میگیرد که کار مردم را انجام دهد دیگر چه توقعی میتواند از آنها داشته باشد ؟  
 امر کاری برخلاف قانون انجام گیرد حقوق سایرین تضییع و غصب شده

وقتی که بااد مخصوص آن مؤسسه دیدند که بهیچوجه نمی توان صادق را از راه معمولی منحرف کرد دست به ایرنك زدند . روزی رئیس دفتر صادق پیش او آمد و گفت چرن از احکام و دستور هائی که صادر میکنید عده ای استفاده جو قبل از وقت مطلع میشوند و جلو اجرای آنها میکنند اگر اجازه بدهید يك ماشین نویس در اطاق شما بیاید و در همین اطاق کاه دستورها را ما بین کند و شما امضاء بفرمایید که ما دیگر مسئول باشیم و نه کسی قبل از صدور متوجه آنها شود صادق باکمال میل این پیشنهاد را پذیرفت . از آنروز به بعد دو ساعت به آخر وقت مانده يك ماشین نویس بسیار زیبا که فوق العاده اظهار حجب و حیا میکرد میآمد و در پشت میز کوچکی که مخصوصش در گوشه ای از اطاق گذاشته بودند می نشست . این ماشین نویس همه چیزش خوب بود الا اینکه خط صادق را درست نمی توانست بخواند و در يك صفحه گزارش شاید یست مرتبه از جایش بلند میشد و با همان حجب و حیای مخصوص خود که توأم با يك لوندی خاصی بود مؤدب میآمد و کنار صندلی صادق دلا میشد بطوریکه موهای عطر آسین و تابدار و زیاد او روی سینه صادق میریخت و صورتش با صورت او مماش میشد و می پرسید قربان این کلمه چیست ؟

یا این جمله بنظر من غیر مفهوم است !  
 در ابتدا ای کار صادق اعتنای زیادی به حرکات ماشین نویس نمیکرد و کسی کم کم متوجه شد که يك علاقه باطنی میان او و دختر كه پیدا شده دیگر در موقتی که ماشین نویس به اشکالی برمخورده حاجت نداشت که سراغ صادق بیاید بلکه خود صادق از پشت میزش بلند میشد و روی دوش ماشین نویس خم میگردد و برایش گزارش را میتواند .

ماشین نویس صادق را و اویش و اویش در این راه جلو آورد تا کار به بوسیدن و مغازه رسید همیشه در مواقعی که ماشین نویس مشغول کار میشد هیچکس حتی رئیس دفتر هم به اطاق نمیآمد ولی يك روز پس از آنکه ماشین نویس اجازه همه نوع عشق بازی را به صادق داد ، در موقتی که صادق اورا در آغوش برای بوسیدن گرفته بود ناگهان در باز شد و رئیس دفتر و چند نفر از رؤسای ادارات دیگر باسلام و صلوات قدم بدرون اطاق گذاشتند . دختر كه ماشین نویس فوراً خود را از آغوش صادق بیرون انداخت و باداد و فریاد در حالیکه به صادق پر خاش میکرد گفت :

ای آقایان خوب شد شرف آوردید این آقای که خودش را امام جعفر صادق میداند امروز یکدفعه بمن حمله کرد و فریاد کرد که دامن پاک مرا آلوده کند !!

دختر از این قبیل کلمات میگفت و میگرفت و رئیس دفتر هم ورا دلناری میداد و مرتب به صادق میگفت آقایان حیف از شما حیف

شرکت خسیس در شرط بندی

خسیس که دو بلیت بخت آزمایی خریده بود برنده يك اتومبیل آخرین سیستم شد ، ولی برخلاف تصور مردم وی از این شانس بزرگ خوشحال نشد و در جواب یکی از دوستانش که علت اندوه اورا سؤال کرده بود چنین پاسخ داد :  
 - من هرگز نمیتوانم ضرری را که از خرید دو بلیت بمن رسیده است فراموش کنم ، زیرا فقط یکی از بلیت های من برنده شده است

دایه از شدن نام عوسج و ایسه  
قاصدی از طرف او آمده است چنان تکان  
خورد که ظرف بلورینی که در آن لحظه  
بدستش بود افتاد و شکست... با اشاره او  
قاصدی را که گفته بود از جانب عوسج بن هلال  
برای دیدن امیره رابه رسیده است و ارد  
کردند. این یک هندوی ژنده پوش با برهنه  
بسیار لاغر بود که از مشاهده هیکل و اندامش  
مبینداشتی ساعتی بیش زنده نخواهد ماند  
ولی در چشماش برق هوش و اراده  
میدرخشید.

پس از آنکه این مرد به خاک افتاد و  
زمین ادب بوسید و برخاست رابه باو گفت:  
— کیستی ای مرد؟ از کجا آمده می.

مرد هندو بزمخت و بالهجه می که  
بسیاری از کلمات او را نامفهوم میساخت  
گفت: از سرزمین هند آمده ام؛ با برادر  
کوچکم درسفر بودم و قصد بیرون آمدن  
از خاک هند داشتم؛ سپاه بزرگی رسید که  
پادشاهی باصولت، سوار بر پیل بیشاپش آن  
بود؛ من او را نمیشناختم؛ بنظر همسان  
سلطان محمود بود که پیش از آنهم چند  
دفعه آمده و دیار ما را خراب کرده بود. من  
و برادرم از ترس پنهان شدیم؛ ولی سه  
نفر از سپاهیان ما را دیدند و دستگیرمان  
کردند. چون دیدند من زبان فارسی میدانم  
آزادم نرسانند و پهن گفتند بیک شرط از  
سرخونم خواهند گذشت و آن اینست که  
خود را بایک نامه باینجا برسانم. من قبول  
کردم؛ چون آن روز بیابان رسید نامه می  
بمن که با برادرم در کودالی دور از اردو گاه  
سلطان در بند بودیم دادند؛ برادرم را  
بمنوان گروگان نگاهداشتند و نیدانم اگر  
اردو از آنجا حرکت کند سر نوشت برادرم  
چه خواهد شد. بهر صورت من قول داده‌امند  
که اگر نامه را برسانم و با جواب آن باز  
گردم و اردوی سلطان را هر جا که هست  
بیایم و جواب را تسلیم آنان کنم برادرم را  
با پول فراوان بن باز خواهند داد، بفرمائید  
این نامه می است که برای شما بمن داده‌اند.  
رابه که توضیحات قاصد هندو را با  
عبرت میشنید و نیدانست چگونه عوسج و  
یارانش همراه سپاه سلطان محمود و بلکه  
در لباس سپاهیان هستند نامه را با اضطراب  
گرفت؛ در یک چشم بر هم زدن آنرا کشود و  
بخوانند این دستور پرداخت:

« سلام بر بانوی بانوان جهان امیره  
رابه بنت عضدالدوله از چاکر عاصی  
« روسیاه عوسج بن هلال و غلامان جان نثار  
« مغزوم و اینم.  
« گردش روزگار و پیش آمد های  
« ناگوار مدتی مدید است که اجازه نیده  
« خدمتی شایسته بانجام برسانم و آنچه  
« بیشتر میکوشم توفیقی حاصل نیاید  
« که از شرمندگی و روسیاهیم بکاهد...  
« در آغاز معروضه خود نوید میدهم که  
« امیرزاده طاهر در کمال سلامت و نشاط  
« است و هم روز بلکه همه ساعت او را  
« زیارت میکنم و از حالش آگاهم.»

رابه چون باینجا رسید سخت متحیر  
شد، لرزشی او را فرا گرفت، سرعت  
سرازروی نامه برداشت و بی اراده و با  
لحنی مملو از اضطراب به قاصد هندو گفت:  
— بگو ببینم، مگر طاهر هم در رکاب  
سلطان محمود بود؟  
قاصد بینوا که هرگز اسم طاهر نشنیده  
بود و از مضمون نامه خبری نداشت چشمان  
بهت زده خود را با دو دخت و ساکت ماند،  
رابه فوراً بخود آمد و دریافت که بیجهت  
چنین سؤالی ازین مرد کرده است، با آشفتنکی  
و ولع بیشتری باقی نامه را چنین خواند:  
« — شاید از ماجری اطلاع نداشته  
باشید. تا آنجا برستان رسیده بود که سلطان  
محمود نکذاشت امیرزاده گرامی را بساز  
گردانیم. از آن پس روزگار بر من و  
بر مغزوم و این سخت شد تا اینکه در کمال  
صعوبت نقشه می برای بودن امیر زاده  
کشیدیم و به اجرای آن پرداختیم ولی همان



# پسر رابه

## تکمیل نوشته

خلاصه قسمت های گذشته  
رابه دختر عضدالدوله و بیلی سالها پس از گفته شدن هوش طاهر بن خلف با بی بی عی ساله اش طاهر نزد نایبدریش «عمار» حکمران بم  
دبم میزیست و همه اطرافیان او از جمله سردار زینب طاهر و سرهنگ بوسید با همسران خود بدبمه و نعیمه و همچنین صبیحه زن عماره بشربیت  
طاهر میکوشیدند و عوسج بن هلال مریمی و تکعبان مخصوص طاهر بود. بوبکر عبدالله دختر زاده خلف بن احمد که داعیه امارت سیستان داشت و  
رانده شده بود و در کنار دریاچه سیستان با گروهی بس میبرد بدلیل عشقی که به رابه داشت و برای اینکه بتواند به مراد خود برسد و ضمناً بر  
سیستان هم دست یابد بدست یکی از جاسوسان خود مخزوم طاهر کوچک را از بم برد و همه در جستجوی او برآمدند و طاهر پس از چندی بدست  
واهنن پردایمی موسوم به بوالقصر افتاد. — القادر بالله خلیفه عباسی استاد هرمز را که از درد عشق و نومیدی عرت گزیده بود ترغیب کرد که  
بایران باز گردد و در عین کشورگشایی رابه را بدست آورد و استاد هرمز با عده برگزیده می به سیستان رفت و کوشید که طاهر را از دست راهزنان  
برباید و بوسیله او رابه را بخوشن رام سازد در آن موقع رابه و سردارانش نیز به سیستان آمده بودند و مخزوم هم که مهر طاهر در دوش نهشته  
بود با آنان همراهی میکرد ولی عوسج بن هلال که مدت ها در جستجوی طاهر رنجها برده و بخطرها افتاده بود نتوانست با اتفاق مخزوم خود را به  
جایگاه طاهر برساند و او را از چنگ بوالقصر نجات دهد ولی پس از آنکه از دسترس بوالقصر دور شدند، در فستان بوسیله مردان سلطان محمود  
اسیر و به غزنین برده شدند. سلطان محمود پس از شناختن آنان طاهر را با اتفاق ایاز باندرون فرستاد تا دخترش نقش جهان همبازی باشد...  
بزودی طاهر باین دختر چنان انس گرفت که عوسج و مخزوم که خود نیز تحت نظر بودند گریزانان او را محال یافتند و عوسج مخزوم را بشدیری  
فرار داد و بوسیله او رابه را آگاه ساخت... رابه بوسیله ایمن غلام فداکار خود نامه می برای سلطان محمود فرستاد. سلطان محمود امیر علی  
خویشاوند را با پیام و هدایائی به بم روانه کرد و خود با پاهای عظیم راه هندوستان پیش گرفت و طاهر و نقش جهان را هم با خود برد و عوسج و  
مخزوم و رابه فرستاد رابه چون نتوانستند طاهر را از غزنین بر بیاورند صورت مردان جنگی وارد سپاهیان محمود شدند. امیر علی خویشاوند  
دبم مجذوب رابه شد و در عین حال نتوانست او را وادار کند که خرد برای بازگرداندن طاهر به غزنین رود ولی شبی که قرار بود روز بهش راه  
حرکت کند باو خبر دادند که قاصدی از طرف عوسج بن هلال رسیده است

ما چشم در راه آنوقتیم و فرصت را بیچ  
قیمت از کف نخواهیم داد. جان نثار، همچنین  
غلامان در گاه، مخزوم و این جان خود را  
بضمانت مستایم که امیرزاده را بر بایم و  
صیحیح و سالم به بم برسانیم از خدا توفیق  
میتطلبیم و تنها داریم وصول این نامه را  
بوسیله همین قاصد با ابلاغ فرمائید...  
رابه هنگامیکه نامه را بیابان رساند  
چنان می لرزید که دندانهایش کمایش بهم  
میخورد. این لرزش که در آن واحد مولود  
مسرت و خشم بود دو دلیل داشت: یکی  
آنکه نامه عوسج بروح خسته و مأوس  
او نویسی میبخشید و از فرط مسرت  
بهیجانش میآورد، دیگر آنکه همین نامه  
نشان میداد که در کار امیر علی و پیام او  
واصرار برای عزیمت ری غزنین نیرنگی  
وجود دارد و شاید باین ترتیب دمی برای  
او گسترده شده و نزدیک بوده است در آن دام افتد.  
فرمان داد که قاصد را بگرمایه برند  
و لباسی خوب بر او بیوشانند، غذای مناسبی  
باو بخوراند، اسبی راهوار برای او  
فراهم آورند که همانشب آماده حرکت  
باشد و پس از مهیا شدن مرد هندو زرداو  
روانه اش کنند.

و نیز فرمان داد که خدمتکاران اسباب  
سفر را که آماده و در خور چین ها بسته  
شده بود بیرون آورند و هر یک را بجای  
قبلی خود بگذارند و ازین موضوع هم با  
کسی صحبت ندرند.  
خود نیز حتی به عماره و دیگر نزدیکان  
خود خبر نداد که روز بعد به غزنین نخواهد  
رفت. ساعتی در خلوت نشست و فکر کرد،  
آنگاه قلم بر گرفت و سطرپی چند خطاب  
به عوسج نوشت مبنی بر اینکه از سعی و  
مجاهدت و جانفشانی او راضی است  
و از خدا میخواهد او را موفق بدارد.  
نامه می نیز با شیرین ترین و مؤثر ترین  
کلمات مادرانه برای طاهر نوشت که عوسج  
پس از ربودن طاهر باو تسلیم کند زیرا  
یقین داشت که دوری از نقش جهان موجب  
کمال تأثر و بلکه طغیان فرزندش خواهد  
شد و چیزی لازم است که او را تاحدی  
منصرف سازد از جوش و خروش و بیابیش  
علی بفرست تا او را نزد من آورند.

بکاهد. ضمناً به عوسج ضمن نامه اش سفارش  
کرده بود که پس از ربودن طاهر برای  
رسیدن بهم نزدیکترین راه را پیش گیرد  
و از طرف سیستان بیاید ولی کمال مراقبت  
را بکار بندد و بپراه می را برگزیند که  
در خلال آن بارهزنان و طاغیان مصادف  
نشود زیرا اینگونه جماعات در سر زمین  
سیستان فراوان شده بودند و به قتل و غارت  
میپرداختند و در آن میان خطرناک تر و ترس  
آورتر از همه دسته بوبکر عبدالله دسته  
بوالقصر بودند که هر یک از طرفی به ناامن  
کردن و موشوش ساختن سیستان میکوشیدند  
تا بتوانند بر دست نشاندگان محمود غالب  
آیند و خود بر مسند امارت سیستان نشینند.  
مه رن نیمه شب همان شب قاصدهندو  
که در لباس پاکیزه جدیدش و قاری پیدا  
کرده و بصورت یک بازرگان در آمده  
بود با نامه رابه و با چانه بدنه و سیم و زر  
که رابه بوی بخشیده بود تا نیسی از آن خود  
او باشد و نیم دیگر را به عوسج دهد سواد پراسبی  
باریک، میان از بم خارج شد و نزدیکترین  
راه را پس زمین هند پیش گرفت.  
صبح روز بعد قبل از هر کس دیگر  
عماره بدیدن رابه آمد و او را دید که  
فریضه خود را بجای آورده و صبحانه خورده  
و مهبای پذیرائی واردین نهشته است ولی  
بهیچوجه شباهت بکسی که باید همان روز  
بسفری دور دراز رود ندارد.

رابه چون عماره را متعجب دید نامه  
عوسج را باو داد. — عماره پس از خواندن  
نامه سخت خشمگین شد و دست بر قبضه  
شمشیر خود نهاد و گفت:  
— جای آنست که بدهم امیر علی و یارانش  
را مثله کنند و با کوش و بینی بریده نزد  
سلطان شان روانه شان کنم.  
رابه لیخند زنان گفت: نه، شاید  
اینان گناهی نداشته باشند، باید نخست از  
این مرد تحقیق کنیم بعد بیدرتک ولی با کوش  
و بینی سالم از شهر بیرونشان کنیم تا نزد سلطان  
خود بروند زیرا هنوز فرزند ما در دست  
سلطان است و ما نباید در پیرامون فرزندمان  
دشمنانی بوجود آوریم. برو جستجوی امیر  
علی بفرست تا او را نزد من آورند.

عماره رفت و پس از نیم ساعت با امیر  
علی بازگشت. فرستاده سلطان محمود از  
وقایع شب پیش خبر نداشت و بی نهایت  
شادمان بود که همان روز  
با کاروانی که رابه چون آفتاب در میان  
آن خواهد بود عازم غزنین خواهد شد.  
عماره پس از دیدن او کوشیده بود چهره عادی  
خود را باز گیرد و باو نگفته بود دلیل  
احضارش به کاخ رابه چیست، ازینرو امیر  
علی لیخند زنان و در حالیکه برق مسرت  
و شوق در چشماش میدرخشید وارد تالاری  
شد که رابه در آن بانتظار او نهشته بود و بعض  
دیدن دختر عضدالدوله که ابرو درهم کشیده بود  
و چشمان خسته و رنگ پریده داشت مضطرب  
شد، سرفرود آورد و سلام گفت.  
رابه بی آنکه سلام او را جواب گوید  
بندی گفت:

— امیر علی، تو را احضار کردم تا بتو  
بگویم که حیل های غزینی در مردم دیلی  
مؤثر نیست رتو حق نداری خود را بیروز  
بشماری و از پیروزی خود شادمان باشی  
بلکه باید سرخجلت بزیر افکنی و شکست  
مفتضانه خود را با آه و فاسوس به روح  
مزور خود اعلام داری.  
هر حرف ازین کلمات مانند گریزی  
بر سر امیر علی فرود آمد. او از هیچ جا  
خبر نداشت و نیدانست چه پیش آمده  
است که رابه چنین میگوید. — ترس و  
اضطرابی ناگهانی او را فرا گرفت، نگاهی  
به عماره که در یک قدمی او خموش ایستاده  
دست بر قبضه شمشیر خود نهاده بود و لب  
لیرین خود را میگزید و نگاهی دیگر به  
رابه افکند، جراتی بخود داد و با صدای  
مرتعش گفت:

— مقصود امیره را از این بیان  
درک نکردم.  
رابه گفت: اینهم از زرنگی تست...  
تو ای مرد کذاب نیدانی که سلطان محمود  
در غزنین نیست بلکه با سپاهیان خود در  
هندوستان بسر میبرد؟  
امیر علی با حیرت و بالحنی صادقانه  
گفت: نه، چنین چیزی نیست و اگر هست من  
از آن بیخبرم!  
— عجب! تو نیدانی که فرزند من  
هم در غزنین نیست و سلطان او و نقش  
جهان را با خود به هندوستان برده است؟  
امیر علی با حیرت بیشتری گفت:  
— نه امیره، به حقیقت سو کند که من  
چنین خبری ندارم و تصور نمیکنم اینطور باشد.  
رابه گفت بهر صورت اینرا بدان  
که چیزی از ما پوشیده نماند... مأمورین  
من خبر رسانند که سلطان با فرزند من  
در هندوستان است و تو با همراهات باید  
خیل و سرافکننده از بم خارج شوید و به  
غزنین بیایند و در آنجا روید و هینکه سلطان  
خود را دیدید از قول من باو بگویند؛  
طاهر فرزند من است و من او را برشم  
مطامع سلطان نزد خود خواهم داشت و  
تا زنده باشم نخواهم گذاشت زادگاه  
خالعترین نژاد ایرانی بدست ترکان افتد.  
امیر علی تا توضیحات بیشتری از  
رابه نشنید قانع نشد و بعد چون باور کرد  
که سلطان در هندوستان است با کمال ادب  
و بلحن اعتذار گفت:  
— امیره باید تصدیق کنند که مرا  
گناهی نیست. سلطان مسلماً بعد از حرکت  
ما از غزنین تصمیم به لشکر کشی به هندوستان  
گرفته و مثل همیشه تصمیم خود را بسرعت  
اجرا کرده است. اکنون در صورتیکه امیره  
به صحت اطلاعی که بدست آورده اند یقین  
دارند وضع جان نثار و همراهان دشوار  
میشود زیرا قطعاً امیره پس از کسب این خبر  
تصمیم تازه می اتخاذ فرموده‌اند.  
رابه گفت: آری، من چنانکه حدس زده می  
از عزیمت به غزنین و از مواجهه با سلطان  
منصرف شده ام و شما را مرخص میکنم  
تا بروید و هر گاه سلطان خود را دیدید  
پیام مرا باو برسانید.  
امیر علی گفت: ولی جان نثار ترجیح

This content downloaded from 88.166.170.219 on Fri, 12 Jan 2024 15:48:23 +00:00  
All use subject to https://about.jstor.org/terms

میدهم که نملادر خدمت امیره بمانم و تا از سلطان دستور تازه می نرسیده است در پم بپس برم. برای من و همراهم موجب کمال سرافکندگی بلکه مورت خطر است اگر از مأموریت خود نتیجه می نگرفته و به حل این مشکل موفق نشده باشیم. اگر امیره اجازه بفرماید یکی از هم-راهان خود را بشنوان قاصد به هندوستان میفرستم تا دای سلطان را استفسار کند و تکلیف مرا روشن سازد.

رابه گفت: تو خود هر چه صلاح خود میدانی بانجام برسان. ما دین تو و همراهم دریم نه ضرورتی داد و ده فایده می ولی چون از من در خواست کرده می که در پنجابانی خلاف خوی مهبان نوازی من و یاران من است که خواهش را پذیریم و از پندار بیرون برانیم؛ پس تا وقتی که درین دیار با کمال صفا و آرامش و بدون فتنه انگیزی و آشوبگری بمانی مهبان ما خواهی بود و از حمایت ما بهره خواهی داشت ولی بعضی آنکه معلوم افتد که بتحریرک و تفتین پرداخته می خود و یارانت را با سرافکندگی خواهیم راند.

امیر علی کاخ رابه را با دو احساس متضاد ترک گفت؛ از طرفی از اینکه در آستان احرار موقیت به شکست دچار شده و نتوانسته بود دختر رضه الدوله را با خود به غزنین برداند و مکتوب بود و از طرف دیگر از اینکه نتوانسته بود موافقت او را برای توقف موقت در پم جلب کند مسرتی داشت در ملاقات این روز، او را رابه را از بیاتر، شجاع تر، بزرگتر یافته و بیشتر زینت او شده بود هنگامیکه از کاخ رابه بیرون میرفت سر بزرگ انداخته بود، صدای ضربان قلب خود را میشنید و با خود میگفت:

تاکنون هرگز کسی از جنس زای نتوانسته است در روح من بدین پایه اثر بخشد و قلب مرا بدینگونه بتلاطم اندازد. نمیتوانم او را از خیال خود بیرون کنم؛ نمیتوانم وجود خود را از شیفتگی و خضوع و عبودیتی که در مقابل او پیدا کرده است براهانم. ای کاش آنقدر قدرت میداشتم که میتوانم در اعناق قلب او نفوذ کنم و دریابم که آیا پس از مرگ شورش هر کرمهر و علاقه می نسبت بر می در آن راه یافته است و اگر این قلب بزرگ و توانا پس از آن حادثه هرگز با دست عشق و محبت لمس نشده است آیا امکان دارد که روزی کسی بتواند با سرانگشت ستایش و پرستش او تار آنرا با امتزاز در آورد؛ آیا همچو چیزی ممکن است که زنی چنین زیبا که چشمانی چنین روشن و دهانی چنین شیرین و قامتی چنین رعنا و رفتاری چنین دلدار دارد و از همه وجودش نور جوانی و نشاط و حیات میدرخشد زینتن دور از مرد و دور از عشق و دور از آرزو را نقش ثابت زندگسی و کمال مطلوب خود شمرده باشد و هرگز قدمی از آن فراتر نهد؛ ای کاش میتوانستم طاهر بن خلف را روزی زنده و زبان فهم و جواب گوی از گوراویرون کنم یا اورا شبی بدینگونه در خواب ببینم و از جو یا شوم که از چه راه و با چه تدبیر و با داشتن چه صفات و فضائل توانسته بود قلب این زن را مسخر سازد و محبوب او و منظور او و شوهر او و عشق جاودان او گردد. او! انکار نمیتوانم کرد؛ این زن را دوست میدارم و عشق او هر لحظه بیشتر و عمیق تر در دلم جای میگردد. ولی ازین عشق میترسم؛

میترسم برای من چیزی جز حسرت و تلخگامی بوجود نیارد؛ میترسم هر چه در راه آن کوشش و تلاش کنم در عین حال که مفتون تر و مجنون تر میشوم محروم تر و مأیوس تر شوم. چه بد کردم که طبع سلطان را نسبت باین زن برانگیختم. این مرد در صحت و وزر پرست اکنون که گمان میبرد و بلکه یا اعتماد بقول من یقین دارد که این زن ثروت سرشار و زور گوهر بی شمار دارد دست از او بر نخواهد داشت؛ او را بهر



### باید سرافکنده و شکست خورده ازینجا بر گردیم

رابه زهرغم در جانش افشاند بود گفت: من خوب میتوانم رد پای سپاه سلطان را در هر نقطه زمین پیدا کنم، به علاوه در لشکر کشی قبلی به هندوستان در رکاب سلطان بودم و میدانم که ایندونه نیز سلطان همان راه دفته پیش را پیوده و مهبان محل عازم شده است تا عصیان جماعتی را که در آن نوبت سر تسلیم فرود آورده بودند فرو نشاند و بتفوحات تازه می نیز در آن حدود دست زند.

رابه در جواب امیر علی فقط با کمال خونسردی یک «بسیار خوب» گفت و رو از او گردند و امیر علی تعظیم کنان خارج شد. پس از رفتن او رابه لحظه می چندند قدم زد و فکر کرد، آنگاه با خود گفت: این مرد هم اسباب زحمت من خواهد شد! خوب می بینم که آتشی در دل این سینوا افروخته شده است!

اما امیر علی همان روز سه اسب از بهترین اسبان تیزرو بهیم بقیت گزاف خریداری کرد و بادو تن از همراهمان خود بطرف سیستان حرکت کرد تا از آنجا از راه میان بروا زبیر راه وارد هندوستان شود این همان راه بود که دو روز قبل قاصد هوسج پیسوده بود.

مرد هندو پس از خارج شدن از بم مدتی نزدیک به شصت ساعت تقریباً یکسره اسب راند. درین مدت فقط چند دفعه و هر دفعه چند دقیقه برای اینکه اسبش استراحت کند توقف کرد. او این راه را خوب می شناخت. از روز کار کودکی مکرراً از دیار خود چه از راه دریا و چه از راه خشکی به ایران زمین مسافرت کرده بود و به راهها و بی راهه های هندوستان منتهی میشد آشنائی داشت.

روز سوم در موقعی که درخت های قریه می را در خاک سیستان از دور میدید ناگهان اسبش با سر بزمین افتاد و دیگر بر نخاست. قاصد هندو بزحمت پا از رکاب بیرون کرد، لحظه می چند به بینی خورشید و چشمان بهت زده و هیار زده مرکب خود نکریست، دانست که بزودی جان خواهد داد زین و خو و جین از پشت او بر گرفت و بردوش خود نهاد و با آنکه از خشکی و بیخوابی در زحمت بود دوان دوان رو بقره رفت تا در آنجا اسبی فراهم آورد.

ولی درین قره کوچک جز مثنی کاو و گوسفند و چند خریازکش و چند یابوی پیر

تن سر بر کف دست نهند و بهر چاکه او نشان دهد روی آورند. من باید بروم و با علم و اطلاع کامل بعضرت سلطان بفهمانم که با این زن جز از در صلح و صفا بیرون نیاید آمد. یارانش رأی او را پسندیدند و او به کاخ رابه شتافت. تقاضای ملاقات کرد و چون پذیرفته شد بالحنن ت پرستی که آمده است جان خود را برای قربان کردن در پیکار بت تقدیم کند گفت:

دیشب تا بامداد در اندیشه امیره نفغتم؛ رابه با تعجب در او نکریست و گفت: در اندیشه من!

امیر علی گفت: آری، عین حقیقت همین است که عرض میکنم؛ فکر میکردم زندگی با اینهمه ناراحتی که امیره دارند چه سخت و ناگوار است تازه بی میبیرم که دور داشتن امیر زاده طاهر از امیره چنان بزرگ و جبران ناپذیر برای این مادر و قلب غمگین اوست. این اندیشه ها خواب از چشم ربود و هنوز سینه ندیده بود که تصمیم گرفتم همه قوای خود را بکار بپریم شاید بتوانم دوران محنت و اندوه امیره را بیایان رسانم. ازینرو شرفیاب شدم تا برای سفری سریع و کوتاه کسب اجازه کنم

رابه که لحن عاشقانه و صادقانه امیر علی در او مؤثر افتاده بود با حیرت گفت: بکنجا میخواستی بروی امیر علی؟

امیر علی گفت: پنجاب هندوستان میروم. روز و شب راه خواهم پیسود، خواب بچشم خود و ضعف باعضا، واعصاب خود راه نخواهم داد تا باردری سلطان برسیم، آنوقت قدم در راه جانشانی خواهم گذاشت و کاری خواهم کرد که از آن پس اگر روزی با امیره مواجه شوم بایدید لطف و مرحمت برویم بنگرند و بالحنن مهر و شفقت آفرینم گویند.

رابه چنانکه گفتی عشق نوردس ولی سمج و آتشین این مرد را در خلال کلیات اخیرش دریافته است و با حساب صحیح و بخواهد از آن احتراز جوید آثار رحمت و رفتی را که بر چهره اش پدیدار شده بود با یک فرمان اراده از چهره زدود، ابرو درهم کشید و گفت:

من مربوط نیستم، تو ببیل خود دریم مانده می و ببیل خود میتوانی بهر جا که دلخواه تست بروی ولی چگونه خواهی توانست در سر زمین پنهان و هندوستان اردوی سلطان را بیابی.

امیر علی که تغییر لحن و تنبیر قیافه

چهاربالی یافته نمیشد. مرد هندو نگران و متعیر شد که چکند، همه روز در جستجوی اسب بیایان رسانده بود؛ باو گفته بودند که برای رسیدن به جلی که اسب خوب در آن بشوان یافت باید ده فرسخ دیگر برود. مقارن غروب بود که یابومی خرید و زین و برک و خورجین اسب خود را بر آن نهاد و بحرکت درآمد. تا و مهمیز میخورد و حرکت سنگین خود را بانهایت خونسردی حفظ میکرد. شب به نیمه رسیده بود که یابو در مقابل ساختمان ویران تاریکی ایستاد و حاضر نشد قدم از قدم بردارد. قاصد پیاده شد، دریافت که آن ساختمان کاروانسرای متروکی است. ناچار یابو را برای اینکه از گزند درندگان محفوظ باشد به اصطبل برد و خود روی با اصطبل رفت، خود پیش راز بر سر نهاد و برای خفتن دراز شد.

بزودی خوابش در ربود ولی یکی دو ساعت بعد صدای سم ده ها اسب بیدارش کرد، بربل بام آمد و دید یکدسته سوار است که همه آن به هفتاد نفر بالغ میشود. اینان همه بر اسبان کشیده قامت و باریک میان نشسته اند و در روشنائی مشعلی که از روسته گند شبیه به راهزنان بنظر میرسند چون در مدت عیش هرگز ترس در دلش راه نیافته بود بی آنکه خطری برای خود تصور کند شادمان شد و با خود گفت:

خیلی خوب شد، یکی از اسبان این این جماعت را بهر قیمت که باشد خواهم خرید. بجایگی از بالای بام بزیر جست، مردی که پیشاپیش سواران بود و زود تر از همه از اسب بزیر جست بود یکه خورد و چون دید کسی از زمین برخاسته است و بطرف او میدود بدوشتی گفت: کیستی؟

مرد هندو جلو او ایستاد و گفت: مرد کاسبی هستم که بدلیل ناتوانی مرکوبم از همراهمان که رو به هندوستان میرفتند عقب ماندم و راه را گم کردم و اکنون آمده ام بشما پیشنهاد کنم که از اسبان خود یکی را بهر قیمت که می پسندید بمن فروشید سر کرده سواران او را بدقت نکریست و گفت: اگر مردی راستگو باشی اسب بتو خواهیم فروخت و مزاحم تو نخواهیم شد بلکه امشب نیز ترا بر سفره طعم خود خواهیم نشاند ولی اگر دروغ بگویی ازینجا زنده روانه ات نخواهیم کرد

قاصد هندو در تاریکی چهره های سواران را که همه باو مینگریستند نکریست، همه را خشن یافت و به یقین دانست که پدام گروهی از ماجراجویان و راهزنان مخوف و خطرناک افتاده است و باید است که بتواند به آسانی جان از دست آنان بدربرد. مهملاً ترس بخورد راه نداد و با ملامت گفت: از کرمان آمده ام؟

از کدام گوشه کرمان؟ از همه جای آن، در شهرهای مختلف بگردش و سوداگری مشغول بودم.

سر کرده سواران گفت: معلوم میشود این هندوی عفن دروغ میگویی؛ عریانش کنیده و بیرونش اندازید. فوراً چندتن از مردان به قاصد سینوا حمله بردند، لباس او را که حار می مقداری زلزل بود بیرون آوردند و او را با یک زیرجامه پاره بامش و لگد از در کاروانسرا بیرون راندند.

قاصد در حالی که در تاریکی میدوید تانیبه جانی از دست آنان بدر برد کمزیر جامه خود را محکم چسبیده بود و با خود می گفت: خدایا شکر، اگر همه چیز را از دست دادم لا اقل تو انستم نامه امیره را نگاه دارم. جیتی را بر گردید و بدویدن پرداخت. چون اندکی دور شد بیاد خورجین خود افتاد؛ آهسته باز گشت، از پشت کاروانسرای ویران بسلامت یک گریه از دیوار نیم شکسته بالا رفت، خود را روی بام رساند، خود جین را برداشت و از همان راه باز گشت و با وجود سنگینی بارش با سرستی بیش از پیش بدویدن پرداخت. بقیه در صفحه ۱۵



و با چند هفتاد بزرگ خود را بدر حیات رساند و بیرون رفت و خانزاده خانم را غوطه‌ور در تخيلات رنگ رنگ که غالباً اضطراب آورد و وحشت خیز بود تنها گذاشت. خانم بزرگ مستقیماً بخانه میرزا کاظم خان رفت. زن و شوهر از دیدن او متعجب شدند. خانم بزرگ پس از آنکه قدری با کمال مظلومیت اشک بچشم آورد و هر دو را متأثر کرد آهسته بزن میرزا کاظم خان گفت:

من آمدمم که باشا را قافه‌ری راجع به حال و روز کار خودم صحبت کنم و دلم میخواهد کس دیگر حرفمان را نشنود. مادر فروغ - موضوع را در گوش شوهرش گفت و میرزا کاظم خان گفت:

بسیار خوب، باطابق من برویم شما هم بنشاط سفارش کن نه خودش پشت در بیاید: نه کسی را به آنطرف راه دهد. باطابق کوچک میرزا کاظم خان که مملو از کتاب بود رفتند و نزدیک بهم نشستند و صحبت برداختند. البته نشاط نه فقط دستور مادرش را بکار بسته بلکه بیشتر کنجکاو شده بود و پشت در ایستاده گوش بآن چسبانه بود و تقریباً همه چیز را میشنید. خانم بزرگ مدتی در باره زحمات خود در خانه ذبیح‌الله خان و اینکه از عمر و جوانی و خوشگلی خود درین خانه خیر ندیده و همیشه در مقابل شوهر عرق خور و لنگارش دیدن روی چکر گذاشته و ساکت نشسته است حرف زد. بعد بدبختی‌های اخیر خود را شرح داد. آنگاه گفت:

تا اینکه آقابالا بازنش رفت. من آنروز والله بخدا بیهامه امام‌ها می‌گفتم که قفلشان را گرفته‌ام چیزی نگفتم؛ فقط گفتم بدنبال مسافر گریه و زاری نمیکنند بلکه دعا میکنند که سلامت برود و بر گردد؛ همینکه این حرف را از من شنید دهانش را باز کرده چه از ترس خشک بمل می‌آید برای من شرم، بعد هم بی آنکه بن چیزی بگوید رفت طلاقنامه مرا نوشت و فرستاد. شمارا چقدر ببینید درین دنیا از من مظلوم تر کسی هست؟ کدام بی انصاف زن خود را با داشتن پسر و دختری باین بزرگی طلاق میدهند. خلاصه آقای میرزا کاظم خان خانزاده که چند وقت پیش از بد اخلاقی پدرش و تا حدی هم از کج خلقی من که آنهم گناه خودم نبود از خانه رفته بود حالا برگشته است و پیش من است؛ او بمن راهنمایی کرد که خدمت شما و چند نفر دیگر از قوم و خویش‌ها بیایم و بگویم که برای خانواده‌مان خوب نیست که این کار بهین صورت باقی بماند. من بمرک خودتان به بیست و چهار هزار بقیه قسم فقط و فقط برای حفظ آبروی خانواده و برای اینکه اسمان سر زبان مردم لیچار گویند حاضر شده‌ام بیایم و خواهش و التماس کنم حتی بگویم غلط کردم. از همه بدی‌هایی که این مرد مدعی است در حقش کرده‌ام پشیمان هستم و حاضرم با کمال صبر و مدارا و حوصله دو چاره در خانه او زندگی کنم.

میرزا کاظم خان که در انتظار شنیدن نتیجه اظهارات خانم بزرگ ساکت مانده بود چون کلام اخیر را شنید بانعجب گفت: - چطور خانم. همنی آقای ذبیح‌الله خان دو باره شمارا عقد کنند؟ خانم بزرگ گفت: له آقای میرزا کاظم خان؛ برای اینکه این کار را بکنم هر شرط و شروطی که داشته باشد حاضرم. میرزا کاظم خان عرق از پیشانی خود سترد و با شرمندگی گفت:

خیلی مودرت میخواهم خانم بزرگ اینکه ممکن نیست. - چطور ممکن نیست آقای. - آخر آقای ذبیح‌الله خان دیدم روی عصبانیت و بی‌حوصلگی یاری میفرماید شما را سه طلاق کرده است. خانم بزرگ دهان گشود تا بگوید اشکال ندارد و محلل میگیریم وای نگاه مضطرب و بهت آلود میرزا کاظم خان او



بی عقل باشد که همچو چیزی را باور کند. بیچاره اگر دیدی من هم به حرف تو صحنه گذاشتم برای این بود که در همان موقع فکری بظالم رسید و دیدم ازین راه ممکن است پول و پله‌های بدست آورم. خانزاده خانم با حیرت چشم با دوخت و گفت چطور؟ من مقصودت را نمیفهم. سید غیبی گفت: این اشخاص که مودرت با خواهش و التماس و ادارشان کرده‌است با بدرت صحبت کنند هیچکدامشان با او جدا صحبت نخواهند کرد و اگر هم بکنند ذبح‌الله خان نخواهد پذیرفت و زیر بار نخواهد رفت. اما من و تو باید کاری بکنیم که این پیرزن احق تصور کند بدرت موافقت کرده است؛ این کار خیلی آسان است، امشب بامدورت صحبت میکنم و من پیشنهاد میکنم که خانم بزرگ خوب نیست خودش برای پرسیدن نتیجه بخانه میرزا کاظم خان برود؛ بلکه بهتر است ترا بفرستد، تو مدتی ناز میکنی و میگوئی خجالت میکنم من میگویم عیب ندارد، لازم هم هست حالا که برگشته‌ای بعنوان دیدن سری به آنها بزی، تو فردا صبح بخانه میرزا کاظم خان میروی، آنها مسلماً بتو میگویند نتیجه نگرفته‌اند؛ اما تو بخانه بر میگردی و میگوئی نتیجه گرفته‌اند و ذبیح‌الله خان موافقت کرد است؛ آنوقت من بساط محلل را درست میکنم و پول حسابی از مادرت میگیرم!

خانزاده خانم از غرط و وحشت و حیرت لب‌زیرین خود را چنان بدندان گزید که خون از آن بیرون زد، سرا پایش بلرزه درآمد، چشمانش بی نهایت باز شد و با صدایی مفشوش و لحنی مملو از تشویر خاطر گفت: چه میگوئی؟ چطور؟ چه میخواهی بکنی؟ سید غیبی گفت: همین چیز است که تو باید بدانی و دم هم نزن؛ باید کاملاً ساکت بمانی تا من نقشه خود را تا آخر اجرا کنم: خانزاده با وحشت گفت:

میخواهی کسی را یاروی؟ - آری، میخواهم يك نفر را که انتخاب کرده‌ام یاروم، همین فردا خانم بزرگ را بمقدور آورم و فردا شب عروسی شان باشد و صبح پس فردا پول حسابی از خانم بزرگ بگیرم و بیاورم و او را در طلاقش بدهد خانزاده خانم از تهل ناله‌های سخت بر کشید و گفت:

وای وای! تودیوی! توشیطانی! تو جانی‌تکاری! سید غیبی دندان بر سر هم فشرد و بالحنی تهدید آمیز گفت:

ساکت باش؛ اگر آبروی خود را میخواهی، اگر میخواهی در تمام تهران از هر فاحشه‌ت‌سبی و کوجه فحش‌رانی مقتضح- ترت نکنم، اگر میخواهی زندگی و سر و سامان داشته باشی و آواره نشوی باید درین خصوص بکلمه هم از راه مخالفت نکویی خانزاده خانم که متوحش و مستأصل شده بود گفت:

خانم جانم قبول نخواهد کرد، زیر بار نخواهد رفت. سید بقیه‌خندید و با لحنی تمسخر آمیز گفت:

خانم جانم؛ به با حق، این پیر کفتار از دیشب که ام محلل شنیده مخصوصاً از وقتی که گفتم يك مرد جوان کردن کلفت پیدا خواهم کرد که محلل شود هزار خراب و قندتوی دلش آب کرده‌اند و تا صبح خواب بچشمش نیامده است؛ تو صبر کن من امشب محللی را که انتخاب کرده‌ام با او نشان بدهم خواهی دید که گنج و کلافه خواهد شد و همه پولهای زرد و سفید و اسکناس‌های را که از چهل سال باینطرف قایم کرده‌است دودستی بن خواهد داد. خانزاده خانم باخشم بیار گفت:

وای وای، چه ولد از نای هستی! سید خنده دیگری زد و گفت: اما حق راست هم میگوئی، من در مدت مرم هرگز بقیه در صفحه ۱۴

«... سخی میگویم غلط کردم و از همه بدی‌هایی که این مرد مدعی است در حقش کرده‌ام پشیمان هستم» و از گفتن این کلام باز داشت. فوراً گفته سید غیبی بیادش آمد و گفت:

درین خصوص من با اهلش صحبت کرده‌ام؛ گفته‌اند شرعاً سه طلاق جائز و درست نیست و خیلی مجتهدها هستند که حاضرند حکم بدهند که طلاق سوم باطل است و دوباره عقد کنند. میرزا کاظم خان دست‌هایش را بهم مالید و گفت:

من هم شنیده‌ام که بعضی‌ها به طلاق سوم عقیده ندارند و فرمایش کلام الله میگویند «الطلاق مرتان» ولی محضرها غالباً طلاق را صحیح میدانند. خانم بزرگ گفت: شما باید در آقابالا حرف بزنید، و از ایش که از خرد شیطان پابین بیاید، دفع این اشکاش بعهده من، من يك آقای خیلی محترم و حساسی سراغ دارم که در محضرش حاضر است همین ترتیب که گفتم عقد ببندد. میرزا کاظم خان گفت: خدا کند اینطور باشد. والله من هم خیلی ازین موضوع ناراحت شدم و نصیحت‌هایی هم به آقای ذبیح‌الله خان کردم ولی ایشان هر دفعه که من خواستم چیزی بگویم صحبت را قطع کردند و گفتند گذشته است. پیرزن گفت: برای این بوده که خیال نیکرده‌است من بیای خود بیایم و حاضر برای برگشتن بخانه او شوم. میرزا کاظم خان که یقین داشت ذبیح‌الله خان چنین خواهشی را نخواهد پذیرفت و از قبول این مأموریت ناراحت و ناراضی بود زیر لب و با تمسج گفت:

بسیار خوب، من هر چه از دستم بر آید میکنم با آقای ذبیح‌الله خان مصلح صحبت میکنم، البته شما چند نفر دیگر را هم ببینید. - البته الآن میروم سراغ آقای امیر تومان. زن میرزا کاظم خان گفت: پس ناهار تشریف داشته باشید عصر تشریف بیاورید. - نه قربانت، بگذار بروم زودتر سر و صورتی بکارم بدهم؛ بلکه يك طوری بشود که چند نفر با هم جمع شوند و پدر آقابالا را هم خبر کنند بنشینند صحبت کند و از او قول موافقت بگیرند. میرزا کاظم خان گفت: خا کند، چه بهتر ازین. پیرزن برخاست و خدا حافظی کرد و هنگامی که میرزا کاظم خان و زن تر بشا است

خانم بزرگ بطرف در کوچه میرفتند نشاط مثل آتشبار خود را به اطاق فروغ رساند و با او که روزی چند بود در سکوت و آرامشی عجیب بسر میبرد گفت:

آبجی خانم جان مودگانم را بدهید، خانم بزرگ دوباره میخواهد زن آقای ذبیح‌الله خان بشود آمده بود بدست و پای خانم جان و آفاجان افتاده بود که اینکار را درست کند و عروسی را راه بیندازند. اقلاً ازین خبر قدری اخماتان را باز کنید و بخندید تا من هم بروم از آن شکم‌را برای خوردن سوره عروسی صابون بزنم.

خانم بزرگ تا ظاهر بخانه چند تن دیگر از آشیایان رفت و صحبتی از همین قبیل با هم کرد و از همه قول گرفت که هاشم در خانه میرزا کاظم خان جمع شوند و ذبیح‌الله خان را هم بیاورند و صحبت کنند. هنگام مراجعت سری بخانه میرزا کاظم خان زد و سرپا خبر داد که این عده شب آنجا خواهند آمد و خواهش کرد میرزا کاظم خان عقب ذبیح‌الله خان بفرستد. بعد بخانه رفت. و سر سفره ناهار شرح اقدامات خود را با آب و تاب برای سید غیبی و دخترش شرح داد آنگاه گفت:

خوب، آقا سید بگو ببینم تو چه کردی؟ میخواهم ببینم تو زور تگری یا من؟ سید گفت بنده هم کم زرتک نیستم خانم؛ یکتفر را پیدا کرده‌ام که خیلی خوب و مناسب و حرف شنواست و قرار گذاشته‌ام امشب يك نك با باینجا بیاید و شما يك نظر او را ببینید!

پیرزن که از شنیدن این کلام قند در دلش آب شده بود و دلش میخواست هزار سؤال در خصوص این مرد از دامادش بکشد گفت:

ای وای خاک‌عالم! چطور من با مرد نامحرم رو برو شوم. - لازم نیست رو برو شوید خانم، از پشت پرده نگاهش میکنید. خانم بزرگ که سرخی عجیبی بگونه هایش آمده بود و هر چه میکوشید نمیتوانست انقلاب خود را پنهان دارد پس از لحظه‌ای سکوت گفت:

راستی دامادجون، تو اهل عامه و قبا هستی و لابد این چیزها را میدانی؛ بگو ببینم اینکه يك زن محلل قبول کند برای او که گناهی ندارد؟ سید غیبی گفت: نه خانم. نه برای او

کناهی دارد، نه برای خود محلل و نه برای شوهر آن زن. این فقط تجربه و مجازاتی است برای مرد تادیگر غلط کند و زنش را سه طلاق نکند!

خانم بزرگ فکری کرد و گفت با وجود این باید بروم این مسئله را از يك مجتهد جامع الشرائط یا اقلاً از شیخ علی‌اکبر مسئله گو بپرسم!

سید غیبی گفت: خیر خانم، لازم نیست بنده خودم اجازه اجتهاد دارم و همه مسئله هارا میدانم. خانم بزرگ بازم میخواست درباره محلل سخن بگوید و بقیه که این مرد، که حاضر شده‌است، چه سن و سال و چه شکل و شمایل دارد ولی سید غیبی با زور تنگی سیار موضوع صحبت را عوض کرد و دیگر نگذاشت درین خصوص چیزی گفته شود.

دو ساعت بشروب مانده سید غیبی و خانزاده خانم پس از کسب اجازه از خانم بزرگ از خانه بیرون رفتند تا بحضور عبدالعظیم روند و چیزهایی را که لازم دارند بیاورند.

چون بحضور عبدالعظیم رسیدند و وارد خانه محقر خود شدند سید غیبی درها را محکم بست و به خانزاده خانم گفت:

بشین گوش کن و خیلی هم عاقل باش؛ چند کلمه حرف حساب بآوردیم. خانزاده خانم که اضطرابش دمادم بیشتر میشد در گوشه‌ای نشست و منتظر ماند سید غیبی قدری در اطاق يك وجبی خود قدم زد، بعد يك وری نزدیک زن خود نشست و گفت:

اصل مطلب اینست که من پول لازم دارم؛ تاکنون هر چه پول داشتم و محصول چند سال حقه بازی و پشت هم اندازی و دروغ‌گویی بود بخاطر تو خرج کردم و امیدوار بودم که خواهم توانست ترا با بدرت آشتی دهم و ضررهای خود را جبران کنم ولی دیروز بین ثابت شد که بدرت هرگز زیر این بارها نخواهد رفت و از دارایی خود يك دینار هم برای تو نخواهد گذاشت؛ حرف مادرت هم مفت است. محلل خانزاده خانم گفت: چطور محلل است؛ امشب همه دورش را میگیرند و وادارش میکنند. سید غیبی گفت: عجب احمقی هستی! خیال کردی این مزخرف که تو گفتی و مادرت یثعورت هم دنبالش را گرفت حرف حسابی



چند تمرین برای لاس شدن تنگم و تناسب اندام

شاید عده‌ای به مسئله سقط جنین اعتراض کنند و بگویند که فعلاً در این مملکت سقط جنین مشکل است و دولت مرتکب این عمل را شدیداً تعقیب میکند، ظاهراً همینطور است ولی در همین تهران صدها بزرگ زنانه و مامای باسواد و بیسواد مشغول این کار هستند و با گرفتن پولهای کم و زیاد موجب سقط جنین خانهای باردار میشوند و چاره شوهران هم موقتی باخبر میشوند که کار از کار گذشته است این عمل نه یک مرتبه و دو مرتبه بلکه مرتباً تکرار میشود و کار بجائی میرسد که شوهر صبرش تمام میشود و بنای بهانه گیری و سرسختی را یکبار دارد، اما چرا خانهای جوان از بچه دار شدن بیم دارند؟ جلوگیری خانها از بچه دار شدن دلایل بسیاری دارد که همه آنها را میتوان در یک کلمه «مدرستی» خلاصه کرد و بیوره نیست نظریه یکی از همین خانها که بچه دار شدن را مخالف «مد» میدانند از زبان خودش نقل کنیم، این خانم بیکی از دوستان خود گفت:

«مگر از زندگی خود سیر شده ام که باردار شوم، زیرا دوسورت بار دار شدن باید نه ماه تمام از گردش و تفریح، رقص، خوشگذرانی، شب زنده داری و هر گونه آسایش و راحت محروم باشم و علاوه بر آن ناراحتی های گوناگون را تحمل کنم و پس از گذشتن ماهها زجر و شکنجه بعد از آنکه صاحب اولاد شدم تازه باید گرفتار بچه داری و تربیت بچه باشم، شیردان سینم را خراب میکند، گریه و بیماری بچه - بچه عصبانیت و ابدوه میشود، تناسب اندام مخصوصاً شکم در حین بارداری و پس از آن از من میبرد و چین و چروکهای اطراف شکم را فرا میگیرد که خود انسان از دین شکم وحشت میکند و خلاصه یکسر انسان از همه خوبیها و مزایای تمدن محروم میشود، آیا باز هم خواهید گفت که چرا من مخالف باردار شدن هستم؟ این نظریه غالب خانهای جوان روروی است که با ساجت زیادی این فکر را بدیدگان هم تغییر میکنند. در میان زن و شوهرها بندت دیده شده است که گاهی زن مایل به داشتن اولاد است ولی شوهر معتقد است که باید خیلی دیر بچه دار شد و یا برای هر زن و شوهر یک یاد بچه کافی است در صورتیکه عده ای از آنها فقط بخاطر بچه دار شدن شوهر میکنند و دلشان میخواهد سالی یک بچه بیار آورند، این نکته ناگفته نماند که در میان طرفداران این عقیده خانهای جوان، شیک دیده نمیشود و همه آنها از طبقات ۳ و ۴ هستند. بگذریم دیگر هم زن و شوهرهایی هستند که اصولاً اولادشان نمیشود، این دسته بدبخت تر از همه هستند، با هزاران زحمت و خرج زده میکنند که عیب از کدام یک است و بعضی اینکه عیب زن یا شوهر معلوم شد آنوقت طرف سالم مرتباً او را مورد سرزنش و ملامت قرار میدهد، با اودعوا و ناسازگاری میکنند و بالاخره هم اکثر این زن و شوهرها از یکدیگر جدا میشوند، اینگونه زن و شوهرها ظاهراً هر دو یکباره هسه مردی نه زنش باردار نمیشود نباید بار اعتراض کند، ابتدا باید بفکر معالجه او باشد و اگر معالجه امکان پذیر بود تا آنجا که ممکن است همسرش را بر اولاد ترجیح دهد. در اینجا دو حالت اتفاق می افتد یا اینکه این قبیل زن و شوهرها یکدیگر عده قسمی در اینصورت هرگز نمیتوانند کانون سعادت خود را بهم زنند ولی چنانچه از و اج آنها عدی و خلاصه و محبتی نسبت به یکدیگر ندارند باید هر چه زودتر بفکر چاره جویی باشد زیرا هرگز زندگی رناشومی آنها با آخر نخواهد رسید.

زن و شوهران جوانیکه دارای اولاد نیستند و دائماً از دست یکدیگر کله و شکایت دارند بهر است قدری بکار خود بیندیشد و علت بهانه جوییهای همسر خود را درک کند، این زن و شوهرها خیلی زود، بمل هم دعواها و ناسازگاریهای خود که فدا شدن اولاد است بی خواهند برد برای راهشانی خانهای متجدد که بچه دار شدن را عمل ریائی خود میدانند یاد آور میشودیم که جلوگیری از بد شکل شدن پوست شکم و سر و سینه را مهملی متعددی دارد که میتواند با تربیت و ورزش از بد شکل شدن پوست شکم بعد از زایمان جلوگیری کند، سابقاً اینصورت متداول بود که خانها پس از وضع حمل شکم خود را با یک پارچه محکم باندند و این روش امروز رایج نیست و بجای آن زن و شوهرهای ورزشی استفاده میکنند که با چند نمونه از آنها را بشما یاد میدهم ۱ - به پشت روی زمین بخوابید، دستها را بطرفین بدن بچسبانید، سپس هر دو پا را باهم و پا هر یک را باینهایی بطور عمودی بالا بیاورید، بعد هم هر یک از پاها را مانند بازو دو چرخه حرکت دهید ۲ - مانند تمرین اول به پشت روی زمین بخوابید، سپس تا آنجا که میتوانید دو پای خود را بالا ببرید و بجهت که بتوانید مانند شکل ما با رانای بالای سر خود برسانید ۳ - دودست خود را بروی دسته یک صندلی بگذارید و سپس قسمت بالای بدن خود را متناوباً در میان دودست بالا و پایین ببرید، سعی کنید که سنگینی این تمرین بر روی شکم باشد ۴ - در حالیکه دو پا را از هم باز کرده اید دست راست را در بالای سر حرکت بدهید و دست چپ را با چرخانن کمر و شکم بزائوی چپ برسانید و برعکس در فواصل تریبندی خوابیده یعنی تمرین یک و دو، بهتر است که چندین مرتبه در حالیکه پاها بر زمین چسبیده است، دودست را پشت سر بگذارید و قسمت بالای بدن را تماماً از روی زمین بلند کنید بطوریکه با پاها زاویه قائمه بسازید، البته با ما نباید تکان بخورد این تمرینها چنانچه روزی دو مرتبه صبح و عصر دو مرتبه در وقت تکرار شود نتیجه رضایت بخشی خواهد داد و عیب شکم و اندامهای مجاور را که در نتیجه حاملگی بوجود آمده است برطرف خواهد کرد.

# لباس مهمانی

نوشته: ع. عابر

را گرو بگذارید، هدیه ببری - بعد از چند ماه خوشگذرانی پسر می آورد، باید تو هم بخوری تا بیشکشی فراهم کنی، خلاصه هر که خوش بگذرد و با تو حق سلامی داشته باشد همین آش است و همین کاسه - موضوع مناقشه رفتن یکی از این مهمانیهای فامیلی بود لباس خانم حاضر نبود و نیا خانم را سر کرده اند بود و آنروز بعد از ظهر هم مجبور بودیم به مهمانی برویم، میگفت اگر تو پارچه را زودتر خریده بودی منم زودتر بخنایط میدادم و حالا سرگردان و ناراحت نبودم - گفتم میخواستی خیاطی پیدا کنی که بقول خود یا بند باشد و بوقع لباس را حاضر

## آفت

بقیه از صفحه ۱۳

نداستم بدم که بوده است و مادر پدر سوخته ام هم خیال میکنم درست نمیدانست؛ حال راحت شدی؟ ... خانزاده خانم سر زیر انداخته و دو انگشت از دست چپ خود را زیر دهن گرفته بود و آرام میگردید و در روح منشوش و وحشت زده خود یک کلمه هم برای گفتن باین جانور عیار نمی یافت.

سید غیبی پس از چند لحظه سکوت دستی روی سینم بر جسته و شل او نهاد و گفت: خوب، حرف تمام شد؛ راضی شدی؟ ساکت خواهی ماند؟ با من کاملاً همدستی خواهی کرد؟ خانزاده خانم دست خود را از دهان بیرون آورد، آنرا با دست دیگرش توأم ساخت، هر دو را بر خود کوف و گفت: - خدا مرا که بدهد!

سید غیبی او را در بغل گرفت و گفت: - نه باین زودی، حالا جف است، هنوز دوست دارم، دعا کن وقتی حرکت بدهد که همه پولهای مادر و پدرت زیر دست من باشد. خانزاده خانم را محکم به سینم فشرد و زن تیره روز با صدای بلند بگریستن پرداخت.

یک ساعت بعد چون در نتیجه ناز و نوازش و حشانه و شوهرش آرام شد و برخاست تا چند بقیه بیند و آماده حرکت شود سید با لحنی محبت آمیز گفت: باو گفت: حالا دیگر حتماً همه چیز را فهمیده ام؟ نقشه من برای اینکه خوب و حسابی اجرا شود خیلی چشم و خم دارد؛ تو باید هر دفعه هم که درین دوسه روزه چیز های عجیب و غریب دیدی دم زنی و حتی توضیحی از من نخواهی ... آری عزیزم، تو که می بینی شوهر چه چیز خوبی است و هیچ چیز قدر اینته من شوهر خوبی برای تو بشوم غمهای ترا زایل نمیکند، بگزار مادر ببرت هم درین موقع که یک بایش درد دنیا و پای دیگرش وسط گور است دل چرو کیده اش از عزای یک شوهر حسابی در آید...

دو ساعت از شب گذشته بود که پایک خورچین و سه بقیه وارد خانه خانم بزرگ شدند و سید غیبی به بیزن که با نهایت حرارت واضطراب در انتظار بازگشتشان بود گفت: خانم بزرگ، بنده میروم معالی را که انتخاب کرده ام بی آنکه باو بگویم اینجا خانه شامت با اینجا می آورم، بفرمائید یک چراغ در هشتی بگذارند، تا خودتان بتوانید از درز در اطاق کوچک او را خوب ببینید ...

## ناتمام

و چشم غره می بخنایط رفت تا تکلیف خود را بیاد آورد و یک کله از آنچه میداند نگوید و خود شتابان از خانه خارج شد

دوستی دارم خوش مشرب و بداه کو، زنده دل و خوش گذران، با اینکه نبی از عمر را گذرانده و تارهای سپید مو اطراف سر و گرد عارضش نمایان شده باز هم زیبا بسند است و در مقابل زیباییها، دل در برش میطبد و خوش بچوش می آید.

نیمی از دنیا را دیده و گرم و سرد روزگار را چشیده، سایه روشن زندگی را در رفتار و کردار مردم مختلف دنیا و اقطار متعدد کیتی تشخیص داده و تجربیات فراوانی اندوخته است - با اینکه چیزی ندارد و از مالی دنیا بهره کانی نیندوخته و از نیروی خودش خود برای خرج زندگی مدد میگیرد، - از آدم وارستایست و علاقت به جمع مال و کسب جاه و جلال نیست. دنیا را سرسری میگیرد و پول را برای نوش زینتن و خوش گذراندن میخواهد.

چندی قبل غفلتاً دیدمش و جویای حالش شدم، خندید و گفت زندگی بسخنی میگذرد اما باز نا شکر نیستم، در حین تنگدستی در عیش کوش و مستی کابین کیمیای هستی قارون کند گذارا گفتم رفیق، این فاسفه درستی است اما باید بفکر آتیه بود، جواب بچه های تو را این شعر نیده - گفت در این مملکت تاهر کس بفراخو و حال و معلومات خود کاری نداشته باشد و نتواند از تبصره سواد و اطلاعات خود طرفی به بند همین آش است و همین کاسه - می بینی من تو از صبح تا شب با داشتن زبان و سواد و شخصیت مثل سگ میدویم ولی بملت نداشتن سرمایه و عدم تعدیل ثروت نان خالی خود را با سختی بدست می آوریم - وقتی پول فقط حکومت میکند و شخصیت و مقام و شرافت با پول بدست می آید چه توقعی میتوانی از این زندگی آتی و فانی داشته باشی هر چه هست همین است و س، تنها چیزی که برای من و تو تادم و اسپن مماند - کمال است و جمال است و عشق است و خواستن و توانستن، بقیه چون سرا نیست لایق نامی و جولانگاه افکار متشتت یکمشت مردم آرزو، اگر روزی دستت رسید داد خود از این فلک غدار بستان و حالا که نیرسد بگذار آتقدر از من و تو داد بستاند تاخته شود - مرد آنست که در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیا باشد.

دیده استدلالتش قوی و ییانش محکم است، فلسفه زندگی در این محیط همان است که او میگوید و اداه آن جز در اینصورت - ماتمکنه ایست که خیلی زود رینه جان را میسوزاند و هر قلب حساسی را میگدازد - تسلیم شدم و گفتم، رفیق، بادل زیر بسندت چطور می؟ - گفت اگر فشار زندگی و ناملا بیات آن بگذارد هنوز احساساتم در غلیان و قلبم مالا مال از محبت و کمال، زخم را بعد پرستش دوست دارم و این خود طایر بلند پرواز احساسات مرا تا اندازه ای در بند کرده - گفتم زن تو مثل اینکه زیاد در بند تزئینات و تکلمات امروزه نیست و تو از این لحاظ باید خوشبخت باشی - گفت: راست است، زن قانمی دارم با خوب و بد من میسازد، اگر خودم بگذارم دوستم دارد، ولی هر چه باشد زن است و گول زندگی زود گذر امروز را میخورد، حشمت و جلال دیگران را مینیند - کیف پر پول و خانه چند طبقه آشنایاش را با شوهر لات و خانه بدوش خود مقایسه میکند، آه از نهادش بر می آید ولی باز خودداری میکند، با نان خالی من میسازد و میسوزد و گاهی مختصر مناقشاتی هم دارد، مثلاً همین هفته گذشته نزدیک بود لنگه آفش او و دهن بی بند و بار من بحرکت در آید، ولی خدا رحم کرد و بخیر گذشت.

گفتم چگونه بوده است آن حکایت - گفت تیودات خشک و بی معنی محیط خاندها این گفتگو را پیش آورد - یا رو زن - میگیرد، دهوت میکند، میروی چند دانه کیلاس و خیار میخوری، فردا باید خودت

This content downloaded from 88.166.170.219 on Fri, 12 Jan 2024 15:48:23 +00:00 All use subject to https://about.jstor.org/terms



آقای ح. ز. ۱ - این صفحه برای نشر جواب معما و چیستان نیست.

**آقای ابراهیم ساری - سوزاک**  
خیلی مزن را اطباء با سابقه میتوانند معالجه کنند و شما چون استطاعت مالی ندارید که خرج معالجه را بپردازید ناچار باید یکی از بیمارستانها که از اینگونه اطباء در اختیار داشته باشد مراجعه کنید منتها قبلاً با اكمال ادب نزد رئیس بیمارستان بروید و شرح حال خود را بگوئید و از او کمک بخواهید.

**آقای علی محمد شال شورنژاد - مسجد سلیمان**  
درس خواندن فقط برای دیلم گرفتن نیست بلکه علم را باید برای خود علم دوست داشت. اگر سن شما با وجود آنکه آماده برای امتحان دادن دوره کامل متوسط هستید برای داوطلبی کافی نیست از فرصتی که در پیش دارید برای تکمیل معلومات خود و تقویت رشته‌ای که بیشتر رغبت به آن دارید بگوئید.

**آقای امیر ناصر غ - نویسنده**  
از پیشنهاد شما کاملاً ممنون است و اعلام داشته است که فعلاً احتیاج به منشی ندارد.

**آقای جعفر نیک‌خو و خانم ایشان - تهران**  
نظر شما راجع به ع. یکی از قهرمانان داستان بی عرضه صحیح نیست. اکنون اگر شما کسانی را پیدا کرده‌اید که صاحب آن صفاتند نمیتوانیم شما را ایراد کنیم.

**آقای ا. ب. ف. مسجد سلیمان**  
خرج چاپ یک جلد کتاب صد صفحه‌ای بقطع پستی با کاغذ گاهی در صورتیکه هزار نسخه و خوب چاپ شود در تهران در حدود چهار صد پنجاه تا پانصد تومان میشود.

**دوشیزه آج. تهران** - دو کاغذ با پست شهری در یک روز از شما رسیده که یکی دارای این امضاء است و دیگری که حاوی ناسزاها می‌باشد امضاء ندارد. کسانیکه اهل مروت و روشن بینی هستند و حقایق را میدانند و قلب پاک و روح شجاع و نیت اصلاح طلبانه دارند هیچگاه خود را پنهان نمیکنند و نام بی امضاء نمیتوانند خود را جواب صحیح و مقنع میخواهند خود را صریحاً معرفی فرمایند. من همیشه برای شنیدن حرف حق و پاسخ گفتن به پرسش‌های معقول آماده‌ام.

**آقای لک. م. تهران** - با قدم خود براه ناشایسته رفته‌اید اکنون هم باید برای خود باز گردید و از ارتکاب این گناه که بقول خودتان لطمه با اجتماع میزند توبه کنید.

**آقای کمال خرمی** - قبل از هر کار بدیدلوزی ناسالمان را بیرون بیاورند. بعد مرتباً بدون ترس از سردی هوا در محلی که نسبتاً هوای آزاد و سالم داشته باشد ورزش کنید و بدنتان را در اطاق در بسته با حوله مرطوب در آب نیم گرم پاک کنید و فوراً لباس بپوشید.

**آقای ا. م. بانله** - قسمت‌های اول داستان را به و پسر را به هنوز جداگانه چاپ نشده است ولی خواهد شد. نروتمند ترین مرد جهان امروز را بدرستی نمی‌شناسیم چون نروتمندان بزرگ میزان حقیقی ثروت خود را کمتر فاش میکنند.

**آقای داریوش زمانی - تهران**  
مثل اینست که بشقات برنده حقیقت دارد و آنرا درین اواخر دیده و آزمایش کرده‌اند. دوشیزه ایراندخت شیخ دزفول - همینقدر بداندیکه تیراژ تهران مصور در خاورمیانه نظیر ندارد. - دنباله داستان بی عرضه هنوز موقش نرسیده است.

**آقای محمد حسن آزادیان - ساری** - آری آقا، صابون زیتون برای تقویت موی سرمفید است و بهتر از صابون‌های دیگر است بشرط آنکه واقفاً صابون زیتون باشد.

**آقای ماشالله ط. آبادان** - دوستی یک طرفی معنی ندارد. اینقدر حساس نباشید و عقل خود را بدست خیال ندهید، همه چیز دنیا با حساب داشته باشد خصوص دوستی و دشمنی آن...

**آقای اکبر عزیزیان - مسجد سلیمان** - از وضع محل شما اطلاع نداریم ولی در تهران دندان‌سازهای ماهر و باتجربه و تحصیل کرده زیاد هستند که میتوانند شما را با نهایت سهولت از شر این دندان بی محل و مزاحم خلاص کنند.

**دوشیزه عشرت م. م. م. م.**  
اینکه از شما مو خوره راحت شوید مدتی مرتباً هفته‌ای دو دفعه سرتان را با صابون نخل و زیتون یا صابون پاکیزه دیگری بشوئید و خوب آب کشی کنید که اثر صابون در آن نماند. سر موها را که مو خوره دارد تا آنجا که ممکن است با حوصله قیچی کنید. چند دفعه پس از شستن سر خود کوچک فرنگی له کرده یا خمیری که از سوخته نان درست شده باشد بموهای خود ببندید و بگذارید ساعتی بماند.

**آقای بیژن. ت. تهران** - اگر سن شما وضع خانوادگی و مادی شما برای زن گرفتن مساعد است و میتوانید از همه حیث زن‌داری کنید این دوشیزه نجیب را خواستگاری کنید و بگریزید و اگر ازین است این‌علاقه ببحاصل و مزاحم را که برای شما موجب عقب افتادگی و برای آن دختر موجب رسوائی خواهد بود دور اندازید... این کار برای جوانان نیرومند و با اراده و عقیف و خدانشناس بی نهایت آسان است.

**آقای حسن تمجیدی فر. تبریز** - مراعات عفت و اخلاق و حفظ حدود آن وظیفه مردم است و حجب و حیا و عفاف چیزی است که باید در روح زن و مرد وجود داشته باشد.

**آقای خسرو مرتضوی. تبریز**  
از حسن ظن شما متشکریم و نظر شما را در باره نشر مقالات مربوط به امور اجتماعی و خانوادگی که همیشه صفحه و ستونی درین مجله داشته است تأمین خواهیم کرد.

**آقای نصرت لک. اسفراین** - فتق بیجه کوچک را هم اگر عمل لازم داشته باشد عمل میکنند و اگر فتق بند و دستور طبی میدهد و بطور کلی برای آنکه در باره آن تصمیم بگیرند قبلاً احتیاج به معاینه مریش دارند و معاینه نشده هیچ نظر درین باره اظهار نمیتوان کرد.

**آقای اسماعیل. محمدزاده** - خیالات گاهی بر اثر ضعف مزاج و ضعف اعصاب عارض شخص میشود درین صورت باید بتقویت پرداخت، گاه هم بدون دلیل جسمی و فقط در نتیجه عادت به انزوا و بدبینی و توهم بیجه بوجود میآید و درین صورت شخص باید این عادت را با نیروی تصمیم و اراده و احتراز از تنها ماندن و سرگرم داشتن خود از خود برانهد.

بسیار رابعه  
پس از ساعتی صدای سم چند اسب در صحرا شنید. فوراً باروشن بینی یک ربابه سوراخی یافت و بدرون آن رفت و بیرون نیامد مگر وقتی که صحراراسکوت فرا گرفته بود، تا صبح پیاده و برهنه راه نبود. در روشنائی روز بیرون خود را بدقت نگریست و نتوانست نشانی از یک آبادی بدست آورد، جهة شرق راه پدیدت نور آفتاب یافت و تصمیم گرفت تا از با نقتاده است پیش رود. چند ساعت بعد آفتاب هنگامی که وسط آسمان میرسید ایستاد و در میان راه کودالی پناه برد و تشنه و گرسنه و خسته و سر بر خاک سوزان و در سواداتی که قاصد هندو را عربانی کرده بودند پس از بیرون زدن اوساعتی بر سر تقسیم لباس او و مختصر پولی که در جیبهای خود گذاشته بود گفتگو و مشاجره کردند تا آنکه سر کرده آنان تهدید کنان گفت: دست ازین پول بردارید! این از غنائم بین راه شده نیشود، اگر من چنین قراری گذاشتم که غنائم بین راه بین همه تقسیم شود و سهمی هم از آن بین رسد مربوط بچیزهایی بود که از مردم عادی گرفته شود، ولی این هندو از مردم عادی نبود، بلکه بموجب این نشانه ازیم و از طرف زن خالوی من یعنی از طرف راه پنهان عضدالدوله بود. مردان چیزی را که سر کرده‌شان نشان میداد گرفتند و به آن نگریستند: این دستار بزرگ حاشیه داری ابریشمین بود که از سر قاصد هندو باز کرده بودند. بر گوشه‌ای ازین دستار در میان یک تریج نام رابعه ببط کوفی نوشته شده بود.

این مرد که کسی جز بوبکر عبدالله نبود سکه‌های درخشان زر را نیش کشید و دست بر آنها نهاد و باختم بسیار گفت: - حرس و طمع شما موجب آن شد که در کار این مرد سیه چهره دقت نکردیم و او را با قناعت بلباس و پولش بیرون کردیم. بی شبهه این مرد از طرف راه پنهان آمده بود و نام یا پیمای برای کسی میدهد. اگر او را

شکجه میدادیم میتوانستیم خبرها بسیار از او کسب کنیم. اکنون باید بهر قیمت شده او را پیدا کنیم. عده‌ای را مأمور کرد که در صحرائی تاریک از هر طرف بتلاشند شاید بتوانند هندوی عربان را بیابند ولی در تاریکی شب مشاهده حفره‌ای که قاصد مفلوک در آن جای گرفته بود امکان نداشت. سواران به کاروانسرای ویران بازگشتند و گفتند: - در موقع شب یافتن یک برگ خشک باد برده در بیابان آسانتر از یافتن یک مرد فراری است، همینکه روز شود بدنبال او خواهیم رفت و بازش خواهیم یافت.

بوبکر که خشکین و ناراضی بود گفت: - عدم کفایت خود را خوب اثبات کردید، دیگر دنبال کردن او حاصلی جز اتلاف وقت ندارد، باید سحر گاهان حرکت کنیم. خود را زودتر به پشت بزم برساییم و نقشه خود را اجرا کنیم؛ باید چند روز قبل از آنکه بوالقصر بقصد دست اندازی و شبغوغ زدن به بزم نزدیک شود ما از همه جهة میبایا بشیم و بلافاصله پس از آنکه سبایان عصاره برای قلع و قمع سواران بوالقصر و فرزندانشان آتش فتنه از شهر بیرون رفتند و ناگهان در تاریکی و بیضد حمله کنیم و دختر سرسخت عضدالدوله را برساییم. - در کاخ رابعه نبی از شما مأمور رو بدن زور و سیم و ذخایر و نفاس خواهند شد و نبی از آنچه هر کس بتواند بر باید بخود او تعلق خواهد داشت با ماموران بوالقصر و سوارانش بحرکت در آمدند و تا بیرون رفتن آنکه با کسی مصادف شوند پیش رفتند، ولی اگر اینان کبشی را در راه خود ندیدند سه تن بودند که از جانب کرمان میآمدند و از دور غباری را که مثل ستونی ضخیم پیش میدوید دیدند، این سه تن امیر علی و همراهان او بودند. امیر علی به بعضی مشاهده این غبار پسران خود گفت: - گروهی که حتماً بر اسب سوارند بطرف ما میآیند. شرط احتیاط آنست که از راه بیرون رویم و پنهان شویم تا این جماعت بگذرند.

**تهران مصور**

# نالها و شکایات مردم



**ترقی و گه یابی برنج در شمال**  
از بندر پهلوی شرحی واصل شده مبنی بر اینکه در نتیجه حمل بی اندازه برنج بمقاط مختلف در تمام شهر برنج پیدانیشود و وقتی مردم اعتراض کردند باسیبانان به تیراندازی پرداختند و عده‌ای را دستگیر کردند و کسی هم نیست که به شکایات ها رسیدگی کند.

**تجاوز ارباب به کلفت!**  
مریم مقیم ماهان کرمان اهل رفسنجان شکایت کرده که یکسال در خانه یکی از کلانمندان اوقاف محل خدمتکار بوده اربابش مدتی قربان صدقه او رفته و سرانجام یکشب که در خانه کسی نبوده نوکر خود را هم بیرون فرستاده و با این زن بیچاره تجاوز کرده و بعد که او حامله شده از خانه بیرونش کرده است و اکنون نپیداند چه کند.

**تهران مصور** - باید به مراجع پلیسی و قضائی مراجعه کند بشرط آنکه جانب حق را بگیرد نه جانب متجاوز را.

**درخواست انحلال انجمن قلابی**  
عده‌ای از اهالی خرمشهر که ذیل نامه مبسوطی را امضاء کرده‌اند از دولت خواستارند همچنانکه انجمن های پوشالی اهواز و آبادان که ساخته و پرداخته شرکت غاصب سابق نفت بود بسته شد انجمن قلابی خرمشهر را نیز منحل کنند و گرنه اهالی خود این لانه فساد را منحل خواهند کرد.

**رواج قاچاق**  
از بندر کر نوشته شده است که با آنکه بازرس برای جلوگیری از قاچاق هست بیبوجه از قاچاق تریاک جلوگیری نمیشود و تریاک قاچاق در اماکن عمومی آزادانه خرید و فروش میشود.

**نال از دست مهاجمین ویغ، آگران**  
عده زیادی از رهایای قریه کبوسم توسط این مجله به مراجع مختلف باعجز و التماس شکایت کرده‌اند که مدت ششماه است طرفداران قنبرخان چهاردهمی و مؤیدی خواب و خوراک بر آنها حرام کرده و بدست عده‌ای مسلح گاو و گوسفند و خرمن اهالی رامینرند. اتفاقاً در شب دهم مهرماه که عده‌ای مسلح حمله کردند یک نفر که فدائی قنبرخان بود دستگیر شد ولی هیچ مرجعی نیست به شکایت اهالی برسودوست این یتماگران را کوتاه کند.

**خرابی راهها**  
دوشیزه ۱. توفیقی دانش آموز که اخیراً به یزد سفر کرده شرحی راجع به خرابی راه یزد نوشته است مبنی بر اینکه روز بروز وضع جاده‌ها بجای اینکه بهتر شود بهر اتب بدتر میشود.

**تهدید کارگران و مطالبه اموال قاچاق**  
آقای ح. ح. ح. از خرمشهر نوشته است که در حکومت چند روزه قوام عده‌ای از عناصر بلید ماهیت خود را ظاهر ساختند از جمله داود سلیمی یهودی کفیل حسابداری بندر خرمشهر که از کثرت استعمال الکل و تریاک اسکلت متحرکی است این شخص هر روز کارگران اسکله را تهدید میکند و اگر الکل و مشروبات قاچاق و تریاک برای او رشوه بیاورند برای آنها پاپوش میدوزد.

**تهران مصور** - صحت و سقم این مطالب را باستی یک بازرس بیطرفانه معلوم دارد.

**شکایت از ضاربین**  
آقای غلامرضا عزیزالله که اینک در آبادان تحت معالجه است و ضاربین او بزور ازو رضایت گرفته‌اند شکایت میکند که در خونسار مصطفی و فضل‌الله و محمد و میرزا رحیم صادقیان که مردم از دست آنها بترسند آمده‌اند بسر او ریخته و مجروحش کرده‌اند. این اشخاص بیرونده‌های متعددی کلپایکان دارند ولی مراجع دولتی کاری بکارشان ندارند و آزادشان گذاشته‌اند.



## قابل توجه

تریاک : یاس مهلك خانمان برانه از  
تریاک : یادشن شا و خانواده شا  
تریاک : یادشن کارنمالت وانرزی شا  
تریاک : یادشن هستی سرمایه و آبروی شا

همه تاذین محترم هر چه زودتر تصمیم بگیرد و خود را  
از این سم مهلك نجات دهد.

## قرص ترك تریاك نيك ویتامینه که تحت

نظر اطباء، متخصص و با اجازه نامه رسمی وزارت بهداشت تهیه شده  
بهترین و آخرین معالج سریع و قطعی شالذین  
سم مهلك است.



شماره ثبت ۹۴۰۳  
۳۱۶۶۳

آخرین و مهمترین کشف برای روئیدن  
موی سرهای طاس و کچلی و جلوگیری از  
ریزش مو - یوهیرین سری یک برای موهای  
خشک و متوسط - سری ۲ برای موهای چرب  
برای شناختن موهای خود (انگشتان  
خشک روی پوست سربالید در صورتیکه  
چرب شد دارای موی چرب و اگر کمی برق  
زد موهای متوسط و الا دارای موی خشک هستید)

قیمت هر سری ۸ بطری برای استعمال سه ماه ۱۲۵۰ ریال  
برای شهرستانها با ۷ ریال اضافه مخارج پست و بسته بندی خیابان لاله زار کوچه  
ممتاز سالن زیبایی مزده شماره ۵۲ پذیرائی بانوان ۱۰ الی ۱۲ آقاییان ۱۶ تا ۱۹ و نیم  
صاحب امتیاز و مدیر پروفیسور اوهانیان مزده

## درمان قطعی سوزاک

سرویس مخصوص برای بانوان  
امراض چلنی - ضیق مجرا - ورم  
پرستات - امراض زنانه - نازالی -  
ضعف قوه باه خیابان سیه مقابل

پست خانه تلفن ۳۳۴۱۶ دکتر دانشگر



OPTRAX

## بشارت بعهوم

## خانمهای محترم

بدینوسیله باطلاع عموم خانمهای محترم میرساند که از تاریخ  
۳۱۶۸۱۱ دوسالن صنعتی سامارتحت نظر خانم ساتوپری آقابایان  
که تحصیلاتش در قسمت هنر های زیبای ایتالیا و آلمان میباشد  
کلاسهای مربوط به امور ساختن گلهای مصنوعی - کلاهدوزی  
خیاطی و برش و بافندگی بوسیله ماشینهای جدید دستی و خود اکتزی و  
غیره بتوسط استادان ماهر تأسیس خواهد شد .  
برای رفاه علاقمندان محترم کلاسها صبح و عصر دایر میباشد  
علاقتمندان بهترهای زیبا و حرفه های فوق الذکر برای نام نویسی  
میتوانند از تاریخ ۳۱۶۸۱۲ همه روزه از ساعت ۴ الی ۷ بعد از  
ظهر بآدرس ذیل مراجعه فرمایند .

خیابان نادری - کوچه نوبهار شماره ۱۱ سالن صنعتی ساهاار

## شربت سرفه ای که اطفال خردسالان را دوست دارند



در موافقت با اطفال عزیز شما از سرفه های سرماخوردگی - گریگی و تورم گلو در  
رحمت هستند با شربت خوشمزه و گوارای پنترو مخصوص اطفال آنها را معالجه کنید

**PENETRO BABY COUGH SYRUP**

مسافرت با اتوبوس کارهای لوکس لذت بردار

## دکتر اتفاق

دیپلمه از دانشگاه پاریس

متخصص بیماریهای ویسوی (سل) -  
دا-لی

پذیرائی ۳۰۵ تا ۸ بعد از ظهر

نشانی خیابان نادری نزدیک سه راه شاه

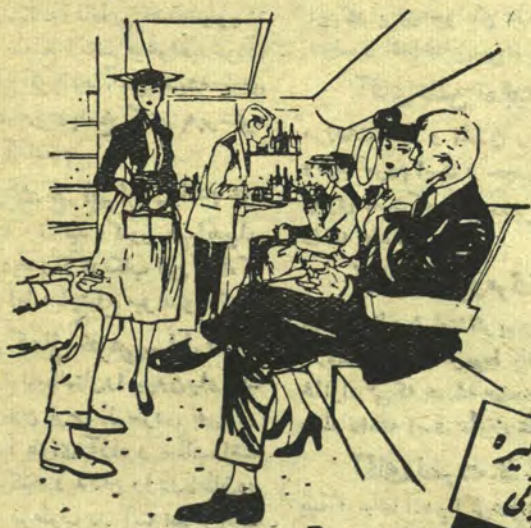
## کلاس تخصصی

علمی و عملی - حضوری و مکاتبه، برق،  
رادیو، یخچال برقی خیابان شاه چهارراه  
آشیخ هادی مکتب کاشی ۹۲۹ ۳-۱

## تشخیص حاملگی

با آزمایش موهای سر  
آزمایشگاه باختر دکتر نیک فرجام  
تلفن ۴۰۵۰۵ نشانی خیابان پهلوی چهار  
راه امیراکرم ۳-۱

## مسافرت با امریکان به نرخ تخفیفی خارج از فصل



۱۰۵٪  
صرفه جویی

از دهم آبان ۱۳۳۱ الی نهم فروردین ۱۳۳۲ بی او ای سی  
تخفیف کلی برای مسافرت با امریکا با هوایی لوکس و مجلل  
پادشاهی استرالیان کرورز و با هوایی با صرفه میفلور بشا  
میدهد به لندن با هوایی گت بدون خرج اضافی پرواز کنید  
هر چه زودتر جا بگیرید  
و بخاطر بیارید که

بی. او. ای. سی. از شما خوب مواظبت میکند

با بی. او. ای. سی. مسافرت کنید B.O.A.C.

برای تهیه بلیط و کسب اطلاعات بیشتر به بی. او. ای. سی. خیابان فردوسی  
تلفن ۳۰۸۱۱ ریا سایر آوانس های مسافرتی مجاز مراجعه فرمایید

۱-۱۶۷

شماره ۴۸۰

تهران مصور

# از روی قاره ها پرواز کنید

## با اس. آ. اس

هوایمای اسکاندیناوی که از امریکا به سمت اروپا حرکت میکنند یا طرف  
قاهره و افریقا و با طرف تهران و هندوستان و خاور دور میروند و تماماً  
از روی قاره های زمین پرواز مینمایند. هوایمای راحت و سریع السیر  
اس. آ. اس. همواره شما را بهر نقطه ای که بخواهید میبرد و نمائنده  
اس. آ. اس. هم در همه جا به تنظیم مسافرت شما کمک میکند.

از آژانس های مسافرتی و با

شرکت لوان تور

میدان فردوسی تلفن ۳۰۵۰۱۷ و ۳۰۷۴۵۴

توضیحات بیشتری راجع به مسافرت خودتان بخواهید

## خطوط هوایمائی اسکاندیناوی

SCANDINAVIAN  
AIRLINES SYSTEM



# بزرگترین تبهکار دنیا چگونه بخاطر

## عشق زنی بدام افتاد؟

این دزد خطرناک اینا لیائی به پنجاه سال حبس با اعمال شاقه محکوم گردید

از پشت پنجره سه حلقه خون با سمان بلند شد، هماندم مرد زنده پوشی که در خم کوچه ایسته نه بود برای کمک گرفتن از همداستان خون و نجات اربابش براه افتاد...

«لوکی لوجیانو» از بانده تبهکارانی است که سناتور کیفاورا در واسطه کناره لقب داده است. وی در سال ۱۹۳۷ از طرف دادگستری امریکا به پنجاه سال حبس با اعمال شاقه محکوم گردید. توماس دیوی وکیل دادگستری که بعد فراماندار نیویورک شد به تبهکارهای این عنصر خطرناک پایان بخشیده بود. قبل از پیاده شدن نیروی متفقین به بندر سیسیل ایتالیا، لوجیانو به قسمت اطلاعات وزارت جنگ اخباری داد که همین خبرها سبب شد نامبرده بلافاصله آزاد گردد. در قریب صورت عمل بود امریکاییها این مرد و سخنگو را به خاک خود راه دهند. در عین حال چون لوجیانو بشویده شد امریکاییها او را به سرزمین تولدش یعنی ایتالیا فرستادند.

### عشق و ازدواج

لوجیانو در سال ۱۹۴۷ در بندر نابل پیاده شد و چون این خبر در ایتالیا انتشار یافت، قلب ساکنین آن کشور نظر «سوارق» جنایات این عنصر خطرناک بین گرفت. یکی از شبهای اکثر در یک هفته دانستند بعد از اتمام نایش دوتن ازرقاصه های پری پیکر در باره لوجیانوی زیبا باهم صحبت میکردند. قشنگترین این دو رقصه که مقابل آینه مشغول آرایش بود باطنازی به رفیقهاش گفت: «بین من زیاد ریل کشیده ام» رفیقهاش گفت: «نه، با این آرایش ساده بسیار زیبا شده می.»

رقاصه زیبا گفت: «نینا، تو که هنوز به من نگاه نکردی. چطور تضاد میکنی!» نینا حرف او را تصدیق کرد و هر دو به تهنقه خندیدند. طی این مکالمه رفیق نینا باواظهار داشت که لوکی لوجیانو خاطر خواه او گردیده و دلیلش هم اینست که ویراهمان شب شام دعوت کرده است. رقصه بعد از گفتن این حرف برخاست و از نینا خدا حافظی کرده بیرون رفت. جلو در تماشاخانه اتومبیل لوکی فرمزدنگی که از لحاظ شبکی و ظرافت نظر همه را جلب میکرد نظر می رسید. لوجیانو که در درون ماشین بود از دیدن رقصه زیبا لبخند زان گفت: «عزیزم آمدی؟» نگاه هر دو سوار شدند و اتومبیل شهر رسید و لوجیانو اتومبیل را در بالای یک بلندی نگه داشت بطوریکه از آنجا تمام مناظر شهر نابل بخوبی مشاهده می شد.

آب دریاچه نابل زیر انوار ماه تشعشع خیره کننده می داشت. صدای روح بخش آوازه خوانی بگوش میرسید. در اینجا بود که برای نخستین بار در زندگی پر حاشیه لوجیانو، امواجی از عواطف عالی عشق و محبت در نهاد وی پدیدار گردید. همه چیز که تا آن زمان در نظر آن مرد سنگدل تولید بدینی میکرد، بناگاه مطلوب و خوش آینه جلوه گر شد. جنایتکار مغرور عاشق شده بود. لذا با همان لحن ساده و پر جرات گفت: «عزیزم میخواهی زن من بشوی؟» گویا رقصه زیبا گفته او را نشنید، چون لوجیانو در دنباله کلام خود گفت: «تو تعجب میکنی که چگونه تاکنون تن به ازدواج نداده ام، ولی حقیقت امر

اینست که تا حال زنی پیدا نشده که عواطف مرا برانگیزد. اینک اقرار میکنم که تو قلب مرا نکان داده می و اگر مرا دوست بداری ممکن است زندگی مرا تغییر دهی.» در پی این ماجرای کوتاه و پس از یک بوسه طولانی، قرار زناشویی گذاشته شد. روز هروسی، لوجیانو رو به هوسر خود کرده گفت: «عزیزم، برای اینکه زندگی آرامی داشته باشیم دستورار کوچکی خریدم ام.» این دستوران در عبادت همان معنی است که بار اول بتواظهار علاقه کردم. در آنجا با کسب پولی بدست آورده و بخوشی زندگی خواهیم کرد. بهار سال دیگر دستوران آنها مرکز عیش و نوش طبقات مختلف گردید و از آن راه میانی بدست لوجیانو و وژنش رسید. شی زنی لوجیانو باو گفت:

«الناسی را که آن خانم امریکایی بگردن داشت دیدی؟ اینقدر بزرگ است که لابد قلبی است.» لوجیانو در پاسخ او گفت: «تو جواهر ندیده می عزیزم، الناس کردن او قلبی نیست بلکه کاملاً اصل است. زنش گفت: «بعضی زنها که شانس دارند پول و جواهر از سرور ویشان می بارد. لوجیانو زن خود را در آغوش فشرد و گفت: «عزیزم کمی صبر کن، تو هم از آن جواهرات خواهی داشت، هنوز اول کار ما است.» از آن روز بید تبهکار قدیمی دیگر همیشه در دستوران خود نبود و مسافرت های اسرار آمیزی میکرد.

هر بار که از سفر برمی گشت برای زن خود هدیه می می آورد، گاهی یک قطعه جواهر، روزی یک پالتو پوست عالی، زمانی اشیاء عطا. زن او نیز از خوشحالی میکرد و می گفت: «لوکی جان» تو خیلی برای من خرج میکنی، ای همه پول را بی جهت مصرف نکن، لوجیانو جواب میداد: «عزیزم من بینی که کار و بارمان خوب است و روز بروز به درآمدمان افزوده میشود. من میخواهم تو همیشه خوش و خرم باشی.» در این اثنا دولت ایتالیا متوجه شده که در بنادر ایتالیا حمل تریاک قاچاق رو بفرونی است و از تردد لوجیانو دچار شک و تردید گردید، ولی بلیس هر چه او را تعقیب کرد امری از عملیات خلاف او کشف نکرد.

### سه مرد ناشناس

سال گذشته سناتور کیفاور در مجلس سنای امریکا از لوجیانو صحبت به بیان آورد و گفت: «آما بان، لوکی لوجیانو باردیگر در صف تبهکاران قرار گرفته و اینک با کمال بیباکی به دزدی و قتل و غارت مسلحانه مشغول است، و دست خطرناک او در دل مردم رعب و وحشتی بزرگ انداخته است. این اظهار سناتور کیفاور مانند بصدور سنای امریکا صد کرد، بطوری که چند نفر قصد کردند برای تحقیق با ایتالیا سفر کنند. اگر به دولت امریکا ثابت میشد که لوجیانو مجدداً دست به دزدی و تبهکاری زده می توانست زندانی پیشین خود را احضار کرده و دو باره به زندان بکشد. زیرا ممکن نبود «واسطه جرم» را آزاد گذاشت. بقیه در صفحه ۱۹

# سالن مد و زیبایی

## تهران مصور

لباس بافتنی یکپارچه برای بچه ها

مدای لباس برای بچه ها بدخواست عده ای از بانوان



بلوز ساده بافتنی که فقط قسمت کمی از سینه آن دارای نقشه میباشد، دامن آن هم پشی است و در وی هم لباس گرم و ساده می برای دختر شاست.



یک لباس مخمل نخی سرخ، با یقه بیکه سفید و دکمه های سفید قابل استفاده برای مهمانی بچه ها



یک لباس تازه لباس پشی نازک دیگری از پارچه چهارخانه ریز، قسمتی از بالاتنه و سر جیب آن ساده و از یکی از دورنگ زمینه، پارچه است، دارای یقه کوچک سفیدی نیز میباشد



کم کم هوا سرد میشود و لایه میبخواهید برای دخترتان پالتو کوچک و ساده می درست کنید، این پالتو را میتوانی با پوست مخلوط بدوزید، یا اینکه بجای پوست دوسر دست و یقه، مخمل بکار برید.

### دوشیزه شعله تهران

ستارا با آب فوره با سر که خیس کنید بعد پسران ببندید. پوستتان را هر چه ممکن است تمیز نگاهدارید، این دانه های سیاه بیشتر از چرک و کرد و عیار است که زیر پوست میمانند، دستوره های ورزشی در این ستون داده شده و داده خواهد شد، بشرط اینکه با نوشیدن آب فراوان توأم باشد، اینکار برای چاق شدن مفید است.



برای جشن یکسالگی دختر کوچولوی با و پری مژ تهر آن بالاتنه را بطوریکه ملاحظه میکنید دست دوزی کرد، و گلپای ریزی بروی آن از همان رنگ پارچه و یا فقط از یک رنگ دیگر دوخته اند.



یک لباس پشمی نازک برای بچه ها



پارچه پشمی چهارخانه (بیجازی) دامن آن راسته و کشاد، و فقط نواری از اریب پارچه بروی دامن و آستین آن دوخته شده، یقه آن و پایینون کوچکی که روی آستین دیده میشود از بیکه سفید میباشد

### پسالات ذیل توجه آید

- ۱- آیا همیشه سعی میکنید شخصی از خودتان بسازید که مردم میل داشته باشند بشما نزدیک شوند؟
- ۲- آیا هر روز دلداتان را تمیز میکنید؟
- ۳- هر روز بدنتان را با حوله مرطوب میمالشید؟
- ۴- آیا همه اطباء هتید که موهای پشت لب و بازو و بغلها همیشه از بین رفته باشند؟
- ۵- آیا تمام لباسهای زیر شما سفید و تازه هستند؟
- ۶- زیر پیراهن سیاه رازیر لباس سیاه و زیر پیراهن سفید رازیر لباس سفید؟
- ۷- در وی ضد عرق را هر روز استعمال میکنید؟
- ۸- جوراها یا تانرا را برای داشتن پوست صاف و منتهی بدون خط پشش ترسی میکنید؟
- ۹- هر روز کفشها یا تانرا تمیز میکنید و به اطباء هتید که همیشه مرتب و تعمیر شده باشد؟
- ۱۰- آیا پاسبینه بدن شما فرمی است که برای پسته تان مناسب است و آیا قد های آن هر دو مساوی است؟
- ۱۱- عطش هتید که بد زیریوشتان اندازه است؟
- ۱۲- آیا در روشنائی آرایش میکنید؟
- ۱۳- اروها پتان جفت و مرتب است؟
- ۱۴- ناخنهارا هر روز ترسی میکنید که شکسته و کج نیاندند؟
- ۱۵- موها یا تانرا مرتب نگاه میدارید؟
- ۱۶- مواظب هتید که شوره سر روی شاهاتان نریزد؟
- ۱۷- پس از پوشیدن لباس آزارس میزاید و آیا دکمه ها و زیپ و کمر بند همه سر جای خود هستند؟
- ۱۸- آیا لباسهای شما مرتباً تمیز و آلو میشوند؟

# این مرد خونخوار از شدت عشق سر از بدن معشوقه اش جدا کرد!

## مادر بینوا چون از هر گد دخترش آگاه شد شیون کنان بسوی صحرا شنافت زنی خشمناک در حالیکه کاردی در دست داشت انگشتان قاتل را برید و در دهانش گذاشت



حیدر از فرط علاقه ای که بصمت داشت سر او را برید!

زندان قصر هم جوار اشخاص جنایتکار در درسولهای خود جا داده است ، ولی در میان این جنایتکاران اشخاصی پیدا می شوند که بیارتاب از سایرین خونخوارترند یکی از این زندانیها شخصی است بنام حیدر که از چند سال پیش تاکنون بجرم قتل دوشیزه جوانی در گوشه زندان پسر میرید و طبق رای دادگاه جنائی تهران مجبور است تا آخر عمر در زندان قصر بسر برد. حیدر دو انگشت دست چپ خود را از کف داده است. او روزی که وارد زندان شد شخصی نادان و بیسواد بود؛ ولی بقول خودش امروز بطوری باسواد شده است که وقتی روزنامه بدست میگیرد عده ای از زندانیان اطرافش جمع میشوند و از او خواهش میکنند که برای شان روزنامه بخواند. حیدر بجس ابد محکوم شده است ، بهین جهت در زندان بنام «حیدر ابدی» مشهور است . باینکه من قبل راجع به حیدر از زبان سایر زندانیان چیزهایی شنیده بودم ممبداً روز دوشنبه هفته گذشته که بسراغش رفتم با خود می گفتم آیا «حیدر ابدی» چگونه آدمی است؟

در یکی از اطاقهای زندان قصر حیدر را دیدم ، باینکه وی بیش از ۲۵ سال داشت ممبداً قیافه اش او را بیش از سنش نشان میداد. وقتی از حیدر خواستم جریان چنانچه را برایم تعریف کند آمی کشید و گفت: من نیتیدانم چه بکنم که یکدیگره قهرم متوجه چیز دیگری باشد و راجع بحیرانی که شما سؤال میکنید متوجه نباشم.

بخدا قسم از روزی که این عمل را مرتکب شدم نه فقط تا کنون یک لحظه فراموش نشده است بلکه مجبورم تا آخر عمر که در این زندان هستم همیشه بیاد چنانچه باشم . بیست و پنج سال پیش من در قریه «حبشی» که از قراء سلسله شاهپور واقع در آذربایجان است متولد شدم. پدر و مادرم اهل تسوج تبریز بودند و چون کارشان در آنجا نگرفت به حبشی آمدند. پدرم تصاب بود و چون مدرسه و کلاسی در ده ما نبود ناچار پدرم از کودکی مرا دنبال کوفسند فرستاد و با اصطلاح چوبان شدم و چون ده چوپانان قریه میشناختند.

در اینوقت چون من دست تنها قادر نبودم کوفسند را بخوبی کنترل کنم خواهرم ام آلبی نیز همراه بصحرا می آمد. نیتانید در آن روزها که بصحرا میرفتیم چه عوالی داشتیم . بجز من چوپانهای دیگری نیز بودند که اتفاق هم بصحرا میرفتیم و پس از اینکه کوفسندهارا در میان علفها آزاد میگذاشتیم خودمان دور یکدیگر جمع میشدیم و تاغروب بانواختن نی و سایر سر گرمیها مشغول بودیم. در میان کله باهایی که هر روز باهم بودیم دختر بی اندازه زیبایی بود بنام «عصمت» که پدرش را سالها پیش از دست داده بود و بانایق مادرش زندگی میکرد ، در آنوقت که اتفاق عصمت و خواهرم بصحرا میرفتیم در حدود ۱۹ سال از سن من میگذاشت و شاید هم از نتیجه همین کسی سنم بود که یکوقت متوجه شدم عشق شدیدی نسبت به عصمت پیدا کرده ام. بهمان اندازه که من عصمت را دوست داشتم بعدها فهمیدم که او از من متفرست.

خودش هم نیتانست چرا از من پدرش می آید میگفت اگر به پیر مرد هفتاد ساله ای شوهر کنم زیاد نا راحت نخواهم شد ولی هر کاری میکنم نمیتوانم که محبت لورا دردم جای دم . آنچه که از دستم

بر می آید برای رام کردن عصمت انجام دادم ولی بدبختانه او همچنان سوار خر شیطان بود و پیاده نیشد.

وقتی دیدم عصمت به پیچوجه حاضر نیشد که عشق مرا بید برد ناکهان آن عشق مبدل بکنیه ای شد و تصمیم گرفتم از او انتقام بگیرم و تنها چیزی که میتوانست مرا راحت کند این بود که عصمت را ساعتی در آغوش بگیرم و بدینوسیله خودم را راحت کنم . چندین نقشه برای انجام اینکار طرح کردم ولی بدبختانه کلیه آنها باعدم موفقیت مواجه شد تا اینکه یک شب خواب کوچکی دیدم که همان خواب باعث شد نقشه دقیقی طرح کنم . آنشب با اوقات تلخ به بستر رفتم نیمه های شب بود که در خواب دیدم عصمت مورد حمله کرگ بزرگی قرار گرفته است و از من کمک میخواهد . کرگ او را دنبال میکرد و عصمت از ترس میدوید و فریاد میکشید .

در اینوقت چشمش در زیر درختی بمن افتاد و باینکه همیشه رویش را از من بر میگردد ایند در آنوقت مع با التماس از من درخواست کمک کرد و من نیز بدنبال کرگ براه افتادم .

عصمت در جلو و کرگ بدنبال او و من نیز در تعقیب هر دوی آنها بودم تا اینکه در یک بیابان خلوت و متروک بآنها رسیدم و با کرگ کلایز شدم چند دقیقه بعد در حالیکه دستم خونی شده بود کرگ را کاشتم و بعد در آن محل خالی از اغیبار عصمت را در آغوش گرفتم و متعاقب آن از خواب بیدار شدم.

همان دقیقه در حالی که می لرزیدم تصمیم گرفتم خوابم را درباره عصمت اجرا کنم و او را بهر طریقی شده بیک گوشه خلوت بیابان بکشم و در آنجا مقصود خویش را با او انجام دهم.

از فردای همان شب برای اجرای نقشه ام مشغول فعالیت شدم تا اینکه دو روز بعد ساعت ۲۵ بعد از ظهر یکی از روزهای گرم تابستان بانجام مقصودم در اثر یک تصادف نزدیک شدم . یکی از کوفسند های عصمت کم شده بود و او کرگ کنان دنبال کوفسندش میکشت من نیز فوراً سر بصحرا گذاشتم تا بلکه کوفسند را پیدا کنم و اتفاقاً خیلی زود به یافتن کوفسند موفق شدم و سپس برای انجام مقصودم کوفسند زبان بسته در صحرا مشغول جستجو شدم .

او را دیدم عرق ریزان در تعقیب کوفسند گمشده اش می باشد . عصمت را به اسم صدا کردم و گفتم کوفسند را من پیدا کرده ام بیا باهم برویم و آنرا بباوریم بیچاره بدون اینکه سوء ظنی بمن ببرد قبول کرد و باهم براه افتادیم و من او را به مکانی که برای مقصود خویش در نظر گرفته بودم بردم و در آنجا مانند کرگی که در خواب دیده بودم با وحمله کردم. عصمت التماس کرد ، اشک ریخت که او را راهی کنم ولی مگر من میتوانستم بانظر او موافقت کنم . عصمت چون از هر طرف راه را بر خود بسته دید بناکهان تصمیم گرفت در مقابل من مقاومت کند .

نیتانید آن دختر شیردل در مقابل من چطور ایستادگی میکرد بطوریکه من دیگر منظور حقیقی خود را از یاد برده بودم و می بایست باعصمت مبارزه کنم دیگر بفرم نمیرسید که میخواهم بدن گوشه آلود آن دختر زیبارا در آغوش بگیرم بلکه سعی داشتم بهر نحوی شده وی را از پای آورم در همین اثنا چوب دستی خود را باقوت

هر چه تمامتر بالا بردم و محکم بسرش زدم. باینکه ضربه خیلی شدید بود ممبداً فرار کرد اما خودم را باو رسانیدم و دومین ضربه را با چوب فرود آوردم.

عصمت چرخشی دور خودش زد و بزمین افتاد و من که دیگر همه چیز را فراموش کرده بودم کارد خود را از جیب بیرون آوردم و با قساوت هر چه تمامتر سرش را از بدن جدا کردم .

در همین وقت ناکهان حامل بجا آمدم و متوجه عمل عجیب خود شدم . نیتوانم برای شما تجسم کنم که چه حالی داشتم ، صدای خش خش درختان که در اثر وزش باد تولید میشد چنان باعث ترسیدنم میگردد که خیال میکردم عده ای ناظر عمل من بوده و اینک میخواهند دستگیرم کنند. با هر جان کنندی بود جسد عصمت را در چادر شبی پیچیدم و در زیر علفها مخفی کردم در اینوقت که میخواستم بطرف کوفسند ها بروم ناکهان از میان چادر محتوی عصمت که در زیر علفها بود صدای خرخری شنیدم .

بیچاره عصمت هنوز جان نداده بود با چوب ضربه محکم دیگری بسرش زدم ، دیگر صدایش قطع شد ، نزد کوفسند ها برگشتم . زن سلیمان که او هم با ما بصحرا می آمد از عصمت پرسید کفتم او را ندیدم چشمش بدستم افتاد که خونی بود گفت این خونها چیست گفتم کوفسند عصمت را پیدا کردم کرگ باو حمله کرده بود چون میخواستم حرام شود سرش را بریدم .

زن سلیمان دیگر چیزی از من نپرسید فوراً خودم را به آب رسانیدم و دست و صورت را شستم و بعد خربزه ای را که در توبره داشتم بیرون آوردم و مشغول خوردن شدم. هوا کم کم داشت تاریک میشد همراهان ما همه از نیتانیدن عصمت نگران شده بودند ولی من بدون توجه به نگرانی آنها کوفسند های خود را برداشتم و بطرف قریه براه افتادم .

وقتی بخانه رسیدم بدخستگی داخل رختخواب شدم که بخوابم ولی مگر خوابم میبرد . درست نیتانم چند ساعت بود مشغول فکر کردن بودم که ناکهان در حیاط بازشد و مادر عصمت وارد منزل شد سراغ دخترش را گرفت گفتم از او اطلاعی ندارم ولی در همین وقت زن سلیمان نیز بآنجا آمد و جریان خونی بودن دست مرا برای مادر عصمت تعریف کرد .

زن داغ دیده که میدانست من نسبت بدخترش کینه ای در دل دارم بشنیدن این حرف شروع کرد بقریاد کشیدن که ای مسلمانان بیچاره حیدر کشت .

صدای او عده ای از همسایه ها جمع شدند و دستهای مرا بستند و بدنبال پیدا کردن عصمت بصحرا رفتند چون نتیجه ای نگرفتند برگشتند و این بار مرا نیز با خود همراه بردند . خودم نیتانم چه قوه ای مرا بی اراده بسوی محل جسد عصمت میکشید بالاخره جنازه پیدا شد .

حال من بدبخت را در آنشب خود شما حدس بزنید. هر کس دستش میرسید کشیده ای بگوشم میزد یا لکدی به پهلویم دیگر نسبتاً بی هوش شده بودم مرا در طویله ای انداختند که صبح به ژاندارها تحویل دهند نیمه های شب بود تازه چشمهایم را روی هم گذاشته بودم که صدای بایی از چادر خاستم مادر عصمت بود ، کارد بزرگی در دست داشت و چند دقیقه بعد بدنبال او زن سلیمان با چراغ وارد طویله شد .

از سجالت جرات نمیکردم بروی آنها نگاه کنم ، مادر عصمت با قساوت عجیبی

کاردش را بطرف من که دستهایم از عقب بسته بود آورد و گفت: دخترم را کشتی؟ پس صبر کن تا تلانی کنم و سپس پشت سرم رفت و نوك کارد را در رانم فرو کرد ناله ای کشیدم و نشستم زمین ، بعد زن سلیمان با چوب بزرگی روی سرم ایستاد و گفت اگر تکنان بخوری با این چوب مغز ترا متلاشی میکنم من که در اینوقت متوجه زن سلیمان بودم ناکهان تماس کارد مادر عصمت را با انگشتانم احساس کردم میخواستم بقب برگردم که حرکت چوب روی سرم مانع شد.

مادر عصمت که دید نیتوانم دفاع کنم با همان کارد بی رحمانه دو انگشت مرا قطع کرد و بعد آنها را بزور در دهانم گذاشت و امر کرد که بجوم . نه میتوانستم فرمان او را انجام دهم و نه قادر به عدم اجرای دستورش بودم بعضی که دوبار دندانهایم را بروی انگشتانم فشار ددی شدید در خود احساس کردم و دیگر نفهمیدم چه شد.

صبح مرا به ژاندارمری تحویل دادند و گفتند که خودم دستم را قطع کرده ام. چون قابل بودم هیچکس حرف مرا گوش نکرد. مرا به تبریز فرستادند، در آنجا به اعدام محکوم کردند فرجام خواستم با پرونده تهران آمدم و در زندان شهربانی بایک سر پاسبان دعوا کردم و با هم قوا او را کک زدیم گزارش دادند که دیوانه شده ام مرا به دیوانه خانه بردند پانزده روز در آنجا از من نگهداری کردند و چون برایشان ثابت شد که دیوانه نیستم دوباره بزندان عودتم دادند و دادگاه جنائی تهران مرا به حبس ابد محکوم کرد .

چند سال است که در زندان قصر ساکنم نه از پدرم خبر دارم نه از مادرم . در زندان با سواد هم شده ام ولی بخدا قسم دلم بگذرد شده که لااقل یکدیگره هم شده مرا آزاد کنند که خیابان های تهران را با خانم های خوشکل و ماشین های قشنگش بتم ولی حیف که این آرزو را برای همیشه باید بگویم

« اسد »

### یادآوری - افتتاح مدرسه ما مار به دهم آبان ماه مو گول شده است

### ماری کله

#### « دوزندگی عالی »

بدین وسیله باطلاع مشتریان محترم و بزه خود میرساند که اینک که پس از مطالعات خود در اروپا مراجعت کرده است سفرش آخرین مدلهای سال بخصوص پالتو و لباس های فصل و غیره را می پذیرد و ضمناً تکمیل مدل های جدید پلیسه در ۲۱ فرم را باطلاع دوزندگان و مشتریان رسانده و جهت پذیرفتن سفارشات حاضر است

نشانی: خیابان اسلامبول طبقه فوقانی آرایشگاه شمشاد دوزندگی عالی ماری کله

## رادیو تست



TEST RADIO

مدلهای جدید رادیو تست با امواج کامل و موج ۷ متر رسید.

رادیو تست از حیث شکل و کار و استحکام بی نظیر است ممکن نیست مدلهای جدید رادیو تست را به بینید و بسندید در ولایات به نمایندگان فروش رادیو تست مراجعه فرمائید .

ناینده انحصاری شرکت رادیو غرب چهارراه اسلامبول جنب سینماها

شماره ۴۸۰

تهران

یکی از روز های نوامبر کادیلک نیرومندی در برابر دستوران لوچیانو توقف کرد و سه نفر مرد ناشناس از آن پیاده شدند. گارسون خوش روی دستوران پیش آمد و با خوشرویی پرسید: «آقایان قصد دارند ناهار صرف کنند؟» یکی از مردان که جوان تر و هیجلی شبیه هیکل ورزشکاران داشت و خم به ابرو آورده بود گفت: «ارباب کجا است؟» خدمتکار زبر لب فرغری کرد و چیزی نگذشت که لوچیانو پیدا شد. سه مرد ناشناس بمجرد مشاهده او نزدیک رفته و یکی از آنان که مسن تر بود گفت: «لوچیانو، بی جهت درصدد مخفی کردن خود مباش، زیرا موقعیکه در امریکای مائریا بدفعات ملاقات کرده ایم» کانگستر کهنه کار ایتالیایی با کمال متانت و خوشسردی گفت:

«از قیافه آقایان معلوم است که امریکایی هستند، در انجام فرمایشهای شما حاشرم...»

مرد سالخورده گفت: «لابد شنیده امی که نام تو در سنای امریکا برده شده و بدین جهت نباید از دیدن ما تعجب کنی. ما آمده ایم توضیحاتی از تو بگیریم.»

لوچیانو مانند کسی که از خودخاطر جمع باشد تبسم کرد و گفت:

«خیلی خوشوقتم که مرا فراموش نکرده اند... لابد نیویورک از غیبت من حوصله اش سر رفته است! یکی از سه نفر که تا آنوقت ساکت بود گفت:

«شاید هم حق با تو باشد، و خیلی زودتر از آنچه تصور نمیکنی به نیویورک برگردی.»

لوچیانو گفت: «چون من به ملت امریکا احترام میگذارم از این رویطور اختصار به پرسشهای شما جواب میکوم و خیلی خوشوقتم که دولت امریکا مرا چندان بزرگ شمرده که آقایان را به دیدن من فرستاده است.»

مردی در تاریکی!..

موقعیکه این سه نفر امریکایی وارد دستوران لوچیانو می شدند، متوجه نشدند که یک گدای زنده پوش در خم کوچک ناظر حرکات آنهاست. چون آنها وارد شدند، مرد گدا نیز به دستوران نزدیک شد و آهسته آهسته پایبای آنان بحرکت درآمد و هر گفتگویی را که به زبان انگلیسی بین آن سه امریکایی رد و بدل میشد به خوبی میشنید. چند لحظه بعد، از آن محیط دور شد و سوتی کشید و در اثر این سوت، سرو کله لوچیانو از پنجره نمایان شد، و سه حلقه دود از سیگار خود به هوا فرستاد. گدای مصنوعی ملتفت شد که اربابش در خطر است و لازم است برای نجات او هندستانش را مطلع سازد، در این هنگام دو چرخه می را که در آنجا پنهان بود بیرون کشید و سوار آن شد و با عجله بست نامعلومی حرکت کرد.

دو روز بعد دستوران گفتگو بین لوچیانو و سه نفر امریکایی ادامه داشت. تبه کار سابق که همچنان به پنجره تکیه کرده بود. آهسته آهسته آن سه پیش آمد و گفت: «آقایان اینطور که می بینم نخواهیم توانست به این سهولت شما را در مورد بی تقصیری خود مقاعد کنیم... شما می فرمایید که قایق موتور داری که در کنار بندر است و متعلق به دوست من ماریو می باشد و وسیله ایست که من با آن به حمل و نقل قایق مشغولم. برای اینکه حسن نیت خود را بشما ثابت کنم هم اکنون شما را به نزدیک قایق مزبور میبرم، بعد از مشاهده نایق و وثوق بی تقصیری من امیدوارم رفع سوء تفاهم بشود و به بیگناهی من پی ببرید امریکاییها پیشنهاد او را پذیرفتند و هر چهار نفر سوار کادیلک قرمز رنگ شده و پس از بیست دقیقه به کنار دریاچه رسیدند.

جزیره متروک

لوچیانو ساعت هجده میخی خود نظری انداخت و اطمینان یافت که قطعاً همدست او آنتونیو در آن حوالی است، برآستی هم مردی در کنار قایق موتوروی ایستاده و چنان وانمود میکرد که آنها را ندیده است. لوچیانو روبرو به آن مرد کرده گفت: آنتونیو، این آقایان که دوست من هستند میل دارند با قیافت آنها را تا جزیره «استلاماریا» ببری.

آنتونیو گفت: «از قضایا شب مرخصی دارم و میتوانم این خدمت را انجام دهم.» آنکاه قایق خود را به آب انداخت و بدو لوچیانو داخل قایق شد، بعد از آن دو نفر امریکایی سوار شدند، ولی امریکایی جوان همچنان در خشکی ماند و گفت:

من با رئیس بندر که از دوستان منست ملاقات میکنم و تا مراجعت شما پیش او هستم، وجود من هم برای شما لازم نیست، تا مراجعت خدا حافظ! این کلمات را چنان با لحن محکم ادا کرد که لوچیانو با تمام رندی متوجه شد که دیگر نمیتواند به او اصرار کند و در دامی که برای آنان گسترده یفتند، لذا با لحن عادی گفت:

«هر طور میل شماست!» آنکاه امریکایی گفت: «تا یکساعت دیگر برگردید.» لوچیانو فهمید که امریکاییها احتیاطات لازمه را مرعی داشته و پلیس ایتالیا را مطلع ساخته اند و اگر در جزیره متروک استلا ماریا بلامی بر سر آنان بیارود فوراً دستگیر خواهد شد. لذا از نقشه پلید خود صرف نظر کرد و بعد از بازدید جزیره به نابل مراجعت کردند، امریکاییها نیز بعد از یک هفته تحقیقات موفق به کشف برگمی از عملیات خلاف قانون لوچیانو نشدند و بناچار راه امریکاد را پیش گرفتند و بازگفتند.

گردن بند الماس

بصدای ارکستر مطبوعی زن و مرد در سالن کازینو به رقص پرداخته بودند. شب جشن و سرور بود. دو آن شب فستیوال فیلم در شهرستان وینر تشکیل یافته و نام ده نفر میلیاردر که در جشن مزبور حضور یافته بودند بر سر زبانها میگشت. زیباترین زنان شهر با آنجا آمده بودند و در شانه هایشان بهترین پوستهای گرانبهاو در گردنشان نفیس ترین زینت هامشاهده میشد. «لیدی آستور» ستاره زیبا و مشهور از خانمی که در کنارش بود پرسید: «این زنی که دو رشته گردن بند الماس دارد کیست؟» مخاطب جواب داد:

«می گویند زن لوچیانو است... البته او را می شناسید که سابقاً تبه کار بوده و اکنون دو نابل اقامت دارد.» یک امریکایی گفت:

«او اشتباه میکند که ثروت خود را در معرض نمایش می گذارد، چون در نتیجه آمد برآستی هم دوسه روز بعد از طرف مقامات ایتالیایی منزل لوچیانو مورد بازرسی قرار گرفت و گذرنامه او را ضبط کردند، معنی این کار چه بود؟ آیا کنکره امریکا بی برده بود که لوچیانو در مدت اقامت خود در نابل مبادرت بدزدی یا معاملات قاچاق کرده است؟ بطوریکه یکی از افسران پلیس ایتالیا میگفت احتمال می رود لوچیانو با مراقبت شدیدی توسط کارآگاهان زبده به امریکاهزام شود تا پرده از زندگی اسرار آمیزش برداشته شود و مجدداً او را به زندان اندازند.

دوستان و آشنایان لوچیانو می گویند اگر هم این موجود مرموز مجدداً دست به عملیات سابق خود میزند برای اینست که سخت عاشق زن خود بوده و تنها برای ارضای

ایران، از مرد گذشته اند. نقشه این عده، اینست که بشوروی ما بفهمانند که بملت گرسنگی و عدم آزادی بشوروی فرار کرده اند و وقتی وارد شوروی شده و سوء ظن پلیس مغنی از آنها رفع گردید، اختیاری راجع با آزادی قفقاز و وغیره در میان مردم بطور غیر مستقیم بخش نمایند.

گفته میشود در میان ارامنه ای که چند سال قبل از انکاف جهان بشوروی مسافرت کردند، عده زیادی از مأمورین مغنی کیتته قفقاز آزاد نیز وجود داشته اند که با تردستی خاصی خود را داخل ارامنه مهاجر نموده و بداخل شوروی راه یافته اند.

متأسفانه فعالیت کیتته قفقاز در ایران بسیار ناچیز و شاید هم درخور هیچ توجهی نباشد، زیرا این کیتته بملت وجود ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ میان ایران و شوروی که بموجب آن فعالیت روسهای سفید و ضد انقلابی را در ایران ممنوع مینماید نسیخواهد

اسرار حمله سر بازان

با فعالیت های خود دولت و ملت ایران را به دردسر و زحمت بیندازد.

اینست که کیتته قفقاز آزاد کلیه فعالیت خود را در ترکیه متمرکز نموده و حتی مبدأ حمله احتمالی ارتش قفقاز را نیز از آن کشور قرار داده است.

گرچه از نقشه های نظامی ستاد، سر فرماندهی ارتش قفقاز هیچگونه اطلاع رسمی در دست نیست اما جسته و گریخته بطوریکه در مطبوعات اروپا شهرت دارد مبدأ حمله این ارتش شهرهای مرزی «قارس» و «اردهان» تعیین شده است.

این دو شهر همان نقاط سوق الجیشی است که چند سال قبل مورد ادعای شوروی بود و میخواست با تهدید و یادداشت پراکنی این دو شهر را از دولت ترکیه پس بگیرد، اما

مدرسه جدید «یا خانم دبیر» کمی انتقادی و آموزنده ای است که بعنوان برنامه افتتاحیه تهاشاخانه تهران زیر نظر و باشرک حجار بروی صحنه آمده است. در این کمیته شهلا - تفکری - مجید حسینی - مهنا - حمید قنبری - شیدا - رسول زاده - فرید - مصدق و شهرزاد شرکت دارند. «مدرسه جدید» یا «خانم دبیر» یک انتقاد بسیار شدید از اوضاع فرهنگی و مخصوصاً طرز اداره دبیرستانها است. کمیته «مدرسه جدید» یا «خانم دبیر» از همان ابتدای شروع نظر مخصوص فرهنگیان را بخود جلب نمود. مادیدن این نمایش را به دبیران، آموزگاران مخصوصاً دانش آموزان توصیه میکنیم شروع ساعت ۷ و نیم روزهای جمعه دو ساعت ۴ و نیم و ۷ و نیم بعد از ظهر.

گفش های زنانه - مردانه و بیچگانه پوشش در شیک و دوام و قیمت منحصر بفرد است. پوشش اول لاله زار



برای خانهای پر مدعایی که بصرف تجمل پرستی و همدوشی با سایرین شوهران خود را وادار به جنایت و دزدی می کنند و سرانجام موجبات بدبختی خود و همسر بیچاره خویش را فراهم می نمایند.

خاطر او است که دست بدزدی و تبه کاری می زند. عشق همچنان که ثروت مندی را بیاخاک سیاه می نشاند، ممکن است شخص بریشان روزگاری رانیز به فعالیت غیر قابل تصویری وادار سازد. این حقیقت درس عبرتی است

دولت ترکیه با سرسختی و مقاومت توانست شوروی را عقب براند و سیاست آن دولت را در مورد تصرف قارس واردهان شکست دهد. قارس وارد همان دارای موقعیت نظامی و سوق الجیشی بسیار مهمی است زیرا با در دست داشتن این دو پایگاه هر قدرت نظامی خواهه توانست بر کلیه قفقاز تسلط داشته و حتی منابع نفت «گروژنی» واقع در جمهوری گرجستان و چاههای نفت باکو را در آذربایجان شوروی بزیر شعاع هدف خود بگیرد.

اکنون افراد ارتش قفقاز آزاد که تحت عناوین مختلف، با مسواقت دولت ترکیه بآن کشور مهاجرت کرده اند، در این دو شهر و اطراف آن پراکنده اند و مترصد این میباشند که از کنفدراسیون قفقاز آزاد با آنها فرمان یورش بطرف قفقاز داده شود صرف نظر از این قسمت، در داخل قفقاز نیز از جان گذشتگان قفقازی، مشغول فعالیت هستند، چون از داخل مرزهای شوروی هیچگونه خبری بخارج نمیرسد از فعالیت آن عده نیز هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

کیتته قفقاز آزاد، با تبلیغات شدیدی که توسط رادیو بزبانهای گرجی، ارمنی ترکی آذربایجانی برای ملل مختلف قفقاز می نماید امیدوار است در داخل قفقاز نیز بتواند، اغتشاشات و خرابکاریهایی بوجود آورد. بقراریکه یک نفر از فراریان قفقازی حکایت میکرد بر اثر این تبلیغات چند تن از اهالی قفقاز توانستند چند سال قبل در اسکله باکو، آتش سوزی بزرگی راه بیاورند. این آتش سوزی بقدری مهم بود که موجبات وحشت مسکو را فراهم آورد، زیرا بیم آن میرفت که چاههای نفت باکو آتش بگیرد.

گفته میشود شعله های این آتش تا چهل کیلومتری ساحل دریای کاسپین رسید و خسارتی که این ساپوتان وارد کرد، بیش از ۵۰ میلیون روبل بوده است.

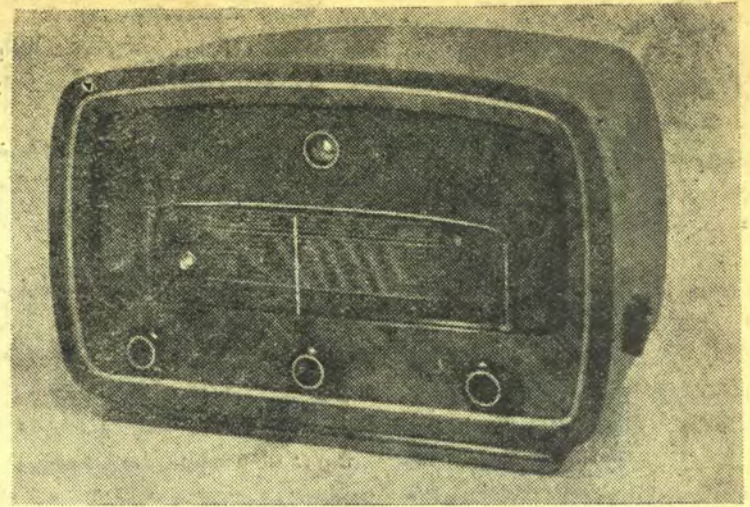
در همان موقع در مطبوعات باکو، منجمله روز نامه «باکنسکی رابوچی» موضوع خرابکاری منعکس شد و حتی این روزنامه نوشت که این آتش سوزی توسط چندتن از قفقازی های افراطی «منظور میهن پرست افراطی است» بعمل آمده است. موازی با این اقدامات، چند هفته پیش که ژنرال ریجوی برای بازدید مرزهای ترکیه و شوروی بآن کشور مسافرت کرد، مجدداً تجهیزات آماده باش ارتش قفقاز بصورت عملی تری درآمده است.

بهترین دلیل این موضوع وحشت فوق العاده کرمیلین از بازدید ژنرال ریجوی میباشد و گویی خود شوروی بهاهم از آمادگی و تجهیز ارتش قفقاز در ترکیه بومی برده اند که مقارن مسافرت ریجوی به ترکیه داد و فریاد راه انداختند که دولت ترکیه میخواهد عشایر و افراد محلی مرزی را علیه جمهوری قفقاز بشویراند.

گفته میشود افراد ارتش قفقاز آزاد کاملاً مجهز و آماده میباشند و در فرصت مناسب، حمله خود را برای آزادی قفقاز شروع خواهند نمود.

دانستنیها ۱۱۳ میلیارد سیگار آمار یکی از کارخانه های سیگار سازی نشان میدهد که در سال ۱۹۳۹ سه میلیارد و هفتصد و پنجاه میلیون و در سال ۱۹۵۱ صد و دوادزه میلیارد سیگار تهیه کرده است.

بیمعی اغلب جویا میباشند که چرا آجر تیره دار قرمز رنگ و زیبا که اخیراً در تهران متداول شده با اسم آجر بهمنی است این آجر بکارخانه بهمن ابتکار کرده و اختصاص بکارخانه بهمن دارد و چون در خاکستر آن مواد شیمیایی بکار میرود که سری است غیر قابل رقابت میباشد.



از دهه سال قبل یعنی پس از کشف رادیو ساختمان دستگاههای گیرنده رادیو در مجارستان شروع شد. کارخانه های رادیو سازی مجارستان در اولین کارخانه جانی است که شهر جهانی کسب کرده و با تولید بهترین دستگاهها سهم بزرگی در پیشرفت صنعت رادیوی دارد. رادیوهای آریون در تمام ممالک اروپا و ماوراء بحاره وجود است. هنگام ساختن رادیوهای سال ۱۹۵۲ کارخانه آریون احتیاجات تمام بازارهای دنیا را در نظر گرفته است. رادیو آریون از لحاظ فنی و ظرافت فوق العاده جالب بوده و با اندازه ها و مدل های مختلف برای تمام منازل مناسب است.

اینک شرح مدل های مختلف رادیوهای آریون ۱۹۵۲ با اینکه ظاهراً کوچک است ولی قویترین و حساسترین رادیو ۵ لامپ و ۶ موج است که صدای دورترین فرستنده ها را کاملاً قوی و صاف توسط بلندگوی زیبای خود پخش مینماید. با برق آنترایف کار می کند و مصرف برق آن ۴۰ وات در ساعت است. با دستگاه تبدیل برق از ۱۱۰ تا ۲۲۷ ولت ۱۵۰ ۲۳۰ مجهز میباشد دارای لامپهای FCH42 - EAF42 - EAF42 - EL41 - AZ41 کارخانه توگسترام میباشد آریون ۴۴۲ مدلی است کاملتر و قویتر که با برق آنترایف و تبدیل شده از ۱۱۰ تا ۲۴۰ کار می کند.

این دستگاه ناموج های کوتاه - متوسط - بلند و ۶ موج پخش شده مجهز بوده و حساسیت فوق العاده دارد. غیر از چشم رادیوی دارای لامپهای 6BH6 - 6BA6 - 6AT6 - 6AQ5 - 6X4 - 6Y4 - 6Y5 دارای بلندگوی مخصوص و صدای بلند با قوت ۴۰۵ وات و بلندگوی اضافی بوده و ممکن است گرامافون هم به دستگاه اضافه شود.

آریون B ۴۴۲ دستگاهی است با سه موج کوتاه پخش شده که امواج را پروشی و آسانی موجهای متوسط و بلند پخش مینماید و با برق آنترایف تبدیل شده از ۱۱۰ تا ۲۴۰ وات کار می کند. دارای لامپهای توگسترام 6AT6 - 6BA6 - 6BE6 - 6AQ5 - 6X4 - 6Y4 - 6Y5 و جبهه چوبی زیبا که با چوب بلوط مزین شده میباشد.

بزرگترین دستگاههای آریون 882 میباشد که دارای ۷ موج بوده و با قدرت فوق العاده و برق آنترایف کار می کند. با لامپهای توگسترام ECH21 - EF22 - ECH21 - EBL21 - EBL21 - ECH21 - EF22 بلند و متوسط کوتاه دارای ۴ موج پخش شده میباشد. اسه های فرستنده ها روی ۷ صفحه شیشه ای عمودی نوشته شده است. قدرت پخش صدا ۸ وات توسط دو بلندگو که یکی از آنها بسیار قوی و مخصوص صدا های قوی و دیگری برای صدا های ضعیف است. دارای دستگاهی است که قدرت پخش را زیاد و صدا را طبیعی پخش مینماید. فرستنده ها را از هم جدا مینماید و تمام اختراعات جدید در این دستگاه کار گذاشته شده با برق آنترایف ۱۱۰ تا ۲۴۰ کار می کند. جبهه چوبی لوکس مزین شده با چوب بلوط. رادیو های آریون ۱۹۵۲ کاملترین دستگاه های رادیو است که دارای تمام امتیازات یک دستگاه گیرنده قوی میباشد.

دیپلونا



۱- چراسر شامپو  
۲- طاس است  
۳- نمیخواهید از ریزش موهای خود جلوگیری کنید؟  
۴- از این به بعد از داروی جدید آلمانی بنام دیپلونا استفاده نمایید.

محل فروش مغازه پروین لاله زار نو مقابل پاساژ گل

آلکاسلزر  
خشک خست را مرتع مینماید

آلکاسلزر که ممکن مطمئناً برای سردرد است خستگی دماغی و گرفتگی عضلات شما را رفع مینماید. بعضی احساس ناراحتی و خستگی - ضلالت فوراً آلکاسلزر مطبوع و خوشمزه را استعمال نمائید تا فوراً آسوده و راحت شوید. آلکاسلزر را از داروخانه ها دریافت و اثر معجزه آسای آنرا آزمایش فرمائید.



فیزیوتراپی برای معالجه اعصاب و تقویت بدن  
لاغر شدن، تناسب اندام، زیبایی صورت، بوسیله ماساژ طبی الکترو تراپی  
برای دفع چروک صورت و ترکهای پوست شکم، محو کردن خال و سوزاندن موهای صورت بخیا بان شاه چهارراه یوسف آباد

**مطب فیزیوتراپی ماساژ طبی**  
مراجعه فرمائید  
تلفن ۴۲۳۴۸

بچه ها مزه میدهیم  
> نوپاگان ایران < روز نامه دختران و پسران با بخش مخصوص کودکان بزودی منتشر خواهد شد. تک شماره دو ریال - آبونمان سالیانه ۱۰۰ ریال  
خیابان سعدی - پاساژ سعدی تلفن ۳۹۰۳۸

هنرمندان عالی پرش و دوزندگی بهشت  
تحت نظر بانوی دیبلمه مطابق آخرین مترو پاریس پرش و دوخت را بانوان عزیز می آموزد برای تماشای مترو بی سابقه این هنرستان یکدفعه هم شده تشریف بیاورید خیابان شاهرضا میدان فردوسی جنب ایران شهر کوچه رفعت جاه تلفن ۲۳۹۸۲

درمان قطعی و کامل سوزاک  
معالجه امراض مقاربتی  
دکتر جلال بهیزاه  
خیابان شاپور جنب سینما جهان  
نرسیده به بوذرجمهری

آقای باقری  
نابنده فروش تهران مصور دربندر پهلوی

قرص پلاتین  
مسکن دردها  
تکثیر کننده قری سردرد و سردی  
کوب مروای زمان  
فروش کلید داروخانه ها

**پنِترو PENETRO پِنِترو**  
بارتی جدید اجناس دارویی پنِترو که مدتی کمیاب بود رسید و در تمام داروخانه ها به فروش می رسد. هر از عمده فروشی دارویی باید ز سرای بیلدیک مینو دارویی اتفاق ناصر خسرو مؤسسه خورشید

لطافت و درخشندگی این موهای زیبا که به سر زبانها افتاده در اثر شستشوی با شامپو کرم شامپو کرم گستر نفیرت برسد بهترین شستشوی آلمانی تیت شده است.  
دکتر نفیرت بوجود آمده است.  
مرکز فروش: بنگاه داروئی نیک ناصر خسرو تلفن ۳۳۸۴۲

مینه یا قشر سخت و درون کف پا  
رفع درد در کمترین مدت  
و علاج پینه باروش  
معاجه دکتر شول انجام پذیر پاش  
نابینگی دکتر شول لاله زار مقابل کوچه خندان. تلفن ۳۹۰۲۰

مینه! این را من می دانم! این را من می دانم! این را من می دانم!  
نمیدانم و شستشوی با شامپو کرم گستر نفیرت  
مصرف کنید.  
این شامپو کرم گستر نفیرت را روزی یک بار بشوید.  
دکتر نفیرت آتشنا شده بودم.  
عجب من نمیدانستم این شامپو کرم گستر نفیرت را با شستشوی با شامپو کرم گستر نفیرت  
زیبا و لطافت با شستشوی با شامپو کرم گستر نفیرت  
دکتر نفیرت  
کانون آبی شستشوی

مینه یا قشر سخت و درون کف پا  
رفع درد در کمترین مدت  
و علاج پینه باروش  
معاجه دکتر شول انجام پذیر پاش  
نابینگی دکتر شول لاله زار مقابل کوچه خندان. تلفن ۳۹۰۲۰

شماره ۴۸۰  
تهران مصور  
This content downloaded from 88.166.170.219 on Fri, 12 Jan 2024 15:48:23 +00:00  
All use subject to https://about.jstor.org/terms



مسافر ریشو - مرد که خجالت بکش و ریش مرا ول کن!  
مسافر دیگر باخونسردی - مگر می خواهید در ایستگاه بندی بیاید شوید؟



کاکاسیاه اولی - غذای رئیس بالاخره حاضر شد؟  
کاکاسیاه دومی - نه! هنوز نیفته زیرا هنوز از چشمش آب بیرون میاید و از دهانش صدا!  
سرخ پوست در دندانسازی



سرخ پوست بدکتر دندانساز - یاالله این چرخ را چند دقیقه بدنجان صاحب مرده ات بگیر تا به بینی بسر مریضها چه میاید!!



معلم - این چه وقت مدرسه آمدنت؟  
بچه - پدرم کار لازمی با من داشت که توانستم رودر بیام!  
معلم - بدرت نمی توانست آن کار لازما بدیگری رجوع کند؟  
بچه - نه! زیرا هیچکس حاضر نبود بجای من دو کشیده بخورد!



دکتر - برای رفع بیخوابی شما شش مرتبه میتویم که تا یکماه از ساعت ده شب تا صبح هر نیمساعت یک قاشق سوپخودی بخورید. بیابار - باین ترتیب دیگر معالجه خواهم شد و این دوا برای من خواب میآورد؟  
دکتر - بطور قطع نمیتوانم اظهار کنم ولی بهرحال این شربت بخواب شما کمک مؤثری مینماید!!!



# تفریح و خنده

## شکار چی ناشی



خرگوش باسگ شکارچی بر میگردد!!

## سزای نیکی

روزی اداره پست لهستان کافسلی دریافت داشت که عنوان آن چنین بود: «از پیشگاه خداوند متعال بگذردم رئیس پست ناچار کاغذ را به وزیر پست و تلگراف داد و او هم کاغذ را عیناً به مارشال پیلسودسکی پیشوای فقید لهستان تقدیم کرد، موضوع کاغذ درد دل خیاط بدبختی بود به خداوند که برای جلوگیری از ورشکستگی و در نتیجه خودکشی خود و بی سرپرست گذاشتن خانواده اش یکپزار و سیصد ایره از خداوند بقدرت تقاضا کرده بود.

مارشال که شخص بزرگواری بود به خزانه دار قصر ریاست جمهوری دستور داد که با نصد ایره بخیاط مزبور پیراژد چند روز بعد مجدداً اداره پست کاغذی بعنوان خداوند دریافت داشت، خیاط در آن کاغذ بگذاشت نوشته بود که: از مرحمت شما متشکرم ولی خواهشمندم منهد وجوه را توسط قصر ریاست جمهوری نفرستید چون مارشال پیلسودسکی نصف آنرا برای خرج سربازان خود بجهت میزند»

## در سربازخانه



وکیل باشی - بله جناب سروان این سرباز در حالی که صدای الاغ را تقلید می کرد مثل شما ادای فرمان دادن را در میآورد!

## حل جدول شماره ۴۷۸

اقتی - ۱ - بنام - بدمه - کان - ۲ - اجری - تند - آری - ۳ - قوز - اردیبهشت - ۴ - یارخوب - هند - ۵ - وزغ چه - کازر - ۶ - سرمای خارج - نفت - ۷ - تک - فرش - ۸ - یب - ناک - هیچ - شماره - ۹ - آباد - ۱۰ - دربرینه - راز - مداومت - ۱۱ - مرد مرتاض - ۱۲ - دها - ابن - یگانه - تاک  
عمودی - ۱ - باقی - سکنی - ۲ - نجوا - رکاب - وجب - ۳ - اردو روم - کلردان - ۴ - خزاف - دام - ۵ - بت - وغیره - زردی - ۶ - آقا بیخشد - تک - ۷ - مار - چایچی - ۸ - ا - رعد - مرغ - رمضان - ۹ - هدیه جمشید - نه - ۱۰ - تک - ۱۱ - امنا - ۱۲ - کاهدان آهودشت - ۱۳ - ارش - زفیر - مهیا - ۱۴ - نیت - رتبه - تارک

کلوپ حیوانات جوان مرده...  
پرزهای موی سفید از مرگ سگها و کره های خود با وضع بیسابقه می شون و زاری میکنند!  
اخیراً کلوبی در انگلستان تاسیس شده است که مخصوص حیوانات مرده است، هر کس کره و سگ خود را دوست دارد میتواند پس از مرگ آنها را به این کلوپ بسپارد، کار این کلوپ اینست که این حیوانات را در محل مخصوص بطرز جالبی دفن میکنند تا صاحبان آنها بتوانند از سگ و کره های مرده خود دیدن کنند.

منظره بسیار جالب در این کلوپ، صحنه کره و زاری و ناله و شیونی است که پرزهای موسفید از مرگ سگها و کره های جوان مرده خود میکنند، این کلوپ در ضمن دارای اجاق مخصوص سوزاندن جسد حیوانات است که بنا به میل صاحبان سگها و کره ها آنها را سوزانده و خاکسترشان را در حیشه ای قرار میدهند. کلوپ مزبور دارای ۱۴۰ عضو است. ولی رئیس آن میگوید تا چند ماه دیگر ۱۰۰۰۰ عضو خواهد داشت، حق عضویت کلوپ سالی ۵۰۰ فرانک است، این پول را صاحب کلوپ صرف قشنگی باغ و معطر کردن جسد حیوانات و مقبره آنها میکند!!



مادر - بچه چرا داری چپ می کشی؟  
پس اسباب بازیهایت چه شد؟  
بچه - آنها را با چپ با بزرگ عوض کرده ام!



دزد در محکمه دکتر

## جدول کلمات متقاطع



اقتی:  
۱ - وقتی کارد به استخوان رسید می کنند ۲ - شیشه پله ای در کار نیست ۳ - البته در جیب جا می گیرد - دانشش هوش و حواس میخواهد ۴ - پاسبان میدهد ریسان - اگر برای شامم آوردند کاری بدندان نداشته باشید ۵ - در سرحد ایران جاری است - وسط زمین فوتبال ۶ - مال بریدن - موهای فرق سر تا کمر - کهنه پشتر از تاز ۷ - کلای خارجی را اینطور میکنند تا در دسترس باشد - امدی به بچه داشتن ندارد ۸ - نازش را به شیرینکاری میدهند - مینهند تا بگیرند - می بیند که عباسقلی خان ۹ - درجه طیب چه را نشان میدهد - فکر و ذکرش خوردن است ۱۰ - اگر اینطور نکنند جنجالی پیا نیشت ۱۱ - جای خطر ناک و محل هلاک  
عمودی ۱ - اشخاص بدجنس برای دیگران میدوزند ۲ - در این هنگام بچه نیست ۳ - آدم اینطوری ویر پا چلاق نیست ول میگردد - ادارها میگیرند ۴ - دانشش خوب نیست ولی میگیرند تا از زاتر بخرند - مگر و تزویر - توسن عاقبت میشود ۵ - بعد رشد نرسیده - از مادر مهربانتر نیست ۶ - پهلوان - هر سال یکی از اینها میگذرد - رها ۷ - عفوان - ماهی بر سرانگشتی ۸ - شیوا - دیدنی است اما پیش از رؤه استقامت را از این بیاموزید ۹ - دشمن گرگ - برادر سرکار ۱۰ - پهلوان باستان ۱۱ - مرغ و بره اینطوری لذیذ است. (حل جدول در شماره آینده) از: ا. نورانی



نقشه سحر آسا  
این نقشه مسابقه نیست بلکه یک سرگرمی است برای بزرگها و کوچکها کاغذ نازکی روی آن انداخته و بشربت زبردت کنند.  
۰ - سفید  
۱ - پشت گلی  
۲ - قرمز چگری سوخته  
۳ - سبز روشن  
۴ - سیاه

# امریکا را باره ایران اشتباه میکنند

مقاومت ملت ایران در برابر انگلستان بهیچ چیز جز با حاکمات ملی بستگی ندارد  
خبرهای مختلفی که از ایران بامریکا میرسد همه را در چار حیرت ساخته است

دکتر صدق به عنوان یک پیشوای آزادیخواه و یک مخالف سرسخت انگلستان شناخته شده است

یک امریکائی عداوتخواه میگوید انتشارات بعضی از مطبوعات امریکا

علیه نهضت ملی ایران به «زوزه مگان» شبیه است...

بزرگترین ناراحتی امریکائیه از اینست که مبادا دکتر مصدق

بطرف کمونیست ها متمایل شود



## بسیاری از امریکائیهای بیغرض و عدالتخواه بدکتر مصدق و افکار او احترام میگذارند

صدور این قوانین عملیات این کمیتهها هر قدر هم که ظالمانه بود مهادتک قانون مصوب میشود، ولی این قوانین آنها را غیر قانونی اعلام نمود. باید دید که آیا این جریان شبیه بموقیعت فعلی ایران نیست؟ آیا یک کشور معتدل نمیتواند قوانین داخلی خود را بنفع توده ملت تغییر دهد و آیا برای دولتهای دیگر غیر ممکن نیست که چنین نیروی حکومتی را از پای در آورند؟

## سگهائی که بنام مفسر یا خبرنگار پارس میکنند

تقریباً تمام کسانی که من با آنها در باره مفسرین و خبرنگاران امریکائی صحبت کرده ام از بعضی جهات آنها را به سگهائی که پارس می کنند تشبیه نموده اند. این خبرنگاران فقط وظیفه دارند روزه بکشند. این زوزه ها بهیچوجه این معنی را نمیرساند که کسی با پارس میشود واقماً آدم بدی است، و باز این صدا هرگز نمیرساند که خود آنها نیز به آنچه میکنند ایمان دارند. عده زیادی از این سگها فقط برای صدای خوبی که دارند انتخاب شده اند و تنها آنچه را که دیگران در اختیارشان میگذارند بازگو میکنند ولی ما خوب تشخیص میدهم که آنچه این خبرنگاران میبارند میکنند اغلب شایعات بی اساس و حدیثات مردمان عادی است. سوء تفاهات یا اشکالاتی که در ترجمه مطالب باپشان دست میدهد و مفهومات متعددی که بعضی از جملات یا کلمات دارند بدو ساختن آنان از حقایق کمک بسیار میکند. از طرف دیگر خبرنگاران مایلند افسانه های قابل توجهی بنویسند، درحقیقت اینان آرزو مندند چنان با حرارت پارس کنند که تمامت زیادی وقت عده ای را جلب نمایند. آرزوی دیگر این دروغ پر دازان اینست که همیشه میکوشند تا با ما خبره خبری تازه که دیگران نتوانسته اند بدست آورند مورد تحسین مدیران جرائد خود واقع شوند و همین مطلب است که آنها را وادار می کند تا با اطلاعات ناقص خود رنگهای مختلف بدهند و ناشیانه در تفسیر بسیاری از وقایع غلو نمایند. این دگرگون جلوه دادن حقایق موتمنی بتهنهای قوت خود میرسد که خبرنگار از یک کشور خارجی آنها از یک مملکت دور دست که اطلاعی از وضع آن ندارد خبری بدهد، یا تفسیری مغایر نماید. چون خبرنگاران مجبور نیستند که معلومات معینی را فرا گیرند یا دارای پروانه مخصوصی از

که اگر ایران در مبارزات خود علیه انگلستان راه خطا می پیماید بایستی گفت ما نیز در گذشته اشتباه کرده ایم. من گمان میکنم دیگر آرزوهائی که انگلستان می تواند کشورهای دیگر را مهار کند و با چشم بسته به طرف که میخواهد بکشانند سپری شده است.

در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم نیروی دریائی انگلستان کشتی های مازا در دریاهای متوقف میساخت و سر نشینان آنها را برای خدمت در کشتیهای خود با سپری میبرد. در سال ۱۸۱۲ ما علیه این ظلم ناجوانمردانه انگلستان قیام کردیم و بالاخره نیز انگلستان را شکست دادیم، این گوشه ای از تاریخ مبارزات ما علیه انگلستان است اکنون نیز باز انگلستان ظالمانه دست به توقیف کشتی های ما زد و این بار برای بیجا بردن نفت یک کشور فقیر و محتاج بدون اینکه قانوناً و وجداناً در این کشور حقی داشته باشد باینکار مبادرت میورزد.

عده یادی از امریکائیهاداران این عقیده هستند که در شرایط کنونی دنیا باید امریکا برای انگلستان یک دوست صمیمی باشد و بگویند اگر شکافی بین روابط انگلیس و امریکا بوجود آید، توازن نیروی جبهه کمونیسم در عالم بخطر خواهد افتاد. اینان گاهی نیز از حقوق پایمال شده انگلستان در ایران سخن میزنند در صورتیکه اصولاً انگلستان دیگر حقی به نفت ایران ندارد در عین حال این احساس رفته رفته در امریکا تقویت میشود که هر وقت در مسائل مختلف منافع انگلستان در میان بود، حکومت ترومن دست از روش دموکراتیک نسبت بکشورهای دیگر برداشته و محافظه کارانه طوری رفتار کرده است که بضرر این کشورها تمام شده و بسا این وضع حتماً بعد از انتخابات نوامبر تغییرات کلی در این سیاست داده خواهد شد.

ما با انگلیسها دوست هستیم، با اینحال اطمینان دارم که در کشمکش نفت اغلب امریکائیان طرفدار ایرانند. ماهنوز بخاطر داریم که چگونه کمبانی های نفت امریکائی با آنکه از مکزیک هانیرو، مندتر بودند معیناً مجبور شدند دست از میدان نفت مکزیک بردارند و آن را ب مکزیک بیاورند و اگذار نمایند.

البته نباید گمان دولت امریکا در آنوقت کوشش بسیار کردند و صدای فراوان برآوردند ولی آخر الامر کارهای از پیش نبردند. عده ای از امریکائیان قونینی را که دولت برای محدود ساختن انحصار و عملیات غیر عادلانه کمبانیهای عظیم نفت امریکا از مجلس گذراند بخاطر می آورند. قبل از

آنان وجود دارد بسیار عمیق و صمیمانه است. مخصوصاً تأسف مایشترا از اینجهت است که طریق مؤثری برای کمک عملی ب مردم ایران بنظرمان نمیرسد.

البته در نظر اول بهترین راه کمک ایران اینست که روشی پیش گیریم که در پرتو آن ایران بتواند روی پای خود بایستد و در مقابل انگلیس مقاومت نماید و نفت خود را ب قیمت عادلانه بفروشد و برساند. ولی این عقیده که شورویها با نفوذ و وسائلی که دارند ممکنست از کمکهای مادی ما استفاده نمایند مانع از ارسال یک کمک فوری و عاجل برای ایران میگردد. در چین مادچار همین وضع شدیم زیرا کمکهای که بمیلون چین میشد بلافاصله بطور غیر مستقیم در چنگ کمونیست ها می افتاد و همین مطلب باعث شد که امریکا از کمک بچین دست کشید و یکباره آن کشور پهناور را راه ساخت. عده زیادی مایلند که بایران کمک کنند ولی معتقدند که اگر کمکی فرستاده شود، حتی قسمت ناچیزی از آن هم بدست مردم ایران نخواهد رسید.

اینان میگویند تنها ایران نیست که در آتش فقر میسوزد بلکه در اطراف ایران و همچنین در سایر نقاط کیتی کشورهای دیگری هستند که محتاج کمک فوری و مؤثرند و واضح است که امریکا آنقدر قدرت ندارد که از عهده سروصورت دادن به وضع مادی این ممالک بر آید.

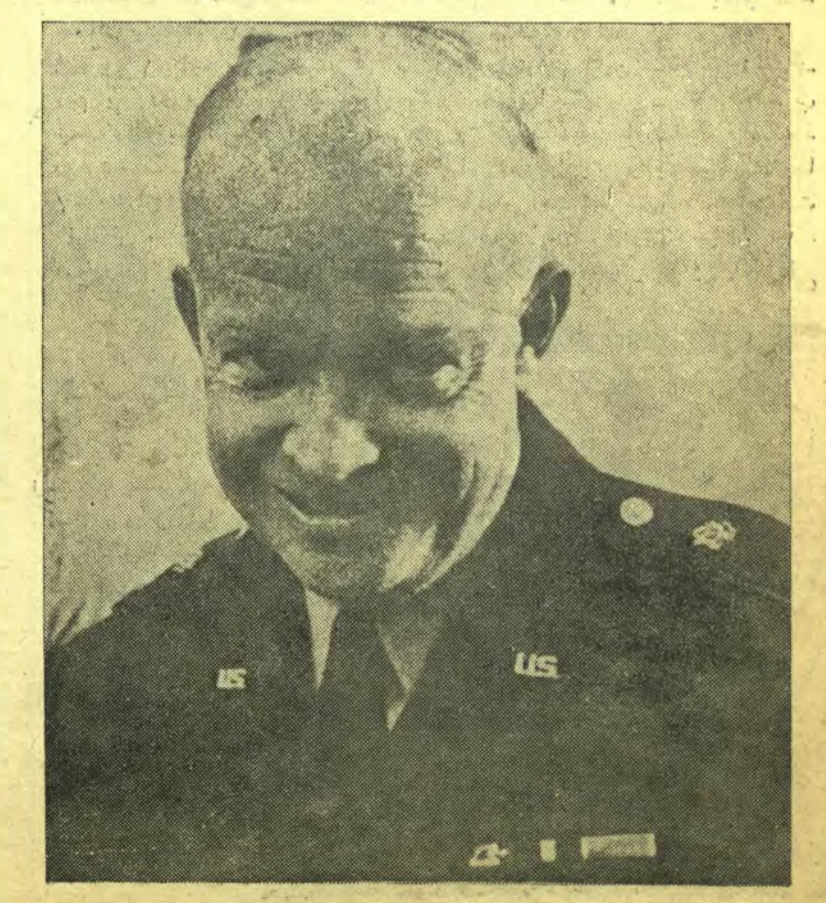
در جواب اینان باید گفت که در میان این کشورها فقط ایران است که احتیاج به کمک مادی ندارد. بنابراین بایستد برای ایران فرصتی درست کرد و شرایطی بوجود آورد که بتواند از آنچه دارد خود بتهنهای استفاده کند.

گروهی در امریکا از سر سختی عجیبی که دکتر مصدق در مبارزه علیه کمونیسم و همچنین انگلستان نشان داده و زحماتی که برای اصلاح امور داخلی ایران متحمل شده است سخن میزنند و سبب اضافه میکنند که بایستی هر طور شده بدون فوت وقت بایران کمک کرد. زیرا امریکا طرفدار آزادی است و بایستی از مردمانی آزاده و فداکار که میخواهند در کشوری مستقل آزادانه زندگی کنند پشتیبانی نماید.

کشمکش بر سر نفت امریکائیان در زمان کودکی در مدارس از جنگهای انقلابی ملت امریکا علیه انگلستان اطلاع مییابند، و امروز شباهت زیادی بین این-نگها و مبارزات کنونی ایران می بینند یک راننده اتوبوس چند روز قبل بن گفت

که ایشان هنوز موفق نشده اند یک نظریه ثابت و منطقی در باره ایران اتخاذ نمایند. نکته ای را که باید در اینجا تذکر کرد هم اینست که وقتی من در مطالب خود جمله «اغلب امریکائیان» را ذکر میکنم و یا اظهار عقیده ای مینمایم، لطفاً متوجه باشید که منظور من اشخاصی هستند که منفرداً و شخصاً طرف مکالمه یا مکاتبه من قرار گرفته اند و بهیچوجه جنبه نمایندگی از طرف عده و یا سازمان بخصوصی را نداشته اند. تا آنجا که من مطالعه کرده ام هنگامیکه نام ایران برده میشود کلماتی از قبیل «محرومیت» «رنج» و «ناراحتی» در نظر ما امریکائیها مجسم میگردد. این احساسات بسیار شبیه احساساتی است که از شنیدن خبری مانند طغیان رودخانه یا زمین لرزه شدید در یکی از نواحی پر جمعیت امریکا بطوریکه بساید هنوز ایران را نشناخته اند ولی تأسف و تائیری که از گرفتاریهای اخیر ملت ایران در قلوب

## اگر ژنرال آرنه اور در انتخابات امریکا پیروز شود، سیاست امریکا در باره ایران و کشورهای شرق تغییر خواهد کرد



This content downloaded from 88.166.170.219 on Fri, 12 Jan 2024 15:48:23 +00:00 All use subject to https://about.jstor.org/terms

۱۸۰ نفر انگلیسی هم در ایران بکار تجارت، کشاورزی، مهندسی اشتغال دارند و ۷۰ نفر زن انگلیسی نیز در ایران زندگی میکنند که با اینکه بمقد مردان ایرانی در آمده اند ممالک ملیت خود را از دست نداده اند.

مؤسسات انگلیسی

انگلیسها در ایران دارای ۱۴ مؤسسه مختلف تجاری و مذهبی و مهندسی و بهداشتی هستند که مهمترین آنها عبارتست از: ۱- شرکت «افریکن ایشر کورپوریشن» بدیریت «وتال» ۲- شرکت «ایستفن پنچ» بدیریت «استریکر» ۳- شرکت «یه رویال بدیریت «هنکاک وهکس» ۴- شرکت «بی-او-اسی» بدیریت «حکیم» ۵- شرکت «فاولر اینشورنس» ۶- شرکت «ایران غرب دنلب» بدیریت «رودس» ۷- شرکت «سرالکساندر کب و شرکاء» ۸- شرکت «فرکستن» ۹- شرکت «یونا هداستیل» که مرکز همه آنها در تهرانست ۱۰- شرکت «گری مکتری» و شرکاء ۱۱- میسیون ظاهر آ مذهبی اصفهان که در رأس آن اسقف «تامسن» قرار دارد ۱۲- مریشخانه «مرسلین» بدیریت دکتر «ویلز» ۱۳- هیئت متخصصین و مهندسین انگلیسی سدکوهرنگ در اصفهان ۱۴- هیئت مهندسین لوله کشی آب شیراز

۴۴ نجار

انگلیسها از یکماه قبل شروع بجمع آوری اسناد و مدارک خود که در بایگانی راکد و جاری سفارت وجود دارد نموده اند و برای حمل این اسناد ازدو هفته قبل ۲۴ چهار در سفارت مشغول ساختن صندوقهای بطول یک متر و نیم و عرض یک متر هستند. این صندوقها که از چوب بسیار سختی ساخته شده در طرفین آن دودست گیره باطنایهای محکم تعبیه شده، تا حمل و نقل آن آسان باشد اسناد و مدارک در بسته های جابی که دور آنها بوسیله پارچه های برزتی پوشانیده شده قرار دارد.

این بسته های جلی راداخل صندوقهای چوبی میگذارند. تاکنون مقدار زیادی از اسناد و مدارک بوسیله هواپیمای نظامی وابسته هوایی سفارت انگلیس از تهران به شداد حمل شده. اما از یکماه قبل بستندمین ایرانی سفارت انگلیس دستور داده شده که بفکر کار برای خود باشند زیرا ممکن است در آتیبه نزدیکی بوجود آنها احتیاجی نباشد.

چه کسی در تهران ولندن میماند؟ از جمله کسانی که ممکن است در سفارت انگلیس در تهران بماند، یکی «دری شیر» و دیگری «وست کات» منشی سفارت است، اولی فارسی را خوب میداند و تلگرافچی ماهری نیز میباشد. یکی از کسانی که گفته میشود ممکن است از طرف دولت ایران در لندن بماند محمود ملایری دبیر اول سفارت شاهنشاهی و وابسته مطبوعاتی ایران در انگلستانست

هزارو یکشب و فرمانروایی سروس کبیر بخوبی میشناسند. باوجود این از آنجا که امریکائیها بوضع ایران کنونی آشنائی کامل ندارند اغلب از چگونگی افکار و طرز زندگی ایرانیان فعلی بی اطلاعند. از دوستان من آنها که با محصلین ایرانی مقیم امریکا ملاقات کرده اند از دیدن آنها بسیار خوشوقت شده اند.

من و دوستانم همگی در این نکته متفق القولیم که تاکنون جوابهایی که صمیمیت و شایستگی امیر بهنام و یا احمد امیرداد داشته باشند درین محصلین خارجی ممالک دیگر کمتر دیده شده اند. مخصوصاً طرز تفکر این جوانان بیشتر از هر چیز دیگر موردتحمین موقوف میشود.

دکتر مصدق در امریکا بعنوان مردی سرسخت و ثابت قدم در مقابل انگلیسها شناخته شده است. مقاومتی که ایرانیان در برابر انگلستان نشان میدهند، مقاومتی است که به هیچ چیز دیگر جز احساسات ملی ایرانیان تکیه ندارد

دکتر مصدق در امریکا بعنوان یک پیشوای نیرومند شناخته شده است. وی با وجود موانع و مشکلات فراوانی که سرراه خود داشته است بالاخره موفق گردید که در ایران یک حکومت ملی بوجود آورد. متأسفانه فقط عدم مددود از مآز اصلاحات دموکراتیک او اطلاع داریم. وی همیشه در عملیاتش منافع توده مردم را در نظر دارد.

بزرگترین ناراحتی برای ما اینستکه دکتر مصدق ناچار شود بجانب کمونیستها متمایل گردد، و بالاخره نیز پس از آنکه مقاصد آنها را انجام داد مانند پیشوایان سایر ممالک اروپائی طرفدار شوروی، از طرف آنها طرد شود.

قسمتهای زیادی از کشمکش بین ایران و انگلستان هنوز بر من مجهول است. معذرا میتوانم این عقیده کلی را اظهار نمایم که ایران میبایستی تمام امور مربوط بخود را که شامل معادن نفت آن کشور است، در دست خود بگیرد و انگلیسها اگر چه در مورد نفت سرمایه ای بکار انداخته اند و منافع خصوصی در آن دارند، بایستی با شرایط منصفانه از میدان کنار بروند. از نظر قوانین بین المللی هم حق با ایران است. علاوه بر قوانین بین المللی حقایق بسیار دیگری نیز برای اثبات مدعای ایران وجود دارد.

پشت جلد

اکنونکه روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع شده است واشتکتن و نیویورک مرکز فعالیتهای آینده ایران برای حل مسئله نفت خواهد بود. گفته میشود که از این پس وظائف اللهبیار صالح در واشتکتن و انتظام در سازمان ملل متحد براتب دقیق تر و حساستر از پیش خواهد شد، زیرا قرار است دولت ایران از انگلستان سازمان ملل متحد شکایت کند.

نمایشگاه «پارک دویس»

هفته گذشته برای نخستین بار، کنفرانس پزشکی ایران در داسر تشکیل گردید و مذاکرات مهمی درباره امور پزشکی و بهداشتی ایران بعمل آمد. در این کنفرانس از طرف کارخانه های دارو سازی نیز فعالیت هایی مشاهده میشد که مهمترین آنها نمایشگاهی بود که از طرف کارخانجات «پارک دویس» آمریکا ترتیب داده شده بود، محصولات این کارخانه که بزرگترین کارخانه دارو سازی دنیا بشمار میرود با طبعاتی که در کنفرانس شرکت نموده بودند ارائه داده شد. این عکس نمایشگاه «پارک دویس» را نشان میدهد

بیماری از شایعات مربوط به کودتا تکذیب شد

شایعات مربوط به کودتا که هفته گذشته توسط سخنگوی دولت بان اشاره شد و منجر ببازداشت سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان گردید، در هفته گذشته با تکذیب های نمایندگان سنا و سایر افراد مواجه شد. ضمن این شایعات که مانع خلاصه نمائی از آنرا باقیید احتیاط و با تأیید این نکته که صحت و سقم آن معلوم نیست نشر دادیم اسامی افرادی برده شد که غالب آنها موضوع را تکذیب کردند ولی متأسفانه



مذاکره بدون آنکه توفیقی حاصل کند بازگشت در خلال این احوال که وزارت دیگری از «راس» بکابینه کارگری رسید در این گزارش «راس» چنین نوشته بود: «مستر استوکس نیز بایران آمد و بادولت دکتر مصدق مذاکره کرد و بدون آنکه نتیجه ای حاصل شود مراجعت نمود و بن اطلاع رسیده است که اگر مخالفت و کارشکنی کاشانی نبود ممکن بود توافقی رویدهد. مستر استوکس بخوبی میداند که با اوضاع فعلی بیچ قیمت نمیتوان با دکتر مصدق کنار آمد.

برای پایان دادن باین تراژدی تنها یک راه وجود دارد و آنهم سقوط کابینه کتر مصدق است. برای انجام این منظور و همچنین حفظ پالیسیگاهها، اعزام دو لشکر بایران نهایت لزوم را دارد. باید توجه داشت که کار بجای حساس خود رسیده و ایرانیها از اخراج کارشناسان انگلیسی دم میزنند، و اینکار بمنزله یک عقب نشینی بسیار بزرگ محسوب میشود و تصور نمیرود دولت بریتانیا بتواند تحمل نماید که کارشناسان انگلیسی را از ایران اخراج نمایند، زیرا بدون شك اینکار لطمه بزرگی به پرستیژ انگلستان در دنیا خواهد زد، و پس از آن روزی خواهد رسید که کار شناسان و اتباع انگلیسی از عراق، کویت، بحرین و سایر نقاط دنیا بیرون ریخته شوند...

وقتی این گزارش بلندن رسید بلافاصله جلسه فوق العاده کابینه انگلیس تشکیل گردید. احساسات ضد ایرانی شدیدی در این جلسه کابینه حکمفرما بود. «موریسون» وزیر خارجه و «امانوئل شینول» وزیر دفاع جداً اصرار نمودند که بایران نیرو فرستاده شود. شینول گفت: تنها سه لشکر کافیتست که مناطق نفت خیز خوزستان و کرمانشاه اشغال گردد و کابینه دکتر مصدق سقوط نماید. از وی سوال شد آیا این سه لشکر باید از انگلستان فرستاده شود؟ شینول گفت: بهیچوجه لازم نیست که از انگلستان نیروی بشرق میانه اعزام گردد. زیرا ما باسانی میتوانیم از قوای انگلیس متمرکز در مصر و منطقه کانال سوئز و همچنین نیروی بریتانیاد در عراق برای انجام این منظور استفاده کنیم. ولی اتلی اظهار داشت که اتخاذ این تصمیم باید ببعده موکول شود و بهتر است که جلسه فوق العاده دیگری از

اعضاء کابینه و سران حزب محافظه کارو کارگر تشکیل گردد تا در این مورد بطور دقیق مطالعه شود و روز بعد یعنی روز چهارشنبه مجدداً جلسه فوق العاده تشکیل شد. در این جلسه علاوه بر اعضاء کابینه کارگری، چرچیل و ایدن و بوان و جمعی دیگر نیز شرکت داشتند و وقتی موضوع حمله بخاک ایران مطرح شد، چرچیل اظهار داشت که اگر کابینه کارگری برای حفظ منافع انگلستان مبادرت به پیاده کردن نیروی

بایران کند من از کابینه مستر اتلی پشتیبانی خواهم کرد. شینول وزیر دفاع نیز گفت: من از لحاظ تأمین قوای نظامی تمهید میکنم که اینکار را بسرعت انجام دهم. موریسون وزیر خارجه انگلیس اظهار داشت بنظر من برای حفظ پرستیژ بریتانیا و جلوگیری از انقلاب در سایر نقاط شرق میانه، حمله بایران امری ضروریست.

لیکن «بوان» رهبر جناح چپ حزب کارگر گفت: من با این تصمیم مخالفم، زیرا روسها برای رسیدن به «آبهای گرم» هنوز خوابهای طلائی می بینند، دولت شوروی با کمال دقت مراقب اوضاع است که بمحض عبور یک سرباز انگلیسی از مرز ایران، قوای شوروی نیز از مرز آذربایجان بطرف ایران سرازیر شود چرچیل اظهار داشت که در این مورد میتوان با توافق قبلی با روسها کاری کرد که ایران بدو منطقه شمال و جنوب تقسیم شود، و قسمت شمالی در دست روسها و قسمت جنوبی در دست مایاشد. بوان گفت این فکر بنظر من فکر خطرناکیست، زیرا اگر روسها ظاهرآ با این نقشه موافقت کردند، ولی وقتی وارد خاک ایران شدند پیشروی خود را تا کرانه های خلیج فارس ادامه دادند، آنوقت آپاسه لشکر مستر شینول خواهد توانست جلو آنها را بگیرد؟ در این موقع که مذاکرات بجای حساس خود رسیده بود، منشی مخصوص اتلی نخست وزیر انگلیس وارد جلسه شد و ورقه ای را بدست اوداد. اتلی نگاهای بان کرد و آنگاه خطاب بحاضرین نموده گفت: آقایان گزارش مهمی از واشتکتن رسیده که نظر دولت امریکا و ستاد ارتش آن کشور را درباره اعزام نیرو باآبادان روشن میسازد، در این گزارش چنین نوشته شده است.

«ژنرال برادلی رئیس ستاد نیروهای مسلح امریکا، در جلسه کبینه تحقیق سنای اتاژونی درباره اوضاع شرق میانه و امکان حمله قوای انگلیس بخاک ایران اظهار داشت که: اگر انگلستان در خاک ایران نیرو پیاده کند، بدون شك در این کشور با نیروی های ارتش سرخ مواجه خواهد شد، و در اینصورت دولت امریکا هیچگونه تعهدی در باره کمک بقوای انگلیس نخواهد داشت...»

وقتی متن گزارش ژنرال برادلی توسط اتلی خوانده شد، سکوت ممتدی تالار جلسه رافرا گرفت، چند دقیقه بعد اعضاء کابینه و سران حزب کارگر و محافظه کار جلسه را ترک گفتند.

درست ده روز بعد بود که آخرین دسته کارشناسان انگلیس از اسکله مرغابی آبادان سوار کشتی «موریس» شدند و برای همیشه مناطق نفت خیز خوزستان و خاک ایران را ترک گفتند.

هنوز دولت در این باره توضیحی نداده است.

از جمله موضوع گزارش دادن سرتیپ بازنشسته شهربانی که رئیس آگاهی هم بوده است صحت ندارد و مسلماً چنین گزارشی از طرف چنین سرتیپی داده نشده است؛ همچنین با توجه باظهارات آقای داد گرو دیگران در مجلس سنا و اظهارات سرتیپ آریانا مسلم میشود که جاعلین اصلی این شایعات در هر مقام که بوده اند مقاصد و اغراض دیگری داشته اند. آقای دکتر ققیبی شیرازی هم ضمن نامه ای این تهمت را از خود رفع کرده و هدایت مردم را از خدا خواسته است.

شایعه مربوط به پول گرفتن فدائیان اسلام از رشیدیان هم موضوعی است که افراد ممتاز و صلاحیت دار این جمعیت از آن کاملاً بی اطلاعند و کمال جدیت را دارند تا حقایق امر از پرده استتار بیرون آید و معلوم شود که آیا واقعاً افراد نفع طلبی بنام این جمعیت پول گرفته اند یا موضوع کذب محض است. و نیز سیمنا رگس و دفتر رشیدیان شایعات مربوط بخود را تکذیب کرده اند.

ما انتظار داریم وقتی دولت خبری رامنتشر میکنند در خصوص آن مدارک خود را نیز ارائه دهد و باین شایعات که دامنه آن مردم وسیعتر میشود و وسیله غرض رانی بدست افراد مغرض شود پایان دهد.



# تجدید

تک شماره ۶ ریال

جمعه دوم آبانماه ۱۳۲۱

شماره ۴۸۰



مذاکرات همزمانه کابینه انگلیس برای حمله قوای بریتانیا بجاک ایران (صفحه ۳)

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.